

عذیب

سال سیتم شماره ۸۱

۱۵۱۵ بیج ۱۲۸۱ شمسی ۲۰۲۲ میلادی



عکس تاریخی
نمایندگان چهلمین انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران
رضوان ۱۳۳ بدیع، اردیبهشت ۱۳۵۴
از آلبوم طرازالله گلشن
از خوانندگان گرامی تقاضا می شود اسامی نفوسی را که می شناسند به عندلیب اطلاع دهند

عندليب

فصلنامه محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

‘Andalīb Vol. 21, Serial # 81, ASSN 1206-4920
Association for Bahá'í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2
Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 3881871
Email: pibs@bellnet.ca Website: www.absp.org

Publications Mail Agreement # 40020690

شماره دوم سال بیست و یکم شماره پیاپی ۸۲
از انتشارات مؤسسه معارف بهائی،
همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندلیب شماره ۸۲

| صفحه | |
|------|---|
| ۳ | ۱ - در باره لوح احمد فارسی، نوشته جناب ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی |
| ۸ | ۲ - مرقومه دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی |
| ۹ | ۳ - کتاب ایقان، مصاحبه نیرسان صهبابا جناب هوپر دانبار |
| ۱۵ | ۴ - فرهنگ دوستی و ارج نهادن به علم در شاهنامه فردوسی، شعر |
| ۱۶ | ۵ - فرهنگ دوستی ایرانیان از آغاز تا به امروز، دکتر شاپور راسخ |
| ۳۱ | ۶ - نوع دوستی، شعر، دکتر علی آبادی |
| ۳۲ | ۷ - از نامه های قدما، دکتر وحید رأفتی |
| ۴۰ | ۸ - اطلاعاتی مجمع عرفان |
| ۴۱ | ۹ - فاران، دکتر منوچهر مفیدی |
| ۴۵ | ۱۰ - امة الله می بولز (ایادی امرالله می ماکسول)، عباس ثابت |
| ۴۶ | ۱۱ - حضور حضرت عبدالبهاء، دکتر سیروس علانی |
| ۵۴ | ۱۲ - پیام گیر تلفن شعرای ایرانی، از یکی از خوانندگان عندلیب |
| ۵۶ | ۱۳ - موفقیت در تبلیغ، نوشته ناتان رونشتاین، ترجمه صادق مهربان |
| ۶۰ | ۱۴ - نسیم عنایت، شعر، دلیل ثابت (طیبی) |
| ۶۱ | ۱۵ - گرسنگی یا اشتها، دکتر سهراب خوشبین |
| ۶۳ | ۱۶ - یک خبر جالب، برقراری دائمی تدریس رشته "اقتصاداخلاقی" در دانشگاه باری ایتالیا |
| ۶۴ | ۱۷ - لحظه های حساس برای تبلیغ |
| ۶۹ | ۱۸ - جلوگیری از فقر، هدایت الله جاوید |
| ۷۳ | ۱۹ - زن برخاسته، شعر، زلیفه عطائی شاعر افغان |
| ۷۴ | ۲۰ - نقدی بر کتاب رگ تاک، دکتر کاویان میلانی، ترجمه مینو فراغه |
| ۷۸ | ۲۱ - زندگی، شعر، از یکی از خوانندگان عندلیب |

عندلیب شماره دوم، سال بیست و یکم، شماره پیاپی ۸۲ - ۱۵۹ بدیع، ۱۳۸۱ شمسی، ۲۰۰۲ میلادی
حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دو ساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

پرداخت به وسیله کارت های اعتباری ویزا و ماستر کارد و یا چک شخصی و یا چک بانکی (Money Order) میسر است
مشترکین گرامی میتوانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در آدرس گیرنده روی پاکت
محتوی مجله در جلوی نام خودشان ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه
اشتراک جدید اقدام فرمایند.

لطفا در صورت تغییر آدرس، مجله را از آدرس جدید مطلع فرمائید زیرا هر بار پس از توزیع، تعداد زیادی از
مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده می شود.

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, ON, L8V 3M2, Canada

Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870 Email: pibs@bellnet.ca Website: www.absp.org

نوشته جناب ادیب طاهرزاده

ترجمه دکتر باهر فرقانی

لوح احمد فارسی*

در عراق بود به مصاحبت با نفوس شیریه پرداخت و بالاخره همین نفوس او را بسبب زبان بدی که داشت بقتل رساندند.

تقریباً دو سَوم از این لوح مبارک بوسیله حضرت ولیّ امرالله بزبان انگلیسی ترجمه شده است در این لوح مبارک حضرت بهاءالله نصایح و وصایای مشفقانه خویش را به بابیان علی العموم و احمد علی الخصوص عنایت فرموده‌اند. برای این که اهمیت این لوح مبارک را درک کنیم لازم است بیادآوریم که این لوح در اوایل اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه و قبل از این که میرزایحیی به سوء قصد علیه آن حضرت اقدام کند نازل شده است. حضرت بهاءالله این لوح مبارک را نازل فرمودند که این نفوس را براه حق و حقیقت برگردانند آن حضرت در ابتدای این لوح مبارک از احمد می‌خواهند که قلب خود را پاک و مقدّس کند جملات زیر قسمتی از عبارات افتتاحیه این لوح مبارک است:

" ای مؤمن مهاجر عطش و ضماء غفلت را ازسببیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبّت باقی را بظلم شهوت فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را به حجبات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص وهوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسّل باش" (۲)

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک مقصد حقیقی از خلق قوای مختلفه را درانسان تشریح می‌فرمایند:

این لوح مبارک بر عکس لوح احمد عربی مفصل است و بلسان فارسی بافتخار حاجی میرزااحمد کاشانی نازل شده میرزااحمد کاشانی برادر ناتنی حاجی میرزاجانی و حاجی محمد اسماعیل که از طرف حضرت بهاءالله به ذبیح و انیس ملقب گشته‌اند می‌باشد. حاجی میرزاجانی نخستین کسی بود که در کاشان بشرف ایمان به حضرت اعلی فائز شد وی در مکه به حضور حضرت باب رسیده بود و در عداد یکی از مؤمنین صمیمی بشمار میرفت.

حاجی میرزااحمد و برادر ناتنی دیگرش حاجی محمد اسماعیل در اثر معاشرت با این برادر هر دو بامر حضرت باب مؤمن شدند.

حاجی میرزااحمد بر عکس دو برادر دیگر که در امرالهی ثابت و مستقیم ماندند در برابر حضرت بهاءالله به بیوفائی قیام کرد و به میرزایحیی ملحق شد. حضرت بهاءالله در یکی ازالواح (۱) در باره حاجی میرزااحمد میفرمایند که او کسی بود که بحضور مبارک رسید و افتخار مصاحبت آن حضرت را یافت ولی بشرف عرفان مقام حضرتش موقّق نشد ندای حق را بارها شنید ولی اجابت نکرد. حضرت بهاءالله لوح احمد فارسی را در ادرنه برای او نازل کردند تا او را به سبیل دیانت و ایمان هدایت فرمایند این لوح در حقیقت مراتب شفقت و بردباری حضرت بهاءالله را نشان میدهد چه که حاجی میرزااحمد شخصی بد قلب، بدرفتار و بدزبان بود و بجای اینکه روش خود را اصلاح کند همچنان به غفلت خود ادامه داد و با میرزایحیی همدست شد و نفاق و اختلاف زیادی در میان اصحاب ایجاد نمود بالاخره حضرت بهاءالله او را از محضرخود طرد و امرفرمودند از ادرنه خارج شود و به عراق برود وقتی هم که

فائز گردید ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید" (۴)

حضرت بهاءالله در لوح احمد در توییح نفوسی که بر ضدشان قیام کردند چنین می‌فرمایند:

"ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته. ای عباد ید قدرت مبسوطة ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقه غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته؟ اگر نه چنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقاء ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون" (۵)

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک همچنین انداز می‌فرمایند که در این دور خداوند دست مخالفین و دشمنان را از دامن امر کوتاه خواهد نمود. عبارات زیر نمونه ای از این آیات قهریه است.

"بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم" (۶)

"چشم ودیعه من است او را به غبار نفس وهوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باغراض مشتهیه نفسیه از اصغای کلمه جامعه باز مدار قلب خزینه من است لثالی مکنونه آنرا بنفس سارقه وهوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما..." (۳)

این مفاهیم عالیّه، شرافت و صفائی را که انسان در ظلّ امر حضرت بهاءالله کسب خواهد نمود بطور اجمالی نشان میدهد. مطالعه آثار مبارکه بصراحت نمایان میکند که مقصد کلی از ظهور حضرت بهاءالله خلق انسان جدیدی است که افکار و اعمالش در این عالم فضائل عالیّه و خصائص الهیه را منعکس و آشکار کند

حضرت بهاءالله در لوح احمد عالم بشریت را چنین نصیحت می‌فرمایند:

"حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیی است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ماسوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریست که در قعر و عمق آن لآلی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید؟ فبئس ما توهمتّم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون ای بندگان تالله الحق آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از جبل ورید به آنی بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و

علیه شارع مقدس بکشید و سه بار حکم تبعید مظهر کلی الهی را امضا نمود عاقبت به خاک مذلت افتاد و به همان سرنوشتی دچار گردید که رؤساء یهود مسببین شهادت حضرت روح در قرن اول مسیحی تحت حکم و سیطره فرمانروایان رومی خویش بدان مبتلا شده بودند.

زعمای قوم ... دشمنان دین و ناقضین از خائنین و مدبرین و منکرین که بتمام قوی در ظاهر و خفا به ایجاد فساد و تشیت شمل یاران و انهدام تأسیسات و مشروعات امریه همت گماشته بودند واحداً بعد واحد با سرعتی حیرت انگیز متفرق و پریشان بل منهزم و منعدم گردیدند و همچنین برخی از فحول مؤمنین و مدافعین و مبارزین امرالله که در صف مقدم قرار داشتند و بعضی از اصحاب و مهاجرین و کتاب شرع اعظم و مرکز میثاق اتم حتی بستگان و منتسبین نفس مقدس مظهر امرالله مانند میرزا یحیی وصی اسمی حضرت باب و غصن اکبر مذکور در کتاب عهد سبحانی که از ظلّ ظلیل امرالله خارج و به تزییف نام شریعة الله و ایجاد رخنه و شقاق دربین پیروان اسم اعظم مألوف بودند جمیع من غیر استثناء از مقامات مشخصه ای که احراز نموده بودند ساقط گشتند. بعضی خبیت آمال و سخافت افکار و اعمال خویش را به دیده عنصری مشاهده نمودند و جمعی در گرداب تذتی و فلاکت غوطه ور گردیدند و هیچیک از آنان نتوانست وحدت اهل بهاء را متزلزل نماید و سیل جارف امرالله را از حرکت باز دارد. وزرا و سفرا و حکام و رجال دولت نیز که قصد اطفاء نور مبین کردند و علت سرگونیهای متتابع شارع مقدس گردیدند کلاً در اثر مخالفتشان با اساس امرالله از مقام خویش ساقط و هابط گشتند جمعی مورد قهر و غضب سلاطین مخدوم و قبله گاه خود قرار گرفتند و مردود درگاه واقع شدند و کثیری دیگر جام ذلت چشیدند و به جزای

حضرت بهاءالله در یکی ازالواح (۷) ذکر می فرمایند که اگر بخاطر مواهب و حکمت الهی نبود دست قدرت خداوندی نفوسی را که کوچکترین آزار به مؤمنین وارد ساخته بودند اخذ میکرد و این ارض یک لحظه هم بآنها پناه و امان نمیداد این البته در مورد کسانی است که از روی جهل و ضعف به آزار احبّاء می پردازند ولکن آنهایی که به کمال عناد به ایذا واذیت احبّای الهی برخاستند و با استفاده از قدرت خود به نابودی امرش قیام کرده اند به فرموده حضرت بهاءالله بید قدرت اخذ شده و خواهند شد.

تاریخ امر بهائی این جریان را بارها نشان داده است تمام آنهایی که به مخالفت امر و هیاکل مقدسه آن یعنی حضرت باب، حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء قیام نمودند به مجازات لازم رسیده اند حضرت ولی امرالله در بیان این مکافات الهی چنین مرقوم میفرمایند:

"حال چون به صفحات تاریخ این امر اعظم طیّ قرن اول بهائی نظر افکنیم مشاهده می نمائیم که ملوک و سلاطین و امرا و شاهزادگانی که در شرق و غرب به دعوت مؤسّسین این آئین نازنین وقعی ننهادند و یا پیام الهی را مورد سخریه و استهزاء قرار داده و یا حکم اخراج و تبعید آن طلعات قدسیه را صادر نموده و یا به کمال قساوت پیروان آنان را بمصائب شدید مبتلا ساخته و یا در تنزیل مقام و تزییف اصول و مبادی رحمانیه قیام نموده اند کلاً به سیاط غضب الهی گرفتار و باسقام و آلام بی منتهی مبتلا گشته اند بعضی تاج و تخت خود را از دست دادند و برخی انقراض و اضمحلال دودمان خویش را به رأی العین مشاهده کردند پاره ای بقتل رسیدند و جمعی مخدول و منکوب گشتند و خود را در مقابل سیل حوادث مغلوب و بی پناه مشاهده نمودند.

مرکز خلافت اعدا عدو امرالله که شمشیر ظلم

و پابنده و از نظریات مردم مستقل و مستغنی است حضرت بهاءالله در این لوح در باره عظمت ظهور خویش چنین می فرماید:

"ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی به قوّه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را بیدالقدرة مفتوح نمودم و روائع قدس مکنونه آنرا بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعۀ محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود."

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم نمی نماید مگر برحقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید و عهدالله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان به او توجه نمائید و نباشید از بیخردان دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته، دل به او مبنیدید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان بر راستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابیست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند ... ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور برخلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالم های قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معین و رزقی مقرر است البته به جمیع آنها رسیده فائز گردید." (۸) ■

* برگرفته از جلد دوم کتاب "نفحات ظهور حضرت بهاءالله" نگارش متصاعد الی الله جناب ادیب طاهرزاده،

اعمال شنیعه خویش واصل گشتند" (۱۵)
حضرت بهاءالله در لوح احمد نقشی را که انسان باید در عالم خلقت بازی کند چنین بیان فرموده اند:

"چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملوّه مقدّسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید" (۱۶)
همانطور که زمین باید برای تهیه اثمار و میوه های خود از اشعه آفتاب و باران بهاری استفاده کند انسان هم بهمان ترتیب باید به شمس حقیقت که در این دور حضرت بهاءالله است رو آورد تا شاید مقصدی را که به خاطر آن خلق شده تحقق بخشد این قانون خلقت است و انسان بدون استفاده از این ارتباط بصورت یک موجود کاملاً مادی باقی میماند. انسان در صورت فقدان این حیات روحانی اجتماعی بوجود می آورد که در آن تعصّب، نفرت و اختلاف محور حیات اجتماعی او میشود و این وضعی است که امروز عالم بشر بآن مبتلاست.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک میرزا احمد را به تکرار مخاطب ساخته و او را به اصلاح رفتار، خلوص قلب و صداقت نصیحت می فرماید. از او می خواهند که از تقلید نفوس خودسر اجتناب کند چشمان خویش را به نور معرفت ظهور مبارک روشن نماید و به صراط مستقیم داخل گردد.

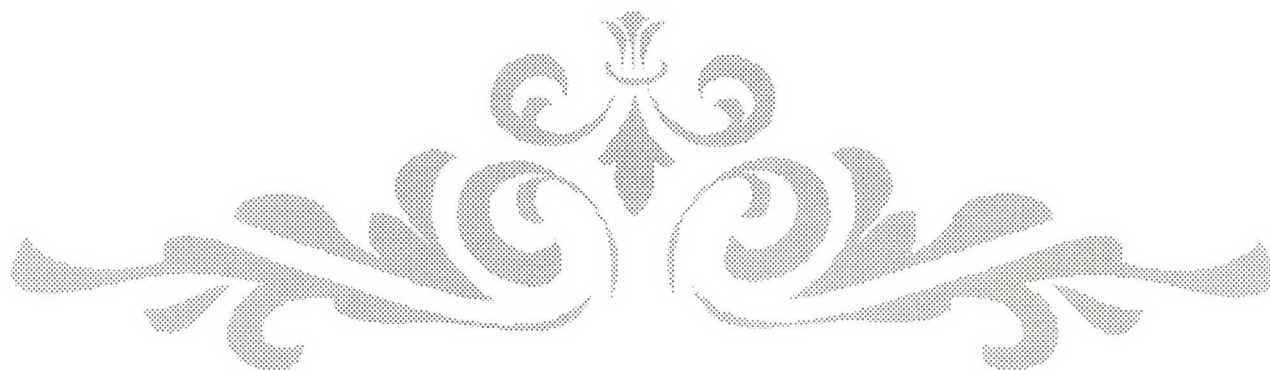
آن حضرت بیان می کنند که مقصد از ظهور مبارک این است که نفوس پاکدل و مستعد را بکسب ایمان و ارتقای به عوالم جلال رهبری کند و الا عظمت و جلالش فوق تمام قلوب و مستقل از آنهاست حضرت بهاءالله آفتاب را مثل میزنند، اگر تمام مردم بینای دنیا به نور آفتاب شهادت دهند و تمام نابینایان عالم به تاریکی آن گواهی کنند هیچیک از این تصدیق ها و تکذیب ها هرگز اثری در نور آفتاب ندارد ستایش و سرزنش مردم بخود آن نفوس راجع است و آفتاب همچنان درخشنده و تابان در آسمان باقی

معانی لغات مشکله در الواح مبارکه

ترجمه دکتر باهر فرقانی. این کتاب بزودی از طرف مؤسسه معارف طبع و نشر خواهد شد.

مآخذ

- ۱- حضرت بهاءالله، بنقل از اسرار الاثار جلد ۵ ص ۱۰۶ اصل بیان مبارک چنین است:
 "هذا ذكر من لدنا للذي عاشر مع ربّه و ما عرفه و سمع نداء الله و ما اجابه"
 - ۲- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله شماره ۱۵۳
 - ۳- حضرت بهاءالله، مآخذ بالا شماره ۱۵۲
 - ۵- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله شماره ۱۵۳
 - ۶- مآخذ بالا.
 - ۷- حضرت بهاءالله، مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۷۰ اصل بیان مبارک چنین است.
 "... و اگر نظر بفضل و حکمت‌های اخری نمیبود هرآینه نفوسی که اقل من ذرّ سبب اذیت و ضرّ احبای الهی شده‌اند باسفل درک جحیم راجع میکشند و آنی ارض حمل آن نفوس نمینمود و این در باره نفوس ضعیفه غافله جاهله بوده و هست و الا نفوسی که به کمال عناد برخاستند و بمشارق حب الهی و مطالع ذکر او در این ظهور به اعراض و اعتراض قیام نمودند بید قدرت اخذ شده و خواهند شد ان ربک لهو المنتقم الاخذ القدير..."
 - ۸- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله شماره ۱۵۳
- عطش/تشنگی - ضماء/تشنه -
 تسکین/آرامش - بُعد/دوری -
 معین/چشمه - جود/بخشش -
 سراج/چراغ - مشکاة/چراغدان -
 هبوب/وزش - شاطی/ساحل -
 نقر/کندن و کنده کاری - ودیعه/امانت -
 اعراض/روی گرداندن - سراج/چراغ -
 صدر/سینه - ازید/بیش از، بیشتر -
 احصاء/شمارش - مکنونه/پوشیده و پنهان -
 دهن/روغن - بنس/زشت است -
 توهّم/شما تصوّر کردید - ساء/چه بد است -
 تتوهّمون/شما تصوّر می کنید -
 لجی/دریای عمیق - جبل ورید/رگ گردن -
 مصر/شهر، سرزمین - مغنی/قانع کننده -
 هادی/راهنما - مبسوط/باز -
 سحاب/ابر - مغلول/بسته و در زنجیر -
 مهطول/باران‌زا - سیاط/شلاق -
 ملوّته/رنگین، رنگارنگ - طین/گل و لای -
 انبات/روئیدن، رویاندن - اجنه/پرها -
 اناء/ظروف - کنز/گنج -
 مسک/مشک، ماده خوشبو -
 مکنونه/پنهان - لمیعه/درخشان، روشن -
 مگسلید/جدا مشوید - متابعت/پیروی -
 دریغ/حسرت خوردن و متأسّف شدن -
 جهد/کوشش - تراب/خاک -



ترجمه مرقومه دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی مورخ ۱۴ مارچ ۱۹۹۵ خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان استرالیا

احبای عزیز الهی

بیت العدل اعظم الهی اطلاع حاصل نموده است که بعضی از احبای فارسی زبان استرالیا احساس میکنند که به علت ندانستن زبان انگلیسی از فیض شرکت در ضیافات نوزده روزه و سایر مجامع بهائی محروم مانده اند. لذا مقرر فرموده اند که مطالب ذیل را به استحضارتان برسانیم.

در پاسخ به سوالات مشابه، بیت العدل اعظم بارها متذکر شده اند که احبای عزیز ایران که به کشور دیگری می روند باید تشویق شوند تا در آموختن زبان آن کشور کوششی جدی به عمل آورند و جزئی از زندگی آن جامعه گردند و در فعالیتهای آن شرکت نمایند. ضیافات نوزده روزه و سایر احتفالات رسمی باید به زبان متداول در محل برگزار شود، ولی البته این قرار بدین معنی نیست که در چنین اجتماعات بعضی از آنچه قرائت یا تلاوت می شود نمی تواند به زبان مهاجرین باشد و یا در صورت تمایل آن عزیزان، نمی توان کنفرانسها یا کلاسهای برای استفاده ایشان ترتیب داد. چنانکه گفته شد هدف اصلی این است که مهاجرین تشویق شوند تا با جامعه

ای که به آن وارد شده اند متجانس گردند و به علت ندانستن زبان احساس جدایی و عدم یگانگی ننمایند.

محافل محلّ که مسوؤل برگزاری ضیافات نوزده روزه هستند باید مراقب باشند که این جلسات برای دوستان ایرانی و احبای محلّ، هر دو خوشایند باشد تا همه احباء احساس کنند که صرفنظر از اختلافات زبان همگی عضو یک جامعه متحد هستند و جامعه بهائی می تواند نقش خود را به عنوان سرمشقی برای جامعه بزرگ بشری، که سخت در پی یافتن هماهنگی و توافق در روابط اجتماعی است، ایفا کند. در اصل هیچ مخالفتی با استفاده از ترجمه در ضیافات نوزده روزه نیست ولی این اقدام نباید سبب اختلال در نظم جلسه گردد؛ لذا ممکن است لازم شود که احبای ایرانی که احتیاج به ترجمه دارند همه در یک قسمت از محل اجتماع قرار گیرند تا ترجمه مزاحم سایر دوستان نگردد و احبای ایرانی نیز نباید از اینکه به این دلیل جدا از جمع نشانده می شوند دلگیر گردند.

بیت العدل اعظم از اینکه برای

احبای ایرانی کلاسهای ویژه ای، علاوه بر جلسات معمول جامعه بهائی، جهت مطالعه آثار امری و آگاهی بیشتر از وضع امر در استرالیا به زبانی که بهتر می دانند تشکیل شود بسیار استقبال می فرمایند زیرا این گونه جلسات می تواند بهترین وسیله برای تشویق آنان به شرکت در برنامه ها و فعالیتهایی باشد که محفل ملی و محافل محلی در نظر گرفته اند. فراوانی این چنین جلسات نباید به حدی باشد که ناخواسته منجر به جدایی بین دو گروه در جامعه شود به نحوی که کمتر با یکدیگر تماس و معاشرت داشته باشند. این جلسات نباید به اتحاد و یگانگی که از صفات محبوب جامعه بهائی است لطمه ای وارد سازد.

بیت العدل اعظم با خوشوقتی و سرور از نقش برجسته ای که احبای ایرانی تبار در امر تبلیغ و استقرار امر مبارک در استرالیا ایفا می نمایند اطلاع یافته اند و امیدوارند که شرکت این احباء در فعالیتهای امری همچنان ادامه یابد و پیشرفت نماید ■

با تقدیم تحیات بهائی
دارالانشاء بیت العدل اعظم

کتاب ایقان

مصاحبه ای با هوپر دانبار

جناب هوپر دانبار عضو بیت العدل اعظم یک "راهنمای مطالعه کتاب ایقان" به نام

A Companion To The Study Of The Kitab-I-IQAN

تهیه نموده اند که توسط جرج رونالد منتشر شده است. نisan صها در حيفا

مصاحبه ای با ایشان به عمل آورده اند که ذیلاً ملاحظه می نمایید.

نيسان: جناب دانبار، در کتاب ایقان، یا شاید در خصوص موقعیت این کتاب در میان کل آثار امری، چه بود که شما را به آن جذب کرد تا چنین به دقت آن را مورد بررسی قرار دهید و این راهنمای مطالعه کتاب ایقان را بنویسید؟

هوپر دانبار: تصور میکنم برای هر یک از ما توصیف موقعیت و جایگاه چنین کتابی متعالی بسیار دشوار باشد، اما ما میتوانیم اشارات و دلالاتی را از بیانات عالیّه حضرت ولی امرالله در خصوص آن دریابیم که فی الواقع نکاتی هستند که مرا به اهمیت این کتاب واقف نمودند و به این نتیجه رسیدم که باید این سفر مبین را به طور دقیق مطالعه نمایم. البته، وقتی که بهائی شدم آن را خوانده بودم، یعنی در سالهای مهاجرتم آن را خواندم، ولی نقطه حرکت برای چنین تلاشی نقل قولی بود که من در یکی از توقیعات حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از احبای کالیفرنیا یافتم، که

در طی آن مینویسند احبائی که میخواهند مبلغین با کفایت و مفیدی برای امر مبارک باشند باید اولین وظیفه خویش بدانند که تا آنجا که در توان دارند به طور کامل با تمامی جزئیات مذکور در کتاب ایقان آشنا شوند. ایشان بعد استنتاج می فرمایند که احباء باید طوری با این کتاب انس بگیرند که بتوانند پیام مبارک را به احسن وجه منتقل نمایند.

با خود فکر کردم، به بهترین وجه ...؟ تمامی جزئیات ...؟ پس باید کاری بزرگ را شروع کنم و در بحر این کتاب غوطه ور شوم. بدین لحاظ، مطالعه کامل و دقیق این کتاب اساس کار من شد. فکر میکنم بسیاری از ما کتاب ایقان را خوانده و مواضع کلی آن را مرور کرده باشیم و این فی نفسه خوب است. اما حضرت ولی امرالله، مثل همیشه، به ما یادآور میشوند که تا چه حد باید به این کتاب توجه داشته باشیم. به نحوه بیان مبارک توجه کنید که میفرمایند این کتاب در میان آثار عقیدتی حضرت بهاءالله برجسته ترین و ممتازترین است و در واقع تنها کتاب مهم در میان تمامی آثار نازله از قلم وحی به استثنای کتاب مستطاب اقدس میباشد. نکته مهم این است که کتاب اقدس کتاب احکام است، اما اصول عقاید عظیم امر مبارک، پیام عظیم حضرت بهاءالله در کتاب ایقان مندرج است. حضرت ولی محبوب امرالله میفرمایند، "مخزنی بی مثل از کنوز بی حد و حصر" (ترجمه) باشد. ما منتظر چه هستیم؟ این فرصتی برای ماست.

بدین لحاظ من بعداً کلاسهایی برای جوانان و عموم احبائی که در مرکز جهانی بهائی خدمت میکنند، تشکیل دادم. در طول چندین سال دوره هایی داشتیم که اولین رشته کلاسها چهارده ماه طول کشید. سطر به سطر را خواندیم و به طور گسترده ای تمامی کتاب را در بحثهای خود مورد کند و کاو و بررسی قرار دادیم و من سعی میکردم هر آنچه میتوانستم مطالبی در این زمینه، یا فقراتی که معادل این بیانات و یا دارای همان مفاهیم بود به کلاس

بیاورم. ما نگاهی تفصیلی به آن انداختیم و از آن پس دوره های "کوتاه مدت" بیشتری داشتیم. شما میدانید که فرد واقعاً باید بطور مکرر به این کتاب رجوع نماید. شما هرگز نمیتوانید کتاب ایقان را به انتهی برسانید. به خاطر می آورم زمانی یکی از احبای غربی سر میز حضرت ولی امرالله نشسته بود. هیکل مبارک از او پرسیدند که آیا کتاب ایقان را خوانده است و او جواب مثبت داد. حضرت ولی امرالله به گروه بعدی زائرین در این خصوص که یکی از احباء گفته که کتاب ایقان را به پایان رسانده چنین اظهار نظر فرمودند که در واقع ما هرگز نمی توانیم این کتاب را به پایان برسانیم. این کتاب، اثری است که خواندن آن همواره در زمره مجهودات عظیم ما باقی می ماند. امید چنان است که ما به عنوان افراد انسانی وقتی از لحاظ روحانی تکامل می یابیم، استعداد ما برای درک مراتب بیشتر و متفاوتی از مفاهیم مندمج در کتابی چون ایقان نیز متحول شده توسعه یابد. از این لحاظ، این کتاب یک همدم دائمی تا آخر الحیات است و همواره اهمیت آثار مبارکه حضرت بهاءالله را به ما خاطرنشان می سازد. این یک آموزش و نوعی پرورش است. مطالعه امر بهائی در سطح دکترا است و با اینهمه برای همه احباء تماماً می باشد البته طبیعی

است که برای مطالعه تفصیلی آن باید توجه و دقت کافی مبذول داشت، اما به هر حال ما تشویق به مطالعه این کتاب می شویم.

نیسان: تقریباً میتوان گفت که حضرت ولی محبوب امرالله هدایات خویش برای احباء را در آثار مبارکه خود با مثال روشن ساخته اند.

هویر دانبار: البته شاهکار حضرت ولی امرالله، یعنی توقیع دور بهائی را ملاحظه کنید. در میان کتاب، آنجا که به توصیف ظهورات متوالیه، روابط ظهور با ذات الهی، نفس و تعریف ذات خداوند میپردازند، هیکل مبارک مکرراً گزیده هایی از کتاب ایقان نقل می فرمایند. من این بیانات نقل شده را در راهنمای مطالعه آورده ام زیرا فکر میکنم حضرت ولی امرالله، از لحاظی، جوهر کتاب ایقان را در بیاناتی که در دور بهائی نقل می فرمایند انتخاب کرده اند. بعد، تبیینات بیشتر، توسعه و گسترش این بیانات نقل شده، در فقراتی از کتاب ایقان مشاهده میشود که حضرت ولی امرالله انتخاب کرده در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله آورده اند (نیز در راهنمای مطالعه نقل شده است). شش بخش مفصل از کتاب منتخباتی از کتاب ایقان استخراج شده است. با

این همه ایشان احساس کردند در کتابی از منتخبات آثار مبارکه حضرت بهاءالله که مظهر آثار و تعالیم آن حضرت می باشد و به بیان مبارک که در توقیع منیعه در تایید این منتخبات می فرمایند، برای اهل عالم در این مرحله نمونه مناسبی است (به طوری که میتوانید کتابی از آثار مبارکه را داشته باشید که بتوانید در کتابخانه گذاشته و در سخنرانی های عمومی مورد استفاده قرار دهید و این مبنای برخی از تفکرات ایشان برای تهیه کتاب منتخبات بود)، امکان گنجاندن فقراتی از کتاب ایقان در چنین کتابی که برای عامه ناس بود، فراهم نبود.

نیسان: جالب است که شما به عامه ناس اشاره می کنید زیرا در مورد کتاب ایقان من این احساس را دارم که گاهی اوقات ما، بخصوص در غرب، در اوائل تماس مبتدیان یا متحرران با آثار حضرت بهاءالله در استفاده از این کتاب اندکی تأمل و درنگ مینماییم.

هویر دانبار: بعضی از احباء ابتدا اشارات اسلامی را خشک، سرد و ناخوشایند می یابند آنها میگویند، "اگر این کتاب را به دوستان یا همکاران غیر بهایی خود نشان بدهم، خواهند گفت زمینه اسلامی دارد." بعضی از یاران هم تصور میکنند این کتاب

مشکل تر از آن است که برای مطالعه به کسی داده شود، و شما حتماً باید بهائی باشید تا آن را مطالعه کنید. اما افکار حضرت ولی امرالله چنین نبود. فی المثل، می دانیم که در آمریکای جنوبی اولین کتابی که به اسپانیولی و پرتغالی ترجمه شد کتاب بهاءالله و عصر جدید اثر دکتر اسلمنت بود. اما به محض اینکه کار ترجمه آن تمام شد، حضرت ولی امرالله هدایت فرمودند که کتاب ایقان باید به عنوان دومین کتاب ترجمه شود. ایشان اشاره میفرمایند که چقدر این کار مهم است. منشی هیکل مبارک از طرف ایشان مینویسد آن حضرت چقدر مشتاقند که این کتاب به طور کامل و صحیح ترجمه شود زیرا بهترین وسیله آموزش و تعلیم نفوسی است که به تعالیم اصولی و اساسی امر مبارک علاقمند شده اند. کتاب ایقان و کتاب دکتر اسلمنت کافی است که هر متحرّی را در ماهیت الهی امر مبارک به مؤمنی واقعی تبدیل کند (ترجمه) لذا، این کتاب نه تنها در جریان تبلیغ یک اثر حاشیه ای نیست، بلکه باید در مرکز فعالیتهای قرار گیرد. مشاهده کثیری از نفوس که در قارات مختلف عالم در دوره های متفاوتی از پیشرفت و توسعه امر مبارک با مطالعه کتاب ایقان به امر الهی جذب شده و تحکیم شده اند، برای من بسیار جالب بود. کتاب ایقان

دارای یک قوه پویایی است که همیشه وجود دارد و چیزی نیست که فردی از احباء مایل باشد آن را از دست بدهد. این کتاب ابزاری را به ما میدهد که در طرح حضرت بهاءالله برای ائتلاف پیروان ادیان گذشته در یک دیدگاه واحد، رساندن آنها به جایگاه وحدت که اوج تمامی اقدامات پیامبران گذشته می باشد، به ما مساعدت می نماید. بدان نحو که حضرت بهاءالله از کتب مقدسه نقل قول میفرمایند و اهمیتی که ایشان برای اصطلاحات نمادین کتب مزبور قائل میشوند باعث میشود کتاب ایقان به ما بیش از نسبت به آثار مقدسه گذشته بدهد که برای تبلیغ امر مبارک یا کسب اطلاعات در باره امر مبارک از یک زمینه مذهبی متفاوت، بسیار حیاتی و حائز اهمیت است.

بعد، جدا از اهمیت محتوای این کتاب برای امر تبلیغ، حضرت ولی امرالله متذکر میشوند که این کتاب دارای نمونه های متعدد تبلیغی است که حضرت بهاءالله بیان میفرمایند. در واقع تمامی کتاب که خطاب به فردی از غیر احباء است، مطالعه ای در مورد نحوه تبلیغ میباشد. کل ماهیت کتاب ایقان نگرش و رفتاری را که فرد باید در تبلیغ داشته باشد منعکس می سازد.

بله، هر فردی باید به خاطر داشته باشد که این کتاب در اصل خطاب به یکی از خالهای حضرت باب نازل شد که هنوز ایمان نیاورده بود و به تحقق برخی از تعالیم و نبوت اسلامی، که مطمئن نبود واقع شده باشد، علاقمند بود. اما حضرت بهاءالله از این محمل برای پرکردن یک دنیا از شگفتی ها استفاده کردند و در این جریان، کتاب ایشان از خال حضرت باب به مراتب فراتر می رود. البته این خال با زیارت این کتاب به کلی منقلب شد و به حقیقت و حقانیت حضرت باب و حضرت بهاءالله اذعان نمود. بدایتاً این کتاب "رساله خال" نامیده شد. حضرت بهاءالله بنفسه المقدس در یک زمان معین در عکا فرمودند که این کتاب باید به "ایقان" تسمیه شود.

نیشان: چرا ایقان؟

هویر دانبار: تمامی قوت و اساس حیات و توان ما در امر مبارک عبارت از اطمینان و ایمان ما به حقیقت امرالله است. اگر شما این تردید را به خود راه بدهید که، آیا امرالله واقعاً حلال جمیع مشکلات خواهد بود؟ ناگهان قوای شما تنزل کرده به صفر می رسد. ما باید بطور مداوم دیدگاه و بینشی را که در مورد امر مبارک داریم تجدید نماییم و خود را مشتعل سازیم وقتی که ما بر کتابی چون ایقان تمرکز

داشته باشیم، وقتی در خصوص آن به تفکر می پردازیم، آن را مطالعه می کنیم و مورد تعمق قرار می دهیم بسیاری از مسائل ناچیز و بی اهمیت که در زندگی ما چون غول جلوه می کنند رنگ می بازند و عقب نشینی می نمایند.

نیسان : شما به وضوح اما تلویحاً به سوال بعدی من پاسخ دادید، اما شاید بتوانید بالصراحه مشخص نمایید که چگونه مطالعه این کتاب بغایت مهم با مساعی ما برای حصول اهداف نقشه چهارساله و آنچه که بالاترید در نقشه های دوازده ماهه و پنجساله به دنبال خواهد آمد، به طور اخص انطباق می یابد؟

هویردانباز : نقشه چهارساله بر استقرار جریانات سیستماتیک در توسعه منابع انسانی بسیار زیاد متمرکز است و ابزارهای کلیدی آن البته مؤسسات آموزشی و گروه های مطالعه هستند که همه عبارت از عوامل و عناصر مختلف جریان مؤسسه آموزشی میباشند. بیت العدل اعظم توضیح داده اند که حقایق اساسی امرالله باید در قلب جریان مؤسسه آموزشی باشد و کتاب ایقان کتابی است که طبق بیانات مکرر حضرت ولی امرالله، اعتقادات اساسی را توضیح می دهد، این کتابی است

که حقایق بنیادی امرالله را دربردارد و در این مقام کاملاً منطبق با اهداف ما میباشد. حال، ممکن است مؤسسات آموزشی مطالبی را از آن استخراج نمایند، ممکن است در جریان مؤسسه آموزشی شما تمرکز را بر فقرات منتخبی از این کتاب قرار دهید، اما نهایتاً احباء تمایل خواهند یافت به بهترین وجهی که امکان دارد این کتاب را به طور کامل مطالعه نمایند. بالاخره، در برخی مراحل توسعه امر بهائی، کربزی از تمرکز بر مطالعه محتوای این شاهکار الهی نیست. ما می دانیم که حضرت بهاءالله در بیانی خطاب به یکی از احباء می فرمایند که کتاب ایقان راز یا سر جمیع کتب است. واقعاً حیرت آور است!

بنابراین فکر میکنم که این کتاب بخشی از نقشه چهار ساله است، اما بخش بسیار مهمی از حیات عادی بهائی باقی خواهد ماند، اعم از این که نقشه ای وجود داشته باشد یا نداشته باشد. توجه داشته باشید که مقصود از هیچ یک از نقشه ها این نیست که ما را از هدف اساسی روحانی حیات، که نزدیک شدن به حضرت بهاءالله، یعنی تقرب به خداوند از طریق حضرت بهاءالله و تغییر و تحول در شخصیت می باشد، منحرف نماید. کتاب ایقان برای همین مهم است، کلیدی برای دستیابی به آن

است. بنابراین همیشه در این مقام قرار دارد. شما نمیتوانید به طور کامل مطالعه کتاب ایقان را به عنوان یک هدف برای نقشه ای تعیین کنید، مطالعه آثار مقدسه امر مبارک همیشه رأس دستورکار قرار دارد و کتاب ایقان مناسب ترین نقطه شروع می باشد.

نیسان: بنابراین مطالعه کتاب ایقان مکمل و متمم جریان مؤسسه آموزشی و مهم ترین بخش آن می تواند می باشد و اگر درست یافته باشم، چنین مطالعه ای ارتباطی مشابه به جریان زندگی در نفس حیات بهائی دارد. حیات بهائی دارد.

هویردانباز: مطالعه کتاب ایقان ممکن است ضرورتاً برنامه اصلی آموزشی در دوره های اولیه مؤسسات آموزشی قرار نگیرد، اما برخی از مواضع در مطالبی که در جریان مؤسسه مورد استفاده قرار می گیرد به نحوی عرضه می شود که مشورت در یک موضوع را ارتقاء می بخشد، ذهن را نسبت به برخی واقعیت هایی که ممکن است در تفکر یک فرد بهائی وجود نداشته باشد، روشن می سازد، و این امر می تواند قلب و ذهن را چنان فتوح و انشراح ببخشد که بتواند در مطالعه فردی ابتکار و نوآوری از خود نشان دهد و این است آنچه که ما مسئول آن هستیم.

مؤسسه در سوق دادن ما، یا در بهترین شرایط، در مجبور کردن ما به رفتن به سوی مطالعه وسیع تر و گسترده تر کتب و ادبیات امری تأثیر و نفوذ دارد. تمامی این حالت را نمی توان در جریان مؤسسه تحت پوشش قرار داد. دروس مؤسسه برای ایجاد طلب و تشنگی، بیداری روحانی و انشراح قلب برگزیده شده اند، از آن پس تنها باید با تغذیه روحانی و الهی این مسیر را ادامه داد. بنابراین بدیهی است اگر تمامی مطالعات امری ما به اوقاتی که در این سالها و مؤسسات آموزشی صرف می کنیم منحصر می شد، بغایت ناچیز بود.

همچنین اگر تصوّر کنیم که با تلاوت آیات در صبح و شام به مسئولیت خود در مطالعه امر مبارک عمل کرده ایم، در توجّه به بینش حضرت ولیّ امرالله و عمل به موجب آن قصور ورزیده ایم. ایشان مطالعه مستمرّ و بلا وقفه کتب امری و آشنا شدن با تمامی ادبیات امری را توصیه می فرمایند. تلاوت آیات در صبح و شب باعث می شود روح ما توان پرواز پیدا کند، روح ما متعالی شده مسرت یابد تا بتوانیم روز و شب را با قدرت طیّ کنیم، اما در ادوار مختلف حیات خویش باید اوقاتی را، معاذالله حتی از وقت تفریح خویش!، برای مطالعه این کتابها و جذب آنها کنار بگذاریم. این وظیفه

شاقّ و سنگینی نیست، به محض این که وارد این کار شوید و منجذب آنها گردید، این جریان برای شما بازده خواهد داشت. یکی به دیگری منتهی می شود، هر چه بیشتر آثار مبارکه را مطالعه نمایید، تعامل بیشتری صورت می گیرد. این تأثیرات متقابل، از متون مختلف، انواع متفاوت مطالعه که هر فردی قادر به انجام دادن آن است، حیات و اقدامات فرد را تحت تأثیر قرار داده زندگی او را متحوّل می سازد.

نیسان: میل دارم در اینجا قدمی به عقب بردارم و به این نکته پردازم که وقتی درباره مطالعه صحبت می کنیم، مطالعه آثار یا کتاب ایقان، مقصود چیست؟ مطالعه واقعی کلمات الهیه در متن حیات بهائی مستلزم چه امری است؟ آیا یک اقدام آکادمیک است؟ دقیقاً چیست؟

هوپردانبار: بیت العدل اعظم چند سال قبل مقرر فرمودند دارالتحقیق مجموعه ای از آثار را در مورد تزئید معارف، درباره اهمیّت تزئید معارف و به طور کلیّ حصول معرفت نسبت به آثار مبارکه تهیه نماید. این مجموعه تهیه شد و بیت العدل اعظم آن را منتشر ساختند. این مجموعه را می توان به تنهایی یا در کتابی بزرگتر به انضمام مجموعه های دیگر یافت. زمانی من

این مجموعه را مورد مطالعه و بررسی مختصری قرار دادم و به تمامی آن بیانات مبارکه نگاهی انداختم و در مورد سایر فقرات مندرج در آثار مبارکه در این خصوص نیز تفکر کردم. وقتی که شما به توضیحات و تبیینات حضرت ولیّ امرالله در خصوص اهمیّت مطالعه امر مبارک نگاه می کنید که چرا اهمیّت دارد و چگونه باید این مطالعه صورت گیرد، در می یابید که ایشان در سطوح مختلفی از اقدامات مربوطه سخن می گویند. این بیانات به من کمک کرد آنها را در ذهن خودم با تقدّم و تأخر مناسب تنظیم نمایم. به هر حال، شروع مطالعه به معنی خواندن کتب است. یعنی به بیان حضرت ولیّ امرالله این کتاب را باید خواند و مجدداً خواند. بنابراین ما اینک به مطالعه مجدّد می رسیم. بعد می فرمایند که باید مستمرّاً در بحر این کتب مستغرق شد، باید در آنها غوطه ور شد، باید محتوای آنها را مورد بررسی قرار داد و این باید ما را به فهمیدن محتوای آنها و جذب تعالیم مختلفی که در آن مندمج است رهنمون سازد. لذا، ما از کنجکاوی فراتر می رویم و از نگاه کردن تنها به یک متن، گویی یک صحنه تماشایی است، قدمی آنسو تر مینهیم. این مثال را بسط دهید و فکر کنید که به مکان جدیدی می رسید، به سرعت سعی

میکنید از همه چیز بهره ای ببرید و همه آنها تازه است و به طور خودکار این عمل صورت می گیرد. بعد نگاهی دوباره به همه آنها می اندازید تا جزئیات را بررسی کنید و ویژگی های منظره را دریابید، و خصوصیات ریزتری را که در نگاه اول مشاهده نکرده بودید دریافته مورد تمجید قرار میدهید. اندک اندک به بخشهای خاصی نزدیکتر می شوید. همین حالت در مورد کتاب نیز مصداق دارد. آن را مرور می کنید، تحت تأثیر آن قرار می گیرید. قدمی به عقب تر بر می دارید. در مورد کتاب ایقان من تعیین رئوس مطالب را مفید یافتم و در راهنمای مطالعه کتاب مزبور دو مجموعه رئوس مطالب تهیه کردم، نه آنقدر زیادتر که کسی فکر کند آنها تعیین کننده هستند. بلکه برای آنکه دانشجویان به خود حرکتی بدهند و سعی کنند رؤوس مطالب را بنویسند یا حداقل فهرستی از محتوای کتاب را که درک می کنند تهیه نمایند و از آن به عنوان کمکی جهت برداشتن قدمی به گذشته و یافتن نکات و بخشهای ریزتر استفاده نمایند.

حضرت ولی امرالله بعد از آن که راجع به خواندن، دوباره خواندن، مستغرق شدن و فهمیدن محتوای کتابها صحبت می کنند، مسأله تسلط یافتن بر محتوای کتب را مطرح می فرمایند. این مرحله به مراتب فراتر از فهمیدن و

درک است. در این مرحله باید متن جزئی از وجود ما شود. ما می دانیم که در کتابها چه نوشته شده است، وقتی که مطلبی را می شنویم به راحتی می فهمیم که آیا منطبق با محتوای کتابها هست یا خیر. حضرت ولی امرالله خاطرنشان می فرمایند که این لازمه تبلیغ امرالله است. و بالاخره ایشان می فرمایند که ما باید بخشهای کلیدی این کتابها را به حافظه بسپاریم تا در حین تبلیغ بتوانیم به طور خودکار نقل قول نماییم. بنابراین شما مطلب را خوانده اید، مجدداً خوانده اید، در آن مستغرق شده اید، آن را فهمیده اید، تسلط یافته اید و به حافظه سپرده اید. این در نظر من عبارت از مطالعه بهائی است.

به نظر من مفهوم یادگیری آکادمیک این است که شما مهارتهای ذهنی را به طور سیستماتیک برای جذب مجموعه اطلاعات و آگاهی ها به کار ببرید. مطالعه بهائی را از این نظر که سیستم و نظامی در آن وجود دارد می توان آکادمیک نامید. اما قضیه ما تا آنجائی که فراتر از اطلاعات می رود با آن متفاوت است، زیرا در اینجا اطلاع و معرفت الهی قرار دارد. محققاً مهارتهای آکادمیک شما را نسبت به کشف کنوزی که در کلمه الله قرار دارد آماده و مستعد می سازد، اما نکته جالب آن که کسب معرفت آنچنان که

حضرت بهاءالله ما را به آن می خوانند دارای یک عامل شخصیتی و یک عامل فضیلتی است. به عبارت دیگر، وقتی که تعالیم مبارکه را به کار می بریم، فی المثل به سجایای یک مجاهد حقیقی که بدان زیبایی در کتاب ایقان مطرح شده است متصف می شویم، چه که قادریم برخی از آن صفات را در زندگی خود دارا شویم، در آن صورت ظرفیت و استعداد ما برای کسب معارف تزاید می یابد و شدت می گیرد. لذا یک نکته کسب معارف به طریقه آکادمیک است، نه آن که آن را مورد انتقاد قرار دهیم. ما لازم است تاریخ را بشناسیم، سالهای وقوع وقایع مهم را بدانیم، از تمامی نکات مهم در خصوص ظهور الهی که ما را به عالم و توسعه آن پیوند میدهد آگاه باشیم. اما از طرف دیگر ما بیان حضرت بهاءالله را داریم که حدیث زمان سلف را نقل می کنند که می فرمایند: "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء." این بدان معنی است که بخش مهم رشد بهائی ما مستلزم صیقل دادن آینه قلب ما و متمرکز ساختن آن به طرف خداوند است تا در معرض تابش انوار معرفت الهی قرار گیرد. به کلام دیگر، دو امر مانع از تابش نور معرفت الله بر قلب می گردد، زیرا وقفه ای در تابش نور الهی نیست، به طور مداوم و مستمر در حال تابیدن

به سوی ما است. مانع اول آن است که قلب ما را غبار، آلودگی یا تیرگی احاطه کرده باشد به طوری که نور از آن عبور نکند، به قلب ما نرسد و در ما تأثیر نگذارد. مانع دوم جهت قرار گرفتن قلب است. باید دید که آیا به طرف پائین و به سوی زمین متوجه است یا به طرف بالا و به سوی آسمان متمرکز می باشد. آیا طالب روحانیت است؟ آیا سعی می کند نوری را که حضرت بهاءالله به سوی ما می تابانند منعکس سازد؟

لذا، همانطور که حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه ما را هدایت فرموده اند، ما به صیقل روح قلب را پاک می کنیم و به مدد دعا، به وسیله اعمال و رفتار صحیح، با انجام دادن اموری که در آثار مبارکه به آنها اشاره شده است، تدریجاً قلب را به سوی آسمان متوجه می سازیم. این تنظیم و ترتیب، یعنی پاک و پاکیزه کردن و تغییر جهت به سوی آسمان دادن، از ویژگی های اساسی و ضروری در مطالعه بهائی است ■

فرهنگ دوستی و ارج نهادن به علم در شاهنامه فردوسی

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| هنرمند با مردم بی هنر | به فرجام هم خاک دارد به سر |
| ولیکن از آموختن چاره نیست | که گوید که دانا و نادان یکیست |
| * * * | |
| بیاموز و بشنو زهر دانشی | بیابی ز هر دانشی رامشی |
| زمانی میاسای ز آموختن | اگر جان همی خواهی افروختن |
| * * * | |
| که فرهنگ آرایش جان بود | ز گوهر سخن گفتن آسان بود |
| گهر بی هنر زار و خوارست و سست | به فرهنگ باشد روان تندرست |
| * * * | |
| جهان کرده ام از سخن چون بهشت | از این بیش تخم سخن کس نکشت |
| بناهای آباد گردد خراب | ز باران و از تابش آفتاب |
| پی افکندم از نظم کاخی بلند | که از باد و باران نیلبد گزند |
| نمیرم ازین پس که من زنده ام | که تخم سخن را پراکنده ام |

انسان دوستی در فرهنگ ایران از آغاز تا به امروز

دکتر شاپور راسخ

دوستان گرامی و سروران گرانقدر چنانکه میدانید موضوع سخن بنده در این اجلاسیه و انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی*، انسان دوستی در فرهنگ ایران از آغاز تا به امروز است. در ارائه این گفتار انگیزه بنده دو چیز خواهد بود. نخست آن که به هم وطنان عزیز که از اوضاع نامطلوب ایران امروز سخت دل گرفته هستند و از دیدن این همه تعصب مذهبی، خشکی و تحجر فکری، نفی حقوق بشری و بیگانه ستیزی، خاطری بس آزرده دارند ثابت کنم که این سرزمین دیرین همواره بر این مدار نگشته بلکه از دیر باز در انسان دوستی و احترام به انسانیت، شهره آفاق بوده است یعنی در بزرگداشت مقام و حیثیت فرد انسانی از هر کیش و قوم باشد، در مهربانی و دلسوزی نسبت به ضعفا و افتادگان و محرومان، در تجلیل از ظرافت و لطافت و زیبایی و هنر در همه شئون زندگی و بالاخره در دفاع از تمدن و ایفای نقش میانجی گری میان فرهنگ های خاور و باختر و غنی تر کردن آنها به شرحی که خواهد آمد.

انگیزه دوم بنده این است که به یاران یک دل و جان روشن کنم که فرهنگ انسان دوست ایران زمینه ساز آئین جهانی بهائی بوده آئینی که هدفش دوستی و آشتی تا حد یگانگی میان همه آحاد بشری است و وسائش دعوت به ترک همه تعصبات قومی و نژادی و مذهبی و تربیت در فرهنگ صلح و سازگاری است و با هر گونه خشونت و ستیز و صور مختلف قهر و غلبه و جهاد و تکفیر و مانند آن سر مخالفت دارد و باعتباری خود میوه خوشگوار درخت برومندی است که حضرت زردشت حدود دو هزار و هشتصد سال پیش در سرزمین نیاکان ما نشانند و در دوره تسلط اسلام در تعلیمات صنادید متصوفه بصورت عشق و محبت به عموم افراد بشر و همه کائنات و اعتقاد به برادری همه مردمان و نیز عقیده به جلالت مقام انسان که آینه دار اوصاف یزدان است برگ و شکوفه آورد و سرانجام در این ظهور بزرگ ایزدی به ثمر نشست و همه جهان را کامروا کرد.

مقدمه

در مقدمه باید عرض کنم که انسان دوستی اصطلاحی است که تازه در زبان فارسی محتملاً در ترجمه کلمه هومانیزم غربی رواج یافته است. نکته شگفت آنکه به شهادت دائرةالمعارف Universalis کلمه هومانیزم در زبانهای غربی تنها در نیمه دوم قرن نوزدهم رائج شده هر چند که هومانیزم را با تحول فرهنگی ناشی از رنسانس اروپائی در قرن پانزدهم میلادی مربوط شمرده اند. معنی هومانیزم در این چارچوب همان طور که فرهنگ فلسفی لالاند Lalande نوشته جنبشی فکری است که میخواهد شخصیت و حیثیت انسان و اندیشه او را اعتلا بخشد و تفکر غربی در قرن مذکور را از بالای سر قرون وسطی و فرهنگ مذهبی اصحاب مدرسه یعنی اسکولاستیک ها، با فرهنگ باستانی یونان پیوند زند.

میدانیم که فرهنگ یونان باستان فرهنگی عقلی و بدور از مذهب بود و در نتیجه یکی از معانی اصلی هومانیزم همان انسان باوری، انسان مداری یا انسان گرایی است که به جای اعتقاد به خدا و محوریت دین و سلطه اصحاب مذهب، در قرن مورد

اشاره پدیدار شده است.

در چنین معنی، هومانیزم در نقطه مقابل مسیحیت قرار دارد که میگفت رستگاری انسان تنها به مدد خدا و ایمان به مسیح تحقق می پذیرد. در نتیجه هومانیزم بدان معنی یک نظریه عمومی درباره حیات اعم از سیاسی-اقتصادی و اخلاقی است که می پندارد رستگاری انسان تنها به مدد نیروی انسان صورت پذیر است (۱) از این بابت تعجب نباید کرد که هم ژان پل سارتر J.P.Sartre مدعی است که اگزیستانسیانیسم نوعی هومانیزم است و هم مارکس و طرفدارانش مارکسیسم را جلوه ای از هومانیزم میدانند. سارتر خود انسان را ارزش متعالی می انگارد و بر آن است که انسان خود سرچشمه همه ارزش هاست و خود اوست که ارزش ها را آزادانه می سازد.

فراموش نکنیم که اگر برای مردم غرب هومانیزم یادآور یک دوران خاص از تاریخ فرهنگی و اجتماعی است که تصویر انسان و جهان و موضع انسان در جهان را دیگرگون کرد در چارچوب فرهنگ یا تمدن ما ایرانیان، چنین سابقه ای وجود ندارد زیرا دین هرگز از فرهنگ جدا نبوده است لذا بجای پیروی از نویسندگان معاصر ایران که انسان باوری و

انسان سالاری را در ترجمه هومانیزم متداول کرده اند باید مقصود خود را از انسان دوستی در چارچوب تاریخ و فرهنگ ایران به طور دقیق مشخص کنیم.

به گمان بنده هومانیزم را در فرهنگ ایران از چهار یا پنج جهت میتوان بررسی کرد:

جهت اول: صرفاً جهت اخلاقی است. دهخدا انسان دوستی را بشر دوستی و دوست داشتن افراد انسانی تعریف کرده است که به عقیده بنده تعریف ناقص است چون احترام به حیثیت و رعایت حقوق بشر را باید جزئی از انسان دوستی تلقی کرد و نیز دلسوزی نسبت به زیردستان و دردمندان و نیازمندان را.

دهخدا با استفاده از فرهنگ ناظم الاطباء معنی دومی برای انسان دوستی قائل می شود که مردمی، مروت، تمدن و تربیت، ملائمت و خوش اخلاقی و ادب را در بر میگیرد یعنی همه آنچه امروز نشان تمدن بودن دانسته میشود. این را جهت دوم هومانیزم میتوان دانست که همان علاقه به فرهنگ و تمدن باشد، فرهنگ و تمدنی که بی گمان بهترین و ارجمند ترین فراورده های ذهن و فکر انسانی است و به جای خود خواهیم دید که ایرانیان همواره قومی

دوستدار فرهنگ و مدافع تمدن و حامل و ناقل فرهنگ های گونه گون خاور و باختر بوده اند.

جهت سوم هومانیزم در فرهنگ ایران را در ادیان قدیم ایران چون مهر پرستی، آئین مزدائی، دین زرتشتی و نهضت مانوی باید جستجو کرد که همه با حرمت مقام و شأن انسان قرین بوده اند و در دوره اسلام هم ایرانیان با تلطیف و تعلیم اسلام از طریق عرفان و تصوف توانستند به همان انسان دوستی برسند. فرهنگ ایران هیچ وقت از دین و مذهب منفصل نبوده و هومانیزم ایرانی به معنی محوریت انسان به جای خدا و تسلط عقل کاربردی به جای شهود مذهبی یا برگشت به فرهنگ خاصی در گذشته نبوده و نیست و لاقلاً اکثریت حاضران در این مجمع شکوهمند میدانند که آئین بابی و بهائی انسان دوستی را در معنی جامع کلمه ترویج میکنند و اگر در گذشته سخن از "المؤمنون إخوة" میرفت حال مهر سراسر جامعه بشری از هر نژاد، مذهب، ملیت یا طبقه باشد توصیه میشود و جوهر فرهنگ بهائی، صلح و یگانگی است.

جهت چهارم هومانیزم را در ادبیات میتوان جست که یکی از گزیده ترین مظاهر فرهنگ ایران است و در این

افق نگاه محدود به مرزهای جغرافیائی نیست بلکه غالباً معطوف به انسانیت به طور مطلق است. در ادبیات عرفانی ایران گوینده به همه عالم عشق میورزد و پرتو ذات الهی را در همه کائنات می جوید و مسائل و دردهای انسان کلی را در ورای مکان و زمان مطرح میکند و از این رو است که آثار مولوی- سعدی و حافظ محدود به مرزهای ایران نمانده و نه فقط در شبه قاره هند و سراسر آسیا تا حدود چین شهرت و رواج داشته بلکه مورد ستایش دنیای غرب و متفکران باختر زمین هم واقع شده است. (۲)

پس از این مقدمه اجازه می طلبد که انسان دوستی در فرهنگ ایران را در ۵ بخش به حضورتان عرضه دارد.

بخش اول- شناسائی حقوق سایر انسان ها

دکتر لارنس لاکهارت Lockhart در مقاله "ایران در نظر مردم مغرب زمین" مینویسد (۳) "گورش به هنگام گشودن بابل در ۵۳۹ قبل از میلاد یهودیان را در آن جا اسیر یافت چون مذهب زرتشت در آن زمان هنوز بر اساس توحید بود شاهنشاه هخامنشی برای قومی که خدای یگانه اش با پروردگار او یکی بود طبعاً محبت داشت. طبق

مندرجات باب ۳۶ از کتب تواریخ ایام و فصل اول از کتاب عزرا، کوروش فرمان داد معبد اورشلیم را از نو بسازند و ظروفی را که بخت النصر از فلسطین به بابل آورده بود به یهودیان مسترد داشت و به کسانی که مایل به مراجعت به وطن خود بودند اجازه بازگشت داد. طبق فصل ششم از کتاب عزرا، داریوش به موجب فرمانی دستور کورش را تأیید فرمود و تجدید بنای معبد اورشلیم در سال ششم سلطنت او به پایان رسید". ناگفته نماند که داریوش اولین پادشاه هخامنشی بود که آشکارا بدین زردشت یعنی آئین یکتاپرستی گروید معذک از هر گونه تعصب مذهبی در اداره امپراطوری وسیع خویش دوری جست.

پرفسور ج. ه. ایلین در همان کتاب میراث ایران (۴) مینویسد: امپراطوری ایران از یک سوی به علت در مرکز بودن و از سوی دیگر به علت این احترام و گذشتی که برای اقوام خارجی و مذاهب آنها قائل بود مرکز عظیمی برای جوش خوردن و اختلاط مذهب ها شده و راه را برای یک طریقه ایدئالی جهانی هموار میکرد"

هم او نوشته است: "ایرانیان به پیروی از پاره ای اصول و عقاید

مذهبی خود که وادارشان میکرد همیشه کردار نیک یعنی خواسته اهورا مزدا را در برابر هوس های انگره مینو یا اهریمن برگزینند موقعی که فاتح میشدند از خونریزی بی جا و کشت و کشتار مغلوبین که صرفاً به هوس خونریزی انجام شود خودداری میکردند. هیچ یک از پادشاهان ایران دارای سبعیت محض و لذت بردن از قساوت و سابقه قتل عام های دامنه داری که پادشاهان آسوری به خاطر شخص خود و به هوای نفس خویش مینمودند نبودند" (۵)

استاد زرین کوب در مقاله ای زیر عنوان "چگونه میتوان ایرانی بود" در سال ۱۳۵۲ چنین نوشته است:

"من وقتی در باب گذشته ایران تأمل میکنم از این که ایرانی ها دنیا را به نام دین یا بنام آزادی بآتش و خون نکشیده اند، از این که مردم سرزمین های فتح شده را قتل عام نکرده اند و دشمنان خود را گروه گروه باسارت نبرده اند، از این که در روزگار قدیم، یونانی های مطرود را پناه داده اند، ارامنه را در داخل خانه خویش پذیرفته اند، یهودیان (۶) و پیغمبرانشان را از اسارت بابل نجات داده اند، از این که در قرنهای گذشته جنگ صلیبی بر ضد دنیا راه نینداخته اند و محکمه

تفتیش عقائد درست نکرده اند، از این که ماجرای سن بارتلمی نداشته اند و با گیوتین سرهای مخالفان را درو نکرده اند، از این که جنگ گلا دیاتورها و بازیهای خونین با گاو خشم آگین را وسیله تفریح نشمرده اند از این که سرخ پوست ها را ریشه کن نکرده اند و بوئر ها را به نابودی نکشانیده اند، از این که برای آزار مخالفان ماشینهای شیطانی شکنجه اختراع نکرده اند و اگر هم بعضی عقوبت های هولناک در بین مجازات های عهد ساسانیان بوده است آن را همواره به چشم یک پدیده اهریمنی نگریسته اند و از این که رویهمرفته ایرانی ها باندازه سایر اقوام کهنسال دنیا، نقطه ضعف اخلاقی نشان نداده اند احساس آرامش و غرور میکنم" (۷)

محمد علی اسلامی ندوشن در مقاله ای تازه (۸) مینویسد: "یکی از چیزهایی که این سی چهل سال در کشور ما باب شده کوشش در مسخ تاریخ و تخطئه فرهنگ ایران است" و آن گاه برای آن که نشان دهد چطور در تمدن ایرانی حقوق افراد انسانی مرعی و ملحوظ بوده است مینویسد:

"در حالی که مصری ها برای ساختن اهرام مصر و چینی ها برای ساختن دیوار چین مردم را به بیگاری و میداشتند به شهادت سنگ نبشته ها مزد کارگران تخت جمشید اعم از خارجی و داخلی با دقت محاسبه و پرداخت میشد. در ایران نه رسم بود که غلام و کنیز را به همراه نعش صاحب خود زنده به گور کنند و یا در رود بیفکنند و نه رسم بود که چون هند زن را به همراه جنازه شوهرش در آتش اندازند و نه رسم بود که چون عرب جاهلی دختر بچه را زنده زنده بگور کنند ... تاریخ کمتر سرزمینی به غیر از یونان به اندازه تاریخ ایران مورد ستایش مردان بزرگ قرار گرفته است، از هرودوت بگیریم که پدر تاریخ خوانده شده است و افلاطون که پدر فلسفه است و آیسخولوش یا آشیل که پدر شعر است تا برسد به هگل و نیچه* گزنفون شاگرد سقراط و همشاگردی افلاطون کتاب "کورشنامه" را نوشت و مرد آرمانی خود را کورش هخامنشی قرار داد. دو هزار و سیصد سال بعد نیچه آلمانی زرتشت را بعنوان نمونه فرزاندگی و آزادگی معرفی کرد. به قول هگل از ایران است که نخست بار آن فروغی که از پیش خود میدرخشد و پیرامونش را روشن می کند سر برمیزند. ایرانیان به عنوان پرستندگان روشنائی در برابر دین های دیگر آسان گیر و شکیا بودند. بدین سان شیوه فرمان روائی ایرانیان به اقوام دیگر چه در زمینه دینی و چه دنیوی هیچ گاه با زورگوئی آمیخته نبود"

سخن از هرودوت و گزنفون رفت. هرودوت بحدی نسبت به ایرانیان احترام داشت که پلوتارک مورخ شهیر یونانی او را دوست پارسیان میخواند (۹) هم اوست که گشودگی نظر ایرانیان را بدین گونه توصیف میکند (ص ۷۵): هیچ قوم و ملتی مثل ایرانیان زود و آسان راه و رسم بیگانه را فرا نمیگیرد و به عنوان مثال می گوید ایرانیان لباس مادی می پوشند و سربازان آنها زره مصری بر تن میکنند و گزنفون در کورشنامه خود (۱۰) مینویسد: در واقع اذعان باید کرد که کورش فقط یک فاتح چیره دست نبود بلکه رهبری خردمند و واقع بین و برای ملت خود پدری مهربان و گرانمایه بود. کورش مکرر خاطرنشان میکرد که پادشاه نیک مانند چوپانی است که هدایت گله ای را به عهده دارد. به همان گونه که شبان از رمه خود منتفع نخواهد شد مگر اینکه وسائل رفاه و نعمت آنها را فراهم آورد پادشاه نیز از مملکتش برخوردار نخواهد شد مگر وقتی که شهر ها و رعایایش در

آسایش باشند بدیهی است که با چنین نظر بلند و رفیع، وی توانست بنیان امپراطوری خود را استوار کند به عبارت دیگر سیاست پدانه کورش مختص به ایران زمین و مردم آن نبود اقوام و ملل بیگانه تحت استیلای وی را نیز در بر میگرفت. (۱۱)

این احترام به حقوق مردمان دیگر در انحصار حکومت هخامنشی و شهریارانی چون کورش و کامبوزیا و داریوش نبود که هرگز سعی نکردند عقائد و آداب مذهبی خود را بر یهودیان، بابلیان و مصریان و دیگران تحمیل کنند، سیاست و طرز فکری که به قول استاد زرین کوب نه موجب نابودی قومی از اقوام شد و نه تمدنی از تمدنها را معدوم کرد (۱۲)، بلکه پس از این سلسله اشکانیان هم نسبت به عقائد دینی اقوام تابعه نظر تساهل و مسامحه داشتند چنانکه یهود را خود تا حدی حمایت میکردند و ادیان رائج در سوریه و بین النهرین را نیز به نظر احترام می دیده اند.

باید اذعان کرد که قوت گرفتن تعصبات مذهبی بوسیله دستوران زردشتی در دوره ساسانی و جنگ های پی در پی با رومیان، هیاطله و ترکان، زمینه را برای دوام بزرگ منشی وسعه صدر و تسامح روزگار پیشین ناهموار ساخت و شاید

همان طور که مرحوم حسن پیرنیا در تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان نوشته (۱۳) آریان ها در امور مذهبی نظر تسامح و تساهل را از قدیم داشته اند و دولت هخامنشی هر چند در امور سیاسی به ملل سامی نژاد نزدیک شد ولی در امور مذهبی خصائص آریائی خود را حفظ کرد در حالی که دولت ساسانی بیشتر در تحت تأثیر ملل سامی نژاد و آسیای غربی و امپراطوری روم و بیزانس در آمد و این صفت را هم فاقد شد

میدانیم که با استیلای قوم عرب و دین اسلام، اندک اندک تازیان را غرور در گرفت تا به جایی که بنی امیه اصل را بر سیادت قوم عرب نهادند و ملل مفتوحه و مسلمانان دیگر را موالی یا بندگان خویش خواندند (۱۴) و البته این تحقیر بر ایرانیان که سابقه تمدنی طولانی داشتند بسیار گران می آمد و منتهی به قیام های ملی ایرانیان و سرانجام استقلال آنان از حکومت عرب شد که داستان آن را به تفصیل شنیده اید.

دیری نگذشت که ایرانیان از طریق تصوف و عرفان به آئین دیرین خود که تسامح و تساهل مذهبی و شناسائی حقوق اساسی ملل دیگر باشد بازگشت کردند و هم چنین نهضت شعوبی که

بر ضد دعوی برتری قوم عرب قرآن را گواه قرار داد که در آن برادری و برابری همه مسلمانان تصریح شده عده کثیری از ایرانیان را به خود جلب کرد. شعوبیه می گفتند (۱۵) "عرب را بر دیگر اقوام جهان هیچ مزیت نیست. مردم همه از یک گوهرند و در نژاد و تبار هیچ بر یکدیگر امتیاز ندارند مزیتی اگر هست بین امت ها و قبیله ها نیست بلکه بین افراد است و آن نیز جز از حیث تقوی و پرهیزکاری نتواند بود"

هنگامی که از ادبیات ایران و جهت انسانی آن سخن گوئیم تأثیر عقائد متصوفه را در اندیشه برابری و برادری همه انسانها باز خواهیم نمود در این بخش به همان مقدار که رفت اکتفا باید کرد. در پایان این مقوله می توان به گفته چهار تن از مشاهیر کسانی که از میان غربی ها در قرن نوزدهم با ایران و ایرانیان آشنائی حاصل کرده اند استناد کرد.

لرد کرزن که کتاب حجیم او درباره ایران و قضیه ایران مشهور است در سال ۱۸۹۰ سه ویژگی اخلاقی را برای ایرانیان قائل شده است: (۱) زنده دلی (۲) استعداد تقلید و (۳) آزادی از تعصبات آتشین.

ارنست اورسل در سال ۱۸۸۲ با آن که بهنگام بازدید از مسجدی بیرونش

کرده بودند می نویسد که "باید اعتراف کرد که ایرانیان قلباً آدم‌های متعصب نیستند ملت ایران در عین مسلمان بودن افرادی آزاد اندیش هستند عقل سلیم ایرانی ایجاب می‌کند که حرمت مذهب را نگه دارند" این نویسنده مدارای مردم شیعه ایران را با ترکمنان سنی بعنوان شاهد می‌آورد.

هانری رنه دالمانی در سال ۱۸۸۰ ایرانی را مهمان نواز ترین ملت دنیا معرفی می‌کند و البته مهمان نوازی نقطه مقابل بیگانه ستیزی است.

سرهنگ گاسپار دروویل هفتاد سال قبل از آن نوشته است (۱۸۱۰) "ایرانیان شاید ملایم ترین مردمان مشرق باشند. نژاد ایرانیان با این که طی قرون و اعصار با خون هندی-عرب-تاتار و ترک در هم آمیخته با این همه زیبایی و اصالت آن محفوظ مانده است. آنان مردمانی ملایم، مهربان و با ادبند. ایرانیان در مهمان نوازی بی نظیرند. (۱۶)

استاد دکتر ذبیح الله صفا در "خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عصر صفوی" (سال ۱۳۵۶) نشان می‌دهد که تا پایان قرن چهارم هجری دوران آزادی عقائد و آراء در ایران بوده ولی با تسلط غلامان و قبائل ترک در قرون

۵ و ۶ ه.ق دوره تعصبات دینی و سخت گیریهای اعتقادی شروع شد (۱۷) این دوره شدت تعصب در بغداد با خلافت المتوکل علی الله یعنی اواسط قرن سوم شروع شده بود. از آن زمان سخت گیری نسبت به معتزله یعنی اصحاب عقل و منطق در کلیه ممالک اسلامی آغاز شد منتهی در ایران، تا آل بویه قدرت داشتند از لحاظ اعتقاد به تشیع و نزدیکی با معتزله و هم چنین در عهد سامانیان از لحاظ احترامی که برای آزادی افکار قائل بودند سخت گیری نسبت به معتزله معمول نبود اما همین که حکومت ترکان زردپوست و غلامان ترک نژاد شروع شد سخت گیری و تعصب نسبت به معتزله و هم چنین شیعه در ایران آغاز گشت که مثال و نمودار آن خود رفتار محمود غزنوی بود. عین این رفتار شدید و غلیظ در عهد ترکان سلجوقی هم معمول شد (۱۸) و سخت گیری محدود به معتزله و شیعه نماند بلکه به فرق و اهل ادیان بیگانه چون یهود و نصاری و مجوس که تا آن هنگام در آزادی و آسایش به سر میبردند نیز تعمیم یافت. استاد صفا حق دارد که بگوید: شکست معتزله یعنی پیشروان تعقل و تفکر برای تمدن اسلامی بسیار زیان آور بود و از این

جاست که باید ریشه انحطاط تمدن اسلامی و مسلمین را از قرن چهارم هجری جستجو کرد (۱۹) اکنون اگر به خاطر آریم که قرن چهارم قرن تسلط ترکان غزنوی بر ایران بود و قرن پنجم دوران حکومت ترک نژادان دیگر که سلجوقیان باشند و قرن هفتم با حمله بی رحمانه مغول بر ایران مقارن بود و از اواخر قرن هشتم تیمور فاتح دیگر مغولی بر کشورمان تسلط یافت و قرن دهم روزگار تسلط سلسله صفوی بود که بنیاد حکومت خویش را بر تعصب مذهبی نهادند و قرن سیزدهم شاهد غلبه قاجاریه بود که به علت فقدان ریشه ایرانی و در نتیجه محرومی از مشروعیت، باز بر شیعه و علمای مذهب تکیه زدند آن وقت متذکر می‌شود که چرا انعطاف پذیری فکری و تسامح که استاد زرین کوب آنرا یکی از چهار یا پنج خصلت فرهنگی ایرانیان شمرده است چنین تزلزل و احیاناً واژگونگی حاصل کرده است (۲۰)

بخش دوم- نیکوکاری و نوع پرستی
مهر و احسان نسبت با افراد مردم خصوصاً تنگ دستان، ستمدیدگان و رنج کشیدگان در فرهنگ ایران مقامی والا دارد. هرودوت درباره عادات پارسیان می نویسد (۴۲۵-۴۲۵)

۴۹۰ ق.م) رسم آنان این است که بر بلندترین نقاط بالا رفته و در درگاه خدا به دعا پردازند. رسم آن نیست که تنها برای خویشتن خیر و برکت بخواهند بلکه باید برای خوش بختی شاه و تمام اقوام ایرانی که خود نیز جزوی از وی بشمار میروند دعا کنند (۲۱)

در آئین زردشتی نیک اندیشی و رفتار نیک و پراکندن نیکی در جهان تعلیم اساسی اخلاقی است. در کتاب "باکاروان اندیشه" (۲۲) میخوانیم که "در وجود زرتشت میتوان یک اصلاحگر اجتماعی را نشان داد و اصراری که او در حمایت از فقرا و سرزنش ارباب قدرت و ثروت دارد مخصوصاً معرف این جنبه از تعلیم اوست" بر خلاف هندی ها که وجود را با رنج و شر مترادف میدانستند تعلیم مزدیسنان وجود را نوعی خیر و هم چون موهبت الهی می دید چنان که وحدت گرایی محدود فکر هندی را که منجر به نوعی همه جا خدائی یا Pantheisme میشد تعلیم زرتشت بنوعی ثنویت کیهانی کشانید تا در آن، جایی برای انسان و مسئولیت او هم باز کند. بدین گونه انسان با گرایش به خیر به تعبیر زردشت (پشت ۳۱/ ۲۱) دوست و هم پیمان اهورا مزدا می شود. پل دوبروی Du

Breuil در کتاب آئین زرتشتی (۲۳) می گوید: کسی به تعلیم زرتشت وفادار است که بافرااد درست، فقیران و کارگران نیکی می کند و زندگی حیوانی را محترم می شمرد و اندیشه های والا دارد که در کارهای شریف تجلی می یابد. در یسنا ۹/۳۰ زردشت می پرسد آیا ما میتوانیم در زمره کسانی باشیم که برای احیاء دنیا کار میکنند؟

اسلام که آئینی قویاً اجتماعی است بی گمان احسان به نیازمندان و مستمندان را رواج بسیار بخشید و ادبیات فارسی که آئینه روح جامعه است این میل حمایت از فقیران و مظلومان و یتیمان و بیوه زنان و غیر آن را به روشنی منعکس میکند و در این جا روح عدالت جوئی که از ویژگی های فکر ایرانی دانسته شده جلوه تام دارد. محمد علی اسلامی ندوشن در کتابی که به چهار سخنگوی وجدان ایرانی اختصاص داده (۲۴) سعدی را سخن گوی ضمیر آگاه ایرانی می خواند و با نقل بیتی از بوستان، داستان مورد نظر آن استاد سخن را چنین توضیح میدهد که به هنگام قحط سالی در دمشق دوستی از دوستی پرسید تو که به قدر کافی تمکن داری و قحطی در تو اثری ندارد چرا این اندازه زار و نزار شده ای دوست جواب داد که از

غم دیگران زرد رنگ شده است چون نمی توانسته ببیند که مردم در محنت و تنگی و گرسنگی بسر برند. در این جا سعدی فی الحقیقه ترجمان عواطف نهفته همه ایرانیان است "و این مسأله همبستگی انسانی در فکر بشریت در واقع محور فکری اوست"

به عنوان نتیجه گیری این دو بخش، سخنی را از دکتر زرین کوب نقل می کنم که فی الحقیقه نوعی ترازنامه فرهنگی است: در دین و اخلاق هم آنچه ایرانی به دنیا داده است قابل اهمیت است. تصور نزاع دائم بین نیکی و بدی که گرایش انسان به نیکی را در حکم همکاری در بنای دنیای اهورایی می کند در جهانی که ایده آل اخلاقی آشور و بابل درنده خوئی را بر آن حاکم کرده بود یک انقلاب اخلاقی برای تمام انسانیت بود. قرنهای پیش از مسیحیت مهر پرستی ایرانی فکر برادری بین افراد انسانی را حلقه پیوند بین پیروان خویش ساخت چنان که فکر تلفیق بین ادیان بزرگ را که حتی در زمانهای نزدیک به عصر ما امثال نادر شاه و اکبر امپراطور آرزویی دسترس ناپذیر یافته بودند تعلیم مانی تا حد زیادی به تحقق نزدیک کرد. در توسعه و نشر اسلام نیز ایرانیها کمتر از سایر مسلمین نکوشیده اند و

عرفان اسلامی هم در ادب هیچ قوم اسلامی بهتر از آنچه در آثار عطار و جلال الدین مولوی و حافظ آمده است تجلی نیافت. بدین گونه سرمایه گذاری ایرانی در بازار فرهنگ جهان آن اندازه بود که در داد و ستد معنوی بین المللی برای وی اعتبار کم نظیر تأمین کند. در هر حال درست است که آنچه ایرانی در مجموع میراث خویش به دنیا مديونست قابل ملاحظه است اما آنچه نیز وی به دنیا داده است اندک نیست و اگر آن را از دنیا بازستاند در بسیاری چیزها هست که کار دنیا لنگ خواهد شد (۲۵)

بخش سوم - ترویج تمدن و دفاع از تمدن

همه می‌دانند که بزرگترین تجلی انسانیت همانست که در فرهنگ یعنی محصول فکر و احساس و تجربه زندگی آدمیان باز یافته می‌شود و ایرانیان که ده ها بار در طی تاریخ دراز خود معرض حمله ملل وحشی مهاجم قرار گرفتند از تورانیان و هیاطله قبل از اسلام تا طوائف ترک و مغولان و تیموریان و تاتار و ترکمن، نه فقط در حفظ و تداوم تمدن کوشیدند بلکه مهاجمان را به لطائف و ظرائف فرهنگ آشنا و علاقه مند کردند و نقشی که ایرانیان در انتقال

عناصر متعدد فرهنگی از شرق آسیا خاصه چین و هند به غرب آن قاره و از این جا به مناطق دیگر داشته اند و حتی خدمت مردم این سرزمین کهن به حفظ و انتقال میراث فرهنگی یونان به خود مغرب و مغربیان انکار ناپذیر است* کار سترکی که ایرانیان در چارچوب اسلام که توسط ملتی با سابقه بربریت و جاهلیت به ایران آورده شد بانجام رساندند یعنی در ایجاد و توسعه تمدن اسلامی شاید بیش از همه ملل تابعه حکومت مسلمانان باشد و هم ایرانیان بودند که به گفته محققانی چون استاد دکتر احسان یارشاطر وقتی چراغ خلافت در بغداد خاموش شد نفس تازه احیا کننده ای در کالبد فرسوده تمدن دمیدند و جلوه های بدیعی از علم و ادب و فلسفه و کلام و غیر آن را به منصفه ظهور رساندند. (۲۶)

تالبوت رایس استاد تاریخ هنرهای زیبا در دانشگاه کمبریج نوشته است (۲۷):

"پیروزی اعراب در زمینه سیاسی کامل ولی در زمینه فرهنگ و مدنیت خیلی کوتاه بود زیرا فرهنگ کهن ایران چیزی نبود که در عرض یک روز نابود شود و بخصوص چون عربها خود بضاعتی در این زمینه نداشتند تا جانشین فرهنگ ایران شود

بنابراین پیروزی مزبور که فتح نظامی و سیاسی آنی برای اعراب به شمار میرفت در طی مدتی بیش از یک قرن تبدیل به یک پیروزی قاطع فرهنگی برای ایران گردید. افکار ایرانی، فرهنگ ایرانی و هنر ایرانی همه پایدار ماندند و در زیر لوای اسلام و تحت تأثیر نیروی محرکه پر زوری، بار دیگر رواج یافتند و اثرات این تحول از اوایل قرن هشتم میلادی به بعد در سرزمین های بسیار پهناوری نمایان گردید. با این حال نخستین سلسله اسلامی یعنی خلفای اموی پایتخت خود را در شام مستقر ساختند یعنی به جای استفاده از میراث ایران بیشتر از میراث رومی بهره بردند فقط هنگامی که در زمان سلطنت (خلافت) بنی عباس در سال ۷۵۰ میلادی پایتخت از دمشق به بغداد منتقل شد برتری فرهنگی و مدنیت ایران دوباره محرز گردید"

تأثیر تمدنی ایران در جامعه های غیر ایرانی محدود بدوران اسلامی نبوده و نیست بعنوان نمونه ذکری از تأثیر تمدن ایران در امپراطوری روم شرقی بمورد است. د.تالبوت رایس مینویسد (۲۸) "از نظر تاریخ هنر، میراث ایران برای دنیای بیزانس دارای اهمیت فوق العاده است و حتی میتوان از خود پرسید اگر تأثیر و

نفوذ ایران در روزگار قدیم نبود آیا سبک معماری روم شرقی که آن طور پیشرفت و ترقی کرد هرگز صورت خارجی به خود میگرفت یا نه؟ پارچه های بیزانس و در دوره های بعد سفال و کاشی گری آن در طی دوره های مقطع ولی طولانی تقریباً بکلی رنگ و بوی ایرانی دارد. حجاری بیزانس نیز تحت این تأثیر در آمد و منبت کاری روی عاج و هم چنین فلز کاری های روم شرقی گاه و بیگاه آثار نفوذ ایران را می رسانند حتی در نقاشی و موزائیک، قرابت سبک با مشرق زمین گاهگاهی مشهود است، تاریخ فرهنگ نیز همین ارتباط را نشان میدهد "فرصت اجازه نمیدهد که وارد یکایک هنرهای ایران و تأثیر آن در هنر جهانی شوم همین قدر کافی است گفته شود که: ایران در هنر موسیقی از راه موسیقی عربی به طور مستقیم در موسیقی قرون وسطای اروپا تأثیر گذاشت (۲۹)

با وجود خشکی و کمبود آب در ایران، هم از روزگار پیش از اسلام ایرانیان در باغ کاری و باغ آرایی زبانزد آفاق بودند کلماتی چون Paradis و Paradise و فردوس در زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی از ریشه ایرانی Pairidaeza آمده که

پارک با فضای محصور را می گفتند که در آن بدستور شاهان درختکاری و گل کاری می شد (۳۰) و تأثیر الگوی ایرانی در باغ های نامدار معاصر چون باغ ورسای و شالیمگارگاردن پاکستان آشکار است. عشق به زیبایی و طبیعت در همه محصولات هنری ایران منعکس است. دانشمندی چون پرفسور آرتور پوپ همه عمر خود را صرف شناختن و شناساندن ارج هنرهای ایرانی کرد. نویسنده مقاله ایران در دنیای قدیم (۳۱) حق داشت که بگوید: ایرانیان اهل ذوق و عشق و نشاط هستند و سرزنده بودن و نیروی حیاتی آنان در آثار هنریشان پدیدار است. براستی ایرانیان وارث فرهنگ زرتشتی بوده و هستند که به قول پرفسور آرتور کریستین سن دانمارکی با زهد و ترک دنیا مخالف بود و در برابر گرایش به تمتع از زندگی مانعی نمی نهاد. مهر طبیعت یکی از مشخصه های ایرانی است. داریوش شایگان در مقایسه چینی ها با هندیها می گوید چینی ها کششی ژرف به زیبایی های طبیعت داشتند بر خلاف تفکر هندی که ارتباطی مستقیم با طبیعت نداشت (۳۲) ایرانی ها از این بابت به چینی ها شبیه ترند و حیرت نباید کرد که هر چند

ایرانیان مینیاتور و تصویر گری طبیعت و انسان را از چینی ها آموختند ولی آن طبیعت را چنان که میدانیم بکمالش رساندند.

اشعار غنائی و تشبیهی در قصائد که در دوران اولیه ادبیات بعد از اسلام جلوه خاصی یافت از عشق ایرانیان به جمال طبیعت به کمال قوت حکایت می کند.

تاریخ ایران زمین به تکرار دلالت بر آن دارد که در آشفته ترین اوضاع، ایرانیان از دفاع فرهنگ و مدنیت کوتاه نیامدند فی المثل در هر دوران حمله مغول که از ۶۱۷ ه.ق آغاز شد و واقعه ای که بعد از حمله عرب بزرگترین حادثه ویران گر در تاریخ کشور ماست عده ای از عالمان و عارفان علی رغم طوفان زمانه، مشعل فکر و فرهنگ را در ایران نگاه داشتند و به حفظ و معنویت کوشیدند که از آن جمله بودند شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی در ۶۳۲ ه.ق) و مولانا جلال الدین رومی (فوت در ۶۷۲) در آن زمان خانقاه ها نوعی پناهگاه برای رشد و توسعه و انتقال اندیشه های والا شد و آن فرهنگ لطیف معنوی را از خاموشی و فراموشی نگاه داشت.

بخش چهارم- انسان دوستی در

ادیان ایرانی

پیش از این به کتاب آئین زردشتی دوبروی اشاره کردیم بگفته او و همه محققان آئین مذکور، در نظر زردشت انسان موجودی است مختار که می تواند باراده خود میان خوبی و بدی و دروغ و راستی انتخاب کند. دوبروی معتقد به عدم خشونت در آئین زردشتی است یسنا گوید (۱۳ و ۱۴) من دین خوب مزدا را می ستایم که همه نزاعها را دفع میکند و هم دعوت به زمین نهادن سلاح ها است. به عقیده دوبروی (همان کتاب ص ۴۶) هرگز نباید جهاد اخلاقی و روحانی را که گاتا توصیه میکند با جهان گشائی امپراطوری ساسانی اشتباه کرد و آن آئین را منحصرأ از نظر گاه تتوکراتیک مغان عهد ساسانی نگریست. آئین مزدائی هرگز دست به جنگ های مذهبی همانند بعضی ادیان دیگر نبرده است. در نتیجه تبلیغ دین باید از طریق انعکاس دین در اعمال مؤمنین باشد. در منطق اوستا، خیر چیزی است که حیات را بیفزاید و شر آن چیزی است که جلوی حیات را بگیرد. افکار، اقوال و اعمال خوب است که نیکی را در جهان بسط میدهد و پیروز میکند. شر در خودخواهی و اراده ایجاد تفرقه منعکس است.

محقق معاصر شجاع الدین شفا(رجوع

کنید تولدی دیگر) از کتاب "بررسی هائی درباره پیدایش و گسترش زندگی مذهبی" نقل میکند که در برداشت ایدئولوژیک آئین زردشتی، فرد انسانی وجود مجزائی نیست که تنها به رستگاری خویش بیندیشد بلکه او همکار الزامی پروردگار خود در طریق هدایت جهان در مسیر روشنائی است و از چنین دیدگاهی حکم کارگری را دارد که در راه تحقیق یک طرح بسیار بزرگ کار میکند نه تنها برای زندگی شخص خودش بلکه برای همه جهان آفرینش. این اندیشه شرکت انسان در یک طرح عظیم، در امر بهائی تجدید و احیا شده زیرا از نظر این آئین، انسان برای اصلاح و پیشبرد جهان تمدن خلق شده و در ساختن دنیای صلح، عدالت و وحدت کلی بشر بی شبهه شریک کارگردان امور جهان است.

البته ادیان ایرانی قبل از اسلام بآئین زردشتی محدود نمیشود چنانکه اثر ارزشمند پرفسور بوزانی Religion in Iran هم بر این مطلب دلالت دارد.

آئین مهر پرستی که از ایران سرچشمه گرفت نفوذ دامنه داری در امپراطوری روم داشت و آثارش

چون مهرابه ها هنوز در قارات مختلفه جهان باقی است و محققان گویند که این آئین مروج اندیشه برادری جهانی بوده است.

دیگرمانویت است که آئینی تلفیقی از آراء و عقائد مختلفه گنوسی- مندائی- عیسوی- بودائی بود و در قرن سوم میلادی در ایران پدیدار شد و نوعی پل میان ادیان آن زمان زد و گوئی شاخص همین گرایش به ترکیب و تلفیق بود که داریوش شایگان به حق آن را از ویژگی های تفکر ایرانی دانسته است در عین حال آئین مانی در تعلیمات خود به تثویت نور و ظلمت قائل بود و جنبه اخلاقی قوی داشت و بی اعتنائی به دنیا و حتی احتراز از توالد و تناسل را توصیه میکرد و بر آن بود که باید بیاری محرومیت ها و ریاضات سخت چون روزه داری طولانی و نماز و سماع، جوهر نور و اصل حیات را که در وجود آدمی است تقویت کرد.

وقتی اسلام بر ایران غالب شد ایرانیان در همان قرن دوم و سوم روی به عرفان یعنی زندگی معنوی درونی آوردند و چنان که پرفسور ویکنز استاد دانشگاه کمبریج نوشته است (۳۳) تصوف محققان را عموماً بالاترین مظهر فکر ایرانی در زمینه مذهب می دانند. نیکلسون معروف در

نامه ای در اواخر حیات خود نوشته که بسیاری از اختصاصات تصوّف همانا بومی ایران است. میدانیم که اساس عقیده متصوّفه به شهادت سرآغاز مثنوی مولوی است که روح از مبدأ الهی خود جدا شده و پیوسته در التهاب ذاتی است که به سوی آن مبدأ باز گردد و در او فنا شود و در این جاست که قضیه رابطه عشق میان خدا و انسان مطرح می شود عشقی که به سراسر عالم خلقت گسترش می یابد همان طور که محقق عصر اخیر فکتر قاسم غنی نوشته است (۳۴) و نیز در همان کتاب فکر وحدت مذاهب و ترک تعصّب و خشکی و سخت گیری که در اینجا عیناً نظریه اهمیت نقل میکنیم: "از خصوصیات تصوّف قرن ششم این است که تعصّب مذهبی قرن گذشته و این قرن و جنگها و نزاعها و مجادله بین فرق مختلفه شیعی و سنی و اسماعیلی و اشعری و معتزلی و امثال آنها و روشن شدن آتش جنگهای صلیبی که از اواخر قرن پنجم شروع شده و تا اواخر قرن ششم ادامه داشته و خستگی و آزدگی مردم از این همه جنگ و جدال طبعاً سبب شد که در بین خواصّ و اهل درایت و فکر تمایلات صلح طلبی و فکر وحدت مذاهب و صلح کل بر

ضد نزاعهای دینی و مذهبی پیدا شود و واضح است که بزرگان صوفیه که خالی از تعصّب و خشکی و سخت گیری اهل ظاهر بودند و مذهب تصوّف از مدتها قبل بدست جماعتی از اهل حال مذهب "عشق و محبت، و طریقه صلح و صفا" شده بود و عقیده "وحدت وجود" مبنای طریقت و عرفان شمرده میشد بیشتر از سایرین مستعد برای ابراز این افکار و تمایلات بودند حاصل اینکه تخم این عقیده در این قرن در ذهن بعضی از عرفای این قرن کاشته شد و به تدریج رشد و نمو یافت و در آثار و گفته های صوفیان بزرگی از قبیل سنائی و عطار با بهترین بیان در معرض افکار عمومی قرار یافت و در قرن هفتم با مولانا جلال الدین رومی بحد کمال رسید. "عشق و محبت یکی از عالیترین و مهم ترین احوال عارف و از مهم ترین مبانی و اصول تصوّف است. بزرگترین عامل قوی که تصوّف را بر اساس عشق و محبت استوار ساخت عقیده به وحدت وجود بود زیرا همین که عارف خدا را حقیقت ساری در همه اشیاء شمرد، ما سوی الله را عدم داشت یعنی جز خدا چیزی ندید و نسبت به همه چیز عشق و محبت ورزید و مسلک و مذهب و

صلح کل و محبت به همه موجودات شد." اگر خانم آن ماری شیمل، رابعه عکرویه را اول صوفی میدانند که رابطه عشق با خدا را مطرح کرد، لویی ماسینیون معتقد است که این اصطلاح عشق به خداوند را که در قرآن نیامده نخستین بار منصور حلاج در بیان رابطه خالق و مخلوق به کار برد. می توان گفت که این رابطه عشق با خدا بنیاد انسان دوستی در فرهنگ ایرانی است و حتی مهر به طبیعت و عموم بشریت از آن نشئت گرفته است به قول سعدی: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست همین رابطه عشق است که در آثار بهائی از جمله با اتکاء بر حدیث معروف نبوی کنت کنزاً مخفیاً بسیار مورد تأکید واقع شده است که جلوه های آن را در کلمات مکنونه حضرت بهاءالله میتوان دید چون سخن او تصوّف است باید اضافه کنم که در عرفان مقام و منزلت انسان به درجه ای از بلندی دست یافته که به قول سعدی: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت بایزید بسطامی میگفت لیس فی جبتی

سوی الله و حسین بن منصور حلاج فریاد انا الحق می زد یعنی از اتحاد خدا و انسان سخن می راند و همین اندیشه مهتری انسان را بالحن گونه گون در گفتار شاعران باز می توان یافت از جمله مولوی گفت:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید معشوق همین جاست بیائید بیائید و حافظ ندا می کرد:

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد بایزید بسطامی که عبارت "سبحانی سبحانی ما اعظم شأنی" باو منسوب است بقول یکی از محققان هندی نخستین گام را به سوی خلط هویت نهائی عابد و معبود برداشت و مفهوم فنا یعنی فناء فی الله نیز همراه با این نظریه جلوه کرد.

ماحصل آنچه را درباره آئین زردشت سابقاً گفتیم در مقام مقایسه با آئین بهائی و ادیان دیگر ذیلاً تکرار می کنیم:

۱- اگر در اسلام جنگ و جهاد امر محتوم است و غزوات پیامبر اکرم و حکم جهاد با کافران حربی و با اهل ذمه تا مسلمان شوند یا قبول جزیه کنند و نیز با آنان که از امام رویگردان و یاغی شده اند بر این امر گواهی میدهد و جهاد یکی از ارکان هشتگانه اسلام در کنار نماز و روزه محسوب

شده اما امر بهائی حکم جهاد را ملغی کرده و ملاطفت و ملایمت و ابلاغ کلمه با مهربانی و بدون اصرار و لجاجت در رأی را توصیه کرده و دستور متعدیانه امر به معروف و نهی از منکر را نادیده گذاشته و از این بابت بیشتر شبیه آئین زردشت است که هر چند به مبارزه با شر و مظاهر شر دعوت کرده اما مقصودش جهاد درونی بوده است نه جهاد برونی و عینی و خشونت ورزی صوری.

۲- هر چند آئین اوستائی دنباله گیر آئین ودائی است ولی به خلاف اروپائی های هندی که به ریاضت و عزلت گرائیدند فعل و عمل و درگیری در زندگی دنیوی را تشویق میکند کشاورزی را می ستاید و مردم را به برگزاری انواع جشن ها بر می انگیزد و در باطن شادی و نشاط و سرزنده بودن را تعلیم میدهد و از این بابت هم دین بهائی بسیار به آئین زرتشت نزدیکتر است تا به ادیانی که پشت پا زدن به دنیا یا غم زدگی را ترویج کرده اند.

۳- در دیانت اسلام تأکید بر اندیشه جبر و قضا، یا امر محتوم الهی شده در حالی که آئین زردشت مانند امر بهائی اراده انسان را در تعیین جهت زندگی او که بسوی خیر باشد یا شر

مداخلت کامل میدهد. -
۴- اگر از دیدگاه جامعه شناسان، اسلام مانند آئین یهود تأکیدش بیشتر بر روی احکام است در مقابل مسیحیت بر روحانیت متکی است و آئین زردشتی بر حسن اخلاق و رفتار اتکاء دارد. امر بهائی نیز گر چه حدود و احکام معدودی دارد بیشتر تأکیدش هم بر روحانیت و هم بر اخلاق و بر اساس آن دو ایجاد تمدنی متعادل روحانی و مادی است.
۵- در آئین زردشت این مطلب صراحت دارد که بعد از غلبه اهورا مزدا بر اهریمن، جهانی نو بوجود خواهد آمد و جهانیان برای همیشه خوشبخت و کامران خواهند شد حال آن که وعده یک مدینه فاضله زمینی در قرآن صراحت ندارد و فقط در احادیث آمده که پس از وقوع رستاخیز یعنی زنده شدن مجدد مرده ها در روز قیامت جهان از برکت ظهور موعود پر از عدل و داد خواهد شد و در این مورد صراحتی که در نبوات انبیاء در عهد عتیق و نیز در مکاشفات یوحنا در عهد جدید مشاهده میشود نیست. از بسیار جهات دیگر نیز می توان آئین بهائی را نزدیک به آئین زردشتی یافت ولی تنگی وقت، تفصیل بیشتر را رخصت نمیدهد.

بخش پنجم- انسان دوستی در ادبیات فارسی

یکی از مهم ترین عرصه های انسان دوستی در فرهنگ ایران را در ادبیات فارسی می توان جست و از جمله در ادبیات صوفیانه که یکی از درخشان ترین تراوش های طبع و روح ایرانی و نمودار کامل انسان دوستی در معنای جامع کلمه است. احترام بانسان، اعتقاد به علویت ذات او، عقیده به برابری و برادری همه انسان ها و نظریه صلح کلی، جلوه ای چند از این انسان دوستی هستند که از عبارت معروف سعدی شیرازی "بنی آدم اعضای یکدیگرند" یا بیت نعیم اصفهانی:

"ایها الناس ما همه بشریم
بنده یک خدای دادگریم"

تسلسل و تداوم پیدا میکند.

مؤلف ارجمند "نه شرقی - نه غربی - انسانی" می نویسد (۳۵): از تمام آنچه فرهنگ گذشته ایران به دنیا هدیه کرده است، هیچ چیز از ادبیات عرفانی آن انسانی تر نیست. این ادبیات عرفانی محکم ترین حلقه پیوندی است که فرهنگ ایران را با تمام آنچه در ادبیات دنیا، انسانی و جهانی است ارتباط میدهد. درست است که حماسه ملی، شعر غنایی، قصه و داستان، حکمت، و اخلاق هم

حلقه های دیگری از این پیوند روحانی است اما آن پیوند ها بیشتر تابع علاقه های تاریخی با قراردادهای انسانی است و ناچار ارزش آن در معرض تبدل و تغییر است اما ادبیات عرفانی مولود تجارب عمیق روحانی انسان است و تغییر و تبدل کمتر در آن راه دارد.

در توضیح مطلب بالا اضافه میکند که:

در واقع آنچه ادبیات کلاسیک ایران را از هر چه غیر انسانی است، از هر چه به حدود و قیود مربوط به مرز و نژاد و محیط و طبقه وابسته است، از هر چه تصنعی و تقلیدی و احياناً غیر اخلاقی است منزّه کرد و آن را به سطح آرمانهای انسانی، به افق بینش و معرفت جهانی، و به پایه بعد وجدانی انسان بالا برد همین مجموعه آثاریست که آن را به طور کلی ادبیات عرفانی ایران باید خواند. فقط در آینه این جام جادویی است که فرهنگ ایرانی نقش تمام انسانیت را جلوه گر می بیند. از این رو عجب نیست که لطایف ادب و ذوق تمام قلمرو انسانیت در آن پرتو بیفکند.

از جالب ترین مختصات این ادبیات توجه آن است به احوال طبقات محروم. شاید در تمام ادبیات ایران اولین بار که اجازه حرف زدن به این

طبقات داده شد در همین آثار عرفانی بود. به یک معنی شاعران و نویسندگان صوفی، احوال مستمندان، بی زبانان و درماندگان را آینه بی کردند برای تصویر بیعدالتیهای اجتماعی.

مثال جالب توجه در این مورد آثار شیخ عطار است که قهرمانان بسیاری از حکایات کوتاه خود را از طبقات پایین اجتماع چون گدا- برزگر- برده- سقا- گورکن- دیوانه و سایر افراد عاری از هر گونه مزیت انتخاب میکند.

در موضعی دیگر دکتر زرین کوب مزایای تعلیمات صوفیه را در ۵ نکته خلاصه میکند که همه معرف تجلی انسان دوستی در آثار این نحله است (۳۶):

۱- تسامح و آزاد منشی ۲- عشق به حق که دنیای صوفی را ولو سنگ و جماد باشد دنیایی پر روح و حیات میکند ۳- یکرنگی با کائنات عالم ۴- دیدن انعکاس حقیقت واحد در همه چیز و بالاخره ۵- این که تعلیم صوفیه جانی برای یأس و بدبینی باقی نمی گذارد و لذا با این که برخی شعرا دائماً از بی ثباتی دنیا صحبت میکنند باز ادبشان چون آثار خیام و ابوالعلاء معری تیره و ناامید کننده و دردناک نیست.

- مؤلف دیگر معاصر شجاع الدین شفا (۳۷) مینویسد که چون سخن از عشق خدا در میان است "برترین خصیصه این خداجوی عرفان ایرانی، جهانی بودن مطلق آن است. عارف پارسی خدا را در مقامی بالاتر از جدائی های کنیسه و کلیسا و مسجد میجوید و به همان اندازه در خرابات مغان نور خدا میبیند که در محراب کلیسا و در رواق مسجد این نقل قول از همان مؤلف است: رنه کروسه (۱۸۸۵-۱۹۵۲) R.crousset گفته اساسی ترین مسأله جهان امروز، درآمیختن شرق و غرب برای دست یابی به یک واقعیت جهانی بر مبنای یک تفاهم جهانی است و سرمشقی که فرهنگ ایران در همه تاریخ خود ارائه کرده نمایانگر این واقعیت است که چنین تفاهمی تحقق پذیر است زیرا این فرهنگ با نبوغ اندیشه خویش خودبخود مظهر آمیزش موزونی از شرق و غرب و ادغام این دو در یک واحد بزرگ جهانی است"
- و چه مناسب است این سخنان شرق شناس فرانسوی به عنوان پایان عرائض من با توجه بآنکه بار دیگر از سرزمین ایران آئینی برخاسته که هدفش تحقق این آمیزش موزون تمدن غرب و شرق و ادغام آن دو در یک جامعه جهانی متکی بر همدلی و
- یگانگی است. اگر ایران در گذشته مشعلدار تمدن و فرهنگ کهنی بود و انسان دوستی و احترام به همه اقوام و ملل عالم را به جهانیان آموخت باید امیدوار بود که در آینده نیز باین رسالت نخستین خویش باز گردد و در ساختن تمدنی انسانی بدور از خشونت، جنگ و بی عدالتی سهم شایسته خود را ادا کند.
- چه خوب گفته است ادوارد براون که در تاریخ ادبیات ایران به نقل از یک شاعره انگلیسی تصدیق می کند که وارستگی از محدوده های زمانی و مکانی و گرایش به سوی جهان بینی و جهان اندیشی از ویژگی های بنیادی فرهنگ ایران است ■
- ### یادداشتها و منابع
- ۱- دیکسیونر فرانسوی لالاند ص ۴۲۳
 - ۲- نگاه کنید از جمله به: مقاله دکتر زرین کوب: ادبیات عرفانی ایران و ارزش انسانی آن در کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی و نیز مقاله او در باره سعدی در اروپا که در شماره ۲۷۲ پیام بهائی آمده است.
 - ۳- کتاب میراث ایران تألیف سیزده تن از خاور شناسان زیر نظر ا.ج.آربری ۱۳۴۶ فصل ۱۲- ترجمه دکتر عیسی صدیق ص ۴۹۱-۲
 - ۴- فصل ۱- ایران و دنیای قدیم ص ۲۴
 - ۵- ص ۲۴ و ص ۱۲ همان مقاله ایران و دنیای قدیم
 - ۶- در اصل جهودان
 - ۷- کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی ص ۴۶ (نشر سال ۱۳۵۶)
 - ۸- ماهنامه هستی- بهار ۱۳۸۱
 - ۹- تواریخ نوشته هرودوت ترجمه و تحشیه غ. وحید مازندرانی ص ۱۹۷
 - ۱۰- ترجمه مهندس رضا مشایخی سال ۱۳۵۰ ش
 - ۱۱- گزنفون علاوه بر مورخ بودن فیلسوف و سردار یونان بود در حدود ۴۴۵ ق.م متولد شد و در حدود ۳۵۵ ق.م چشم از جهان فرو بست.
 - ۱۲- همان کتاب: نه شرقی- نه غربی- انسانی (۶۶-۶۹)
 - ۱۳- نشر کتابخانه خیام- ص ۱۲۳
 - ۱۴- زرین کوب- دو قرن سکوت چاپ ۱۳۴۴ ص ۸۴
 - ۱۵- دو قرن سکوت ص ۸-۳۳۷
 - ۱۶- نقل اقوال مذکور از کتاب غلامرضا انصاف پور است: "ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجاریه" (طهران ۱۳۶۳)
 - ۱۷- کتاب نام برده در متن ص ۱۰۶
 - ۱۸- همان کتاب دکتر صفا ص ۱۰۹
 - ۱۹- همان کتاب، ص ۱۱۰
 - ۲۰- در کتاب نه شرقی- نه غربی- انسانی (۱۳۵۶) ویژگی های فکری

دکتر علی آبادی

نوع دوستی

گیرم که از دلم بگریزد غم
یا پای من رها شده گیر از بند
گیرم که اشک حسرت طاقت سوز
یا خنده های شاد و خوش امید
گیرم گذشته بار سیاهش را
یا پیش چشم خسته ام آینده
گیرم نشاط و شادی دنیا را
یا آنچه محنت آور و نازیباست

* * *

آیا در آن زمان که بخندم شاد
چشمی ز پشت قطره اشکی گرم
آیا درون روح پریشانی
یا در دل فشرده لرزانی
آیا شب سیاه بروئی زرد
طفلی درون کلبه تنگی سرد
از مشت حق کشی قد حق داری
با دست جور کهنه گریبانی
آخر میان حسرت و رنج ای دوست
آن اشک را چگونه نباید دید
ای رنج دیگری بدلم بنشین
با بار رنج های گران شادم

لرزان لبی ز ناله نخواهد سوخت ؟
بر موج غم نگاه نخواهد دوخت ؟
راه امید یأس نمیگیرد ؟
یکتا شعاع شوق نمیمیرد ؟
اشکی به یاد رفته نمی لغزد ؟
با مادری گرسنه نمی لرزد ؟
زاری کنان خمیده نمی گردد ؟
از خشم و کین دریده نمی گردد ؟
فارغ کجا توان شد و خوش خندید ؟
وان ناله را چگونه توان نشنید ؟
من تاب رنج های گران دارم
شادی ز شادی دگران دارم

از نامه های قدما

وحید رافتی

در مجله عندلیب شماره ۷۹ (ص ۸-۱۱) شرحی درباره مکاتبات بعضی از احبای الهی با جناب درویش غلام حسین همدانی (مشهور به حاج قلندر) مندرج گردید و در آن شماره و نیز در عندلیب شماره ۸۰ (ص ۸-۱۳) چند مکتوب از مکاتیب موجود در آن مجموعه طبع و انتشار یافت. حال دو مکتوب دیگر از همان مجموعه را ذیلاً منتشر میسازد:

مکتوب اول از جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و مکتوب دوم از جناب آقا سید محمد تقی منشادی است. پس از درج هر یک از این مکاتیب توضیحات لازمه را به اختصار با خوانندگان گرامی در میان خواهد گذاشت. برای ملاحظه شرح مربوط به سابقه این مکاتبات و کیفیت تسوید و طبع آنها به مجله عندلیب شماره ۷۹ مراجعه فرمائید.

مکتوب اول:

بسم الله الاقدس الاعز المحبوب
حقیقتی و هویتی لذكرکم و حضورکم
الفداء آنی و دقیقه ای بر سر وجود
و مترجم لسان حضرت مقصود و
قلب عالم نگذشته است که اسهام
مفتریات و ارماع افکیات و سیوف
جعلیات بر هیکل مکرّم مقصود امم
از جمیع جهات وارد نشود و قدمی بر
نداشته اند مگر آن که به وسوس و
حیل و دسایس و خدع حفره و بشری
و شرک و دامی پنهان نموده اند کأنّ
بلایا و رزایای اولین و آخرین و
مطالع رب العالمین و سابقین اولین
هر یومی باید بر مطلع عبودیت و

مشرق محویت وارد شود و کل را
میخرند و قبول می نمایند و تحمل می
فرمایند و سرور و بهجت مبارک
حصر است در این که بشارت ارتفاع
امراّله و استقامت احبّاءالله و تهذیب
اصفیاء الله و توکل و انقطاع حزب
الله از جهات برسد و حمداً له و شکرأ
لساحة عزّ قدسه این مقصود و
محبوب و مأمول مبارک به قوت
قبلمه المهیمن المتصرف المسخر
النافذ السّاری فی عروق و شریان
الوجود بلا تعطیل از اطراف می رسد
و حزن مبارک وهمّ طلعت محبوب و
غم جمال مقصود مصروف به اتمام
بنای عشق آباد است و توجهات اقدس

تمام شدن این بنای اعظم است و
می فرمایند اعظم نصرت و اقدام
خدمت و ابهی موهبت است و به
شأنی باید همّت و قیام و استقامت
نمائیم که اگر فی المثل هزار مرتبه
کل ما یملک خود را صرف کنیم و
این بنای مبارک مقدّس را تمام کنیم و
غافلین هجوم نمایند و خراب کنند هر
مرتبه ای بداییم امرالله هزار مرتبه
قبل ترقی نموده که غافلین را به
حرکت آورده و در هر مرتبه ای
همّت و استقامت و شجاعت و تجلّد و
کوشش و جوشش و جدّ و جهدمان
زیادتر شود تا به حسن اعمال و افعال
و انقطاع عالم ابداع را زنده پاینده

روحانی رحمانی ربّانی نورانی صمدانی ملکوتی نمائیم نه این که حال در اول قدم خسته شویم و افسرده و مخمود گردیم و خود را نزد امم عالم بی قدر و شأن و بلا ثبات و استقامت بنمایانیم و حال بواسطه نبودن مصروف توقف در بنا شده است یعنی تعجیل نمی نمایند و احباب عشق آباد روحی لهم الفداء بسیار بسیار فوق قوه خود همت نمودند و باز هم حاضرند ولی چه کنیم قوه ندارند، احباب ایران هم هزار مقابل فوق طاقت خود هر بلائی و ابتلائی و اسیری و دربدری و مصروفی و تنگی و سختی را تحمل فرموده اند ای کاش نفوسی در آن مدینه به واقع می دیدند کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذی الجلال و الاکرام را و سبب سرور قلب مبارک قلب عالم می شدند.

تعلیقه آن حضرت و محبوبین معظمین روحی لهما الفداء عالم فرح و سرور بخشید و اقداح افراح و اکواب انبساط طائفین روحی لهم الفداء را به دور آورد و به ذکر آن محبوب و حضرات کلهم مشعوف و پرشغف گردیدند و یاد ایام حضور آن جوهر روح و ذکر خلوص و حسن معاشرت و سلوک و خدمات مقبوله محبوبه آن جناب و حال ثمرات

اعمال قبل بر این خدمت بزرگ عظیم لامثل به موفق و مؤید شده اید فرمودند و کلهم در محفل تقدیس بیرونی مبارک و مجمع تنزیه مقام اقدس مدت وقتی به ذکر آن حضرت مشغول بودند و کلهم از صمیم قلوب موقّیت و اضعاف تأیید آن مطلع استقامت و عبودیت را مسئلت نمودند و سلام و خلوص و تکبیر و تعظیم و تحیت به آن جناب و حضرت کلیم و حضرت خوش کیش و حضرت اشرف و حضرت علام و عبد خالقنا و عبد غفور العالمین و عبد علینا و جمیع احباء الله و اصفیائه کبیرهم و صغیرهم و خادم مسافرخانه روحی و ذاتی و حقیقتی لهم الفداء دارند و سلام و خلوص و تکبیر فانی را هم فضلاً ابلاغ فرمائید. پست در حرکت است، ان شاء الله به حضرات از بعد اگر زنده ماندم عرض می نمایم و السلام علیکم جمیعاً. حیدر علی

توضیحات:

* جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی شرح حیات خود را در کتاب بهجت الصدور (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م) به رشته تحریر در آورده اند. شرح احوال و سوانح حیات ایشان بوسیله جناب عزیزالله سلیمانی نیز تحریر و در کتاب مصابیح هدایت (طهران: ۱۹۰۲م) وارد عشق آباد شدند تمام

مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱، ج ۱، ص ۹-۹۲) به طبع رسیده است. نشریه خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۷ م)، جلد هشتم نیز اختصاص به مطالعات مربوط حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی یافته است.

* مطالب جناب حاجی میرزا حیدر علی در این نامه در تشویق و تحریض احبای الهی به اتمام بنای مشرق الاذکار عشق آباد است.

چون این مشروع یکی از اهم مشروعات بهائی در دو دهه اول قرن بیستم میباشد و در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و مکاتبات قدمای احباء مستمراً به جهات مختلفه آن اشاره می شود شرح چگونگی آغاز بنا را از کتاب تاریخ عشق آباد (طهران: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع، شماره ۹۴، ص ۳۵۳-۳۵۴)، اثر جناب استاد علی اکبر بنای یزدی نقل می نماید:

"... جناب مستطاب حضرت افغان اعظم وکیل الدوله حاجی میرزا محمد تقی ابن مرحوم مغفور حاجی سید محمد طاب ثراه شیرازی، حاجی سید محمد خالوی حضرت اعلی روح ماسواه فدا بوده، در اواسط شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۲۰ [سپتامبر ۱۹۰۲م] وارد عشق آباد شدند تمام

احباب از صغیر و کبیر ایشان را استقبال نمودند و ایشان را مع انجال مکرم جناب حاجی میرزا محمد و جناب آقا سید آقا در نهایت عزت و احترام وارد نمودند و مدینه عشاق را به انوار وجهه نوراً منور فرمودند و سبب مسافرت ایشان به این ولا لاجل بنای مشرق الانکار بود که به امر حضرت غصن الله الاعظم از یزد حرکت فرمودند لله الحمد بعد از ورود ایشان اسباب بنای آن عمارت فراهم آمده آن بنیان مبارک را بنا نمودند. بنای مشرق الانکار یوم جمعه ۲۸ بیست و هشتم رجب سنه ۱۳۲۰ (۳۱ اکتبر ۱۹۰۲ م) در آن روز جمیع احباب در زمین اعظم جمع شدند بعد از تلاوت آیات و مناجات جمیع احباء مشغول به کار شدند، هر کدام چند سنگی در ته آن بنا گذاردند و شکر و حمد الهی را به جا آوردند که به این عمل مبرور موفق شدند لکن وجد و سرور این فانی از کل زیادتیر بود زیرا که در خصوص این بنای مبارک از قول جمال قدم جل اسمه الاعظم به خطاب مخصوص مفتخر و سر افراز بودم چنانچه در یکی از الواح قدس ربانی که به اسم حقیر نازل شد می فرماید، قوله تعالی "بنائی و آبادی آنجا با شماست هذا من فضل الله علیک این عملی است که

به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است هنیئاً لک و مریناً" انتهى و ایضاً یوم تشریف آوردن جنرال [کذا در اصل، مقصود جنرال است] اکرم سوبتیچ (Subotich) که اوراق تاریخ بنای مشرق الانکار را در تحت یکی از پایه ها قرار دهد جمیع احباب حاضر شدند و در وسط عمارت مشرق الانکار که مرتفع تر از همه جا بود چادری بر پا نموده آنچه لازمه زینت بود فراهم نمودند. فروش نفیسه انداخته میز استول [به معنی صندلی] اطراف گذاردند از فواکه و حلویات و غیره که لازم تشریفات جناب جنرال بود حاضر نمودند. ابتدا جناب جنرال اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و فارسی مرقوم بود در جعبه نقره گذارده در محلی که جهت حفظ مهیا نموده بودند به دست خود گذارده اطراف آن را با سنگ سمنت محکم فرمودند و بعد تشریف آورده مع صاحب منصبان در سراپرده جالس شد چای و شیرینی میل فرمودند و اظهار مرحمت و رضامندی از این حزب نمودند و اظهار بشاشت و سرور لاجل این بنا نمودند و یک نفر از احباء خطابه ای که مشعر بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و وزراء کامل

بود انشاد نمود و آن یوم دهم شهر صیام سنه ۱۳۲۰ که مطابق ۲۸ نیامبر سنه ۱۹۰۳ بود." این بود شرحی که جناب استاد علی اکبر بنا درباره آغاز بنای مشرق الانکار عشق آباد نوشته اند. در شرح فوق جناب استاد علی اکبر فقره ای از لوح جمال قدم درباره بنائی و آبادی عشق آباد را نقل فرموده اند که متن کامل آن را ذیلاً مندرج میسازد: "عشق جناب استاد علی اکبر بنا من یا علیه بهاء الله بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی "حمد مقصود عالمیان را لایق و سزااست که اولیای خود را لازال ذکر نموده و مینماید و اشراقات انوار آفتاب فضلش کل را احاطه فرموده له الجود والعطاء و له الفضل والعلاء و الصلوة و السلام علی اولیائه الذین جعلوا همهم خدمة امرة و نصرة اوامره و اعلاء کلمته و اصلاح ما کان باسمه و هوالمؤید فی کل الاحوال اذ هو الغنی المتعال. و بعد یا حبیب فوادی حضرت افنان علیه من کل بهاء ابهه از قراری که مرقوم داشته اند ارضی مخصوص باسم حق جل جلاله در آن ولا اخذ نموده اند و بعد از عرض در ساخت اقدس به شرف قبول فائز و فرمودند بنویس به جناب علی قبل اکبر علیه بهائی بنائی و

تعمیر و آبادی آنجا با شماسست هذا من فضل الله عليك و افنان كبير را امر نمودیم هر قسم مصلحت دانند به شما بنویسند این عمل عملی است که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است هنیئاً لک و مریئاً لک. دوستان آن ارض را تکبیر و سلام میرسانیم و جناب سمی مسافر را از قبل مظلوم ذکر نما لله الحمد فائز شد بآنچه که در کتب مذکور است و از قلم اعلی مسطور یا علی قبل اکبر وصیت مینمائیم ترا بآنچه که سبب اتحاد و اتفاق است باتفاق آفاق از انوار خورشید یکتا منور و روشن و اگر نعوذ بالله نفسی هر که باشد و از هر کجا باشد کلمه ای بگوید که سبب اختلاف گردد مردود است بسیار زحمت کشیده ایم تا این امر فی الجمله در مدن و دیار ظاهر گشت نورش ساطع و اشراقش باهر حال باید کل به حکمت و بیان اهل امکان را بافق رحمن دعوت نمایند همّت رجال الهی باید به این فقره توجه نمایند این است وصیت ربّانی که در این لیل ظلمانی از قلم نورانی ظاهر شده البهّاء علیکم من لدی الله المهیمین القیوم. چندی قبل این عبد نامه مفصلی به آن حبیب نوشته و ارسال داشته و همچنین الواح قدسیّه مبارکه که آن جناب و سمی حضرت مقصود

خواسته بودند ارسال گشت ان شاءالله صاحبانش از کوثر معانی که در کلمات الهی مکنون است بیاشامند و از ما سوی الله فارغ و آزاد گردند البهّاء و الذکر و الثّناء علی جنابکم و علی من معکم فی امرالله ربّنا و ربّکم و ربّ العرش العظیم

توضیح دیگر درباره شرح استاد علی اکبر بنا آن که دهم شهر صیام سنه ۱۳۲۰ ه.ق که آن را با ۲۸ نیامبر [نوامبر] ۱۹۰۲ میلادی مطابقت داده اند مطابق با تقویم جولیان است که در بلاد روسیه منداول بوده و در تقویم گریگوری ۱۰ رمضان سنه ۱۳۲۰ ه.ق با ۱۱ دسامبر ۱۹۰۲ م برابر است.

* عبارت "کل من علیها ..." که جناب حاجی میرزا حیدر علی در نامه خود نقل فرموده اند آیات شماره ۲۶ و ۲۷ در سوره رحمن در قرآن مجید است.

* در نامه خود جناب حاجی میرزا حیدر علی به نام چند نفر از احبّای قفقاز اشاره نموده اند. از جمله مقصود از کلیم، آقا موسی نقی اف متول شهیر بادکوبه است که مالکیت بسیاری از چاه های نفت بادکوبه را دارا بود و بوسیله ملا صادق شهید بادکوبه ای به امر مبارک ایمان آورد. آقا موسی نقی اف در سال

۱۹۱۳ م به اتفاق آقا کیشی به حضور حضرت عبدالبهّاء مشرف شد و در سنه ۱۹۱۹ م از این عالم صعود نمود و با عزّت و احترام وفیر به آداب بهائی به خاک سپرده شد.

مقصود از "حضرت خوش کیش" کربلانی آقا کیشی علی اوف است که از تبلیغ شدگان جناب ملا صادق شهید بادکوبه ای بوده است.

مقصود از "حضرت اشرف" استاد علی اشرف پسر ملا ابوطالب کریم اوف است که در بنای مقام اعلی شرکت داشته و بابتی از ابواب بنای مقام حضرت رب اعلی به نام باب اشرف نام گذاری شده است. آقا اشرف و برادرش آقا بالا در قفقاز مصدر خدمات مهمّه از جمله بنای حظیرةالقدس بادکوبه بود و چون معماران مشهور و متبحری بوده اند بسیاری از ساختمان های بزرگ دولتی بادکوبه نیز به همّت آنان طراحی و ساخته شده است. باغی نیز که امروز در عکا به نام باغ اشرف مشهور است از تبرعات اشرف بادکوبه ای است. استاد علی اشرف پنج پسر و سه دختر داشته و به سال ۱۹۳۳م در بادکوبه به ملکوت ابهی صعود فرموده است.

مقصود از علامّ، جناب میر علامّ است که او هم بوسیله جناب ملا

صادق شهید به امر مبارک ایمان یافته و منزلش محلّ اجتماع احباء و اقامت مبلّغین بادکوبه و فی الحقیقه بمنزله حظیرة القدس آن سامان بوده است و مشهدی امیر شریر معروف بادکوبه را هم او به شریعت الله وارد ساخت. جناب میر علام در ۱۹۰۴ م و ضلعش در ۱۹۰۶ م صعود نمودند و خلفی از خود به جا نهادند.

مقصود از "عبد خالقنا" آقا میرزا عبد الخالق یعقوب زاده شاعر است که یوسف تخلص می نموده و از ناشرین نفحات الله و مبلّغین امرالله در صفحات قفقازیه بوده است.

مقصود از "عبد غفور العالمین" آقا عبد الغفور از احبای سرشناس قفقاز است که مصدر خدمات امری در آن سامان بوده است.

مکتوب دوم:

از عکا الی بادکوبه ۱۰ ج ۱ سنه ۱۳۲۳ خدمت حضرت حاجی درویش مشرف گردد.

روحی فداک قبلاً عریضه نگار شده ام الیوم در گوشه بیرونی در کمال تعجیل به این چند کلمه معروض میدارم جای آن جناب بسیار خالی است، الله الحمد صحّت مبارک خوب است، امورات کماکان است، هنوز چیزی واقع نشده، سه روز

است که بنده مشرف میباشم هنوز چهار نفر مفتشین در عکا می باشند، هنوز امورات این ارض معلوم نیست. باری امر مبارک است که آنچه وارد بادکوبه می شود نگاه دارید تا آن که خط ثانی بنده به شما برسد ولی آنچه وارد میشود اخبارش را و احوالات سلامتی خودتان و ایران و قفقازیه جمعاً را مرقوم دارید همان ورقه را به حضور مبارک تقدیم می نمایم. اصل مقصود آن که ورقه به اسم بنده باشد جوفش عرایض و مکاتیب نباشد و آن ورقه سرباز نزد جناب آقا احمد ارسال دارید، جناب آقا احمد هم روانه حیفای میفرمایند شما از احوالات مرقوم دارید ولی مکاتیب جوفش نباشد بس خط خودتان باشد و

السلام، فداک
منشادی
توضیحات:

نامه فوق از جناب آقا سید محمد تقی منشادی است که یکی از اعظم خدام امر الهی در دوره حضرت عبدالبهاء بوده و شرح حال او را هیکل اطهر در تذکرةالوفا (ص ۹۳-۸۹) بیان فرموده اند. از جمله در این شرح حال درباره او چنین می فرمایند که "... این جوهر تقی و گوهر عقل و نهی فضائل و خصائل داشت که محیر عقول فحول رجال بود هیچ فکری جز فکر حق نداشت و هیچ

امیدی جز رضای رب وحید نخواست ..."

درباره شرح احوال جناب آقا سید محمد تقی، جناب فاضل مازندرانی در ظهورالحق (ج ۸، ص ۹۱۳) چنین نوشته اند که "... در عکا به جوار عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و او را در حیفای برای مساعدت واردین و زائرین گذاشته به مباشرت ارسال آثار و اخذ عرایض گماشتند و بعد چندی در پورتسعید باز داشته واسطه وصول و ابصال عرایض و آثار فرمودند که سنینی به آن خدمات عامل شد تا در گذشت و در آن هنگام تقریباً هشتاد و پنج سال داشت"

از قرائن موجود در آثار حضرت عبدالبهاء چنین پیداست که جناب منشادی در اوائل سنه ۱۳۲۷ ق مطابق سنه ۱۹۰۹ م در پورتسعید به ملکوت ابهی صعود نموده است. در مکاتیبی که از قلم حضرت عبدالبهاء پس از صعود جناب منشادی عز صدور یافته میزان تقه و عنایت آن حضرت و مراتب فداکاری، محویّت و انقطاع جناب منشادی واضح و مشهود است. قبل از آن که به ادامه توضیحات لازمه درباره مندرجات نامه فوق بپردازد چند فقره از الواح مبارکه را که حاوی محامد و نعوت

آن "سید ابرار" و "خادم بزرگوار" می باشد نقل می نماید.

"طهران

جناب حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش علیه بهاءالله ابهی

هوالله

ای بنده صادق الهی حقاً که خادم امری و ثابت بر میثاق نامه ای که به جناب متساعد الی الله حضرت منشادی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید چون آن سراج در زجاج امکان خاموش گردید تا در مشکاة الهی جهان معانی برافروزد لهذا این عبد بالنبیابه جواب مینگارد حضرت متساعد فی الحقیقه جوهر تقدیس بود و سادج تنزیه در ایام مبارک و بعد از صعود بنهایت همت و غیرت و پاکی طینت و صدق طویت بخدمت امرالله مشغول بود دقیقه ای فتور نداشت و آنی راحت ننمود شب و روز به تحریر مشغول و به ارسال مکاتیب مألوف و عاقبت در نهایت استقامت بافق عزت ابدیه صعود فرمود عبدالله را نیز نهایت آمال چنین که به آنچه او فائز گردید نائل شود شخص دیگر عنقریب در پورت سعید تعیین میشود حال مراجعت به جناب آقا احمد فرمائید و علیک البهء الأبهی ع"

و نیز حضرت عبدالله در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

"هوالله

ای بنده جمال مبارک مکتوب مفصل ملاحظه گردید از خبر صعود حضرت منشادی نهایت احزان و آلام رخ داد ولی آن نور مجسم روح مجرد گردید و در جهان الهی سرور متقیان شد از بدایت ایمان و ایقان اوقات خویش را در کمال ثبات و استقامت به خدمت حضرت احدیت صرف نمود و به رضای مبارک موفق و مؤید بود طوبی له و حسن مآب ای کاش عبدالله نیز تا عاقبت حال به این فیض و فوز فائز و با جان پاک به عالم تابناک میشتافت ربّ قدرلی هذا الفوز المبین ..."

و نیز در لوحی دیگر درباره جناب منشادی چنین میفرمایند:

"عشق آباد

جناب آقا میرزا کوچک علیه بهاءالله الأبهی

هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه آن جناب که به حضرت متساعد الی الله جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید چون آن ماهی لب تشنه رجوع به بحر نمود و آن طیر مشتاق به گلشن نیر آفاق پرواز کرد این عبد با عدم فرصت جواب مختصر مرقوم

میدارد که آن نور پاک به جهان الهی شتافت فی الحقیقه خادم صادق بود و حبیب موافق نسئل الله ان یرزقه قرباً و وصلاً و مشاهدۀ و لقاء ..."

و نیز حضرت عبدالله در یکی از الواح جناب شاه خلیل الله فارانی چنین میفرمایند:

"قاران

جناب شاه خلیل الله علیه بهاءالله الابهی

ای ثابت بر پیمان حضرت منشادی به سرور ابدی فائز گردید و از این جهان به جهان الهی شتافت در ایام حیات به خدمات مشغول بود و در تمام اوقات زندگانی به نشر اوراق رحمانی مألوف فی الحقیقه آن سید ابرار جلیل و بزرگوار بود و به تمام قوت بر خدمت استقامت و استمرار داشت لهذا جواب نامه شما را من مرقوم مینمایم ..."

و نیز در اثری دیگر چنین آمده است:

"سروستان

بواسطه حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا سید حسین علیه بهاءالله جناب حاجی محمد علی زائر علیه بهاءالله الابهی

هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید مضمون چون دلالت بر عبودیت

حضرت بیچون مینمود سبب فرح و سرور گردید از الطاف حضرت حیّ قیوم امیدوارم که روز به روز بر استقامت و ثبوت بیفزائی. اما حضرت منشادی از این جهان فانی آزادی یافت و به جهان الهی شتافت از شدت احتراق و کثرت اشتیاق سراج در زجاج امکان گنجایش نیافت لهذا به جهان بی پایان عروج نمود یالیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً..."

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:
"مشهد

بواسطه جناب میرزا احمد قائی
جناب آقا محمد رضای قائی علیه
بهاءالله الابهی
هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه نامی که به حضرت منشادی نگاشته بودی ملاحظه گردید چون آن حضرت به افق عزت صعود نمود این عبد بالنیابه جواب مینگارد آن سید ابرار فی الحقیقه خادم بزرگوار بود دمی نیاسود و نفسی براحت بر نیامد خویشت را بخدمات امرالله محصور نمود سعیش مشکور و جزایش موفور علیه بهاءالله الابهی ..."

و نیز در لوح جناب آقا سید مصطفی رنگونی چنین مذکور است:

"رنگون

جناب آقا سید مصطفی علیه
بهاءالابهی
هوالله

ای ثابت بر میثاق نامه ای که به جناب منشادی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید چون آن مرغ خوش آواز بحدائق ربّ بی نیاز پرواز نمود لهذا این عبد به جواب پردازد حضرت منشادی فی الحقیقه روضه انیقه بود که رایحه طیّبه اش در شرق و غرب منتشر حال آن حدیقه به جهان باقی نقل شد تا رایحه طیّبه اش مشام عالم روحانی معطر نماید ..."

و نیز در لوح اعضاء محفل روحانی
مشهد چنین مذکور است:
"هوالله

ای یاران ثابت بر پیمان نامه رسید و چون حضرت منشادی علیه بهاءالله الابهی از فرط اشتیاق و شدت احتراق به محفل تجلی نیر آفاق شتافت و عبدالبهاء را معین و ظهیر و رفیق و سهیم در خدمت آستان مقدّس بود لهذا مکاتبه و مخابره قدری فتور یافت و عنقریب ان شاءالله نفسی جلیل به خدمات او قیام نمود لهذا شما نیز مانند سابق لایحه وقایع را هر ماه ارسال دارید ..."

عبارت چند لوح فوق که نمونه ای از ده ها اثر دیگر حضرت عبدالبهاء را

در ذکر سجایای جناب منشادی به دست میدهد از یک طرف نشان دهنده صفات ممتازه و کمالات فطریه آن شخص شخیص است و از طرف دیگر حاکی از آن است که آن نفس خادم چگونه با کثیری از اهل بهاء در اطراف و اکناف عالم بهائی مکاتبه داشته و واسطه وصول و ایصال مکاتبات و مراسلات احباء و اجوبه صادره از قلم حضرت عبدالبهاء بوده است.

نامه های جناب منشادی که یک نمونه آن درج گردید غالباً کوتاه و خالی از تعارفات معموله و منحصر به ذکر لب لباب مسائل، اخبار و شرح حوادث جاریه است. خط جناب منشادی شکسته نسبتاً درشت نستعلیق است و تقریباً تمام مکاتیب ایشان که به نظر حقیر رسیده از سرعت نگارش و کثرت مکاتبات و تعحیل در تحریر مطالب به اختصار حکایت می نماید.

حال که درباره جناب منشادی و کیفیت مکاتبات ایشان مطالب لازمه مطرح گردید توجّه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب مینماید که نامه مختصر فوق از نظر احتوای بر تاریخ دقیق فعالیت هیئت تفتیشیه در عکا اهمیتی خاص دارد چه تا آنجا که بر حقیر معلوم است منابع عمده

بهائی که به ذکر اقدامات هیئت تفتیشیه پرداخته اند تاریخ دقیق این وقایع را ارائه ننموده اند. مقصود از هیئت تفتیشیه هیئتی است که به امر سلطان عثمانی برای تفتیش درباره اقدامات حضرت عبدالبهاء به عکا گسیل شد. هیئت مزبور به علت شکایات، گزارشها، بیغامها و مکاتبات ناقضین با رجال و مقامات دولت عثمانی مأمور به این کار شد و شرح اقدامات ناقضین و عکس العمل هیئت تفتیشیه را حضرت ولی امرالله در فصل هفدهم کتاب قرن بدیع به تفصیل مرقوم فرموده اند.

جناب محمد علی فیضی نیز در کتاب "حضرت عبدالبهاء" (ص ۹۸-۹۹) چنین نوشته اند که "... در دو نوبت هیئتی برای تفتیش و رسیدگی به ارض اقدس مأموریت یافتند یک مرتبه در سال ۱۹۰۴ و دفعه دیگر در سال ۱۹۰۷ در این دفعه هیئت مخصوصی از طرف شخص سلطان عبدالحمید مرکب از چهار نفر صاحب منصب به ریاست عارف بیگ با اختیارات تامه مأمور تفتیش و رسیدگی گردید و به طور ناگهانی به ارض اقدس وارد شدند ..."

هر چند در کتبی نظیر کتاب جناب فیضی به سنه ۱۹۰۴ و ۱۹۰۷ به عنوان سنه اقدامات هیئت تفتیشیه

تصریح شده اما حقیقت آن است که تعداد هیئت های تفتیشیه و سنوات اقدامات آنان و طول مدت مأموریت هر یک از آنها از جمله مسائلی است که در آینده ایام و با مطالعه اسناد، مدارک و منابع بیشتر باید مورد مطالعات دقیقتر واقع گردد چه با توجه به متن نامه جناب منشادی که به تاریخ ۱۰ جمادی الاول سنه ۱۳۲۳ ه.ق یعنی ۱۴ جولای ۱۹۰۵ میلادی مورخ می باشد و در آن به وضوح مرقوم شده است که "... هنوز چهار نفر مفتشین در عکا می باشند ..." جای شک باقی نمی ماند که اقدامات هیئت در اواسط سال ۱۹۰۵ میلادی در جریان بوده است. برای ملاحظه الواح مبارکه در شرح وقایع مربوط به اعزام هیئت تفتیشیه می توان به فصل نوزدهم کتاب "قاموس توقیع صد و هشت" و منابعی که در آن ارائه گردیده مراجع نمود. شرحی درباره هیأت مزبور و مدارک مربوط به آن نیز در کتاب جناب دکتر موژان مؤمن (The Babi and Bahá'í Religions ۱۸۴۴-۱۹۴۴) که در سنه ۱۹۸۱ میلادی در انگلستان منتشر شده (ص ۳۲۰-۳۲۲) مندرج گردیده است.

* مقصود از "جناب آقا احمد" که در لوح حضرت عبدالبهاء و نامه جناب

منشادی مذکور شده احمد ابن حاجی عبدالرحیم یزدی است که با منور خانم صبیحه حضرت عبدالبهاء ازدواج نمود. آقا میرزا احمد یزدی در پورتساید مصر قنصل ایران بود و تجارت خانه ای نیز داشته و مدتی واسطه وصول و ارسال مکاتبات با ارض اقدس بوده است. آقا میرزا احمد یزدی که در سنه ۱۸۶۶ م متولد شده بود در سنه ۱۳۶۲ ه.ق مطابق ۱۹۴۳ م در عکا از این عالم درگذشت و در گلستان جاوید آن مدینه به خاک سپرده شد ■



مجمع عرفان در لوهلن

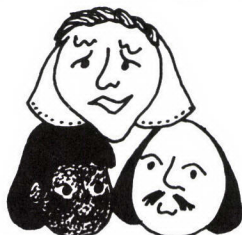
اکتبر ۲۰۰۲

اعلی، مقدمه ای بر فلسفه اصالت وجود در امر بهائی، کشف رموز "سطر السطر"، معجزه انبیاء، لیبرالیزم و عدالت اجتماعی.

دو فواصل سخنرانیها و در پایان هر روز برنامه های موسیقی و آواز و شعر خوانی به مدیریت منوچهر وهمن و همکاری مهندس بهروز جباری و با شرکت بعضی از حاضران اجراء می شد.

در پایان برنامه، پژوهشگران بهائی که حضور داشتند قرار گذاشتند که "گروه مطالعات آثار شیخی و بابی" را به عنوان شاخه ای از فعالیتهای مجمع عرفان تأسیس نمایند.

مدرسه لوهلن به منظور کمک به شرکت کنندگان، همزمان با جلسات مجمع عرفان، کلاسهای خاص کودکان و نوجوانان ترتیب داده بود. برای اطلاع از تاریخ و محل برگزاری عرفان در سال ۲۰۰۳ به تقویم مجمع عرفان مراجعه فرمائید ■



برنامه امسال شامل جلساتی مخصوص مطالعات مربوط به قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) بود که حضرت بهاءالله آنرا اقدم و اعظم و اقوی کتاب دور بیان محسوب داشته اند. در این جلسات هشت نفر از محققان حاصل مطالعات خود را درباره مضامین و سوره های کتاب قیوم الاسماء مطرح نمودند. سایر آثار حضرت نقطه اولی که در مجمع عرفان مطرح گردید مشتمل بود بر دلائل السبعة که حضرت ولی تمرالله آن را مهمترین اثر استدلالی حضرت نقطه اولی شمرده اند، رساله معراج، تفسیر آیه نور، تصویر حوریه و مسئله تربیع در آثار حضرت اعلی. از آثار حضرت عبدالهء دو لوح معروف به "هزار بیتی"، تفسیر سوره روم در قرآن مجید، رساله مدینه و رساله سیاسی مطرح گردید و یک سخنرانی درباره "اشعار در آثار مرکز میثاق" ایراد شد.

سایر موضوع هایی که ارائه شد مشتمل بود بر ذکر "پیراهن یوسف" در کتاب مقدس و قرآن و آثار حضرت اعلی و حضرت بهاءالله، تفسیر "سورة القميص" از آثار قلم

چهل و سومین دوره (به زبان فارسی) و چهل و چهارمین دوره (به زبان انگلیسی) از دوره های مجمع عرفان که به منظور ترویج مطالعات مربوط به آثار مبارکه و اصول معتقدات بهائی تشکیل میشود از ۱۱ تا ۱۴ اکتبر ۲۰۰۲ با شرکت یکصد و پنجاه نفر در مدرسه بهائی لوهلن برگزار گردید. در برنامه مجمع عرفان سلسله سمینارهایی برای مطالعه آثار مبارکه تشکیل می شود. بخش اول این سمینارها مربوط به مطالعه آثار قلم اعلی از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ ادامه داشت و از سال ۲۰۰۲ مطالعات مربوط به آثار حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالهء آغاز گردیده است.

مجریان برنامه این دو دوره از مجمع عرفان عبارت بودند از دکتر محمد افنان، دکتر مهری افنان، دکتر معین افنانی، وحید براون، بهروز جباری، دکتر روح الله خوشبین، کیان سعادت، پرویش سمندری - خوشبین، دکتر یان گلوک، دکتر تاد لارسن، استفن لمبدون، ویلیام مک کنتس، دکتر موژان مؤمن، منوچهر وهمن و دکتر اسکندر هائی.

فاران

دکتر منوچهر مفیدی

پرورش داد که به بلند نظری و سخاوت طبع معروف شدند و آنها را میر یا میامره خطاب میکردند.

جناب آقا حسن فوادی می نویسد: "بلده تون که در عهد سلطنت اعلیحضرت پهلوی خلد الله ملکه و سلطانه به فردوس مسمی است شهری است تاریخی که دارای اطراف و قراء حاصل خیز می باشد این محل از قلم حضرت بهاءالله بفاران موسوم چنانچه در یکی از الواح این بیان مبارک نازل گردیده است: "آن ارض لدی الرحمن بفاران موسوم انشاءالله فائز شوید به آنچه که سزاوار این اسم مبارک است"

جناب فوادی ادامه میدهند: "مردم فاران نسبت به نقاط مجاوره متمدن تر هستند ... بیشتر عده مؤمنین فاران اشخاص محترم و متفقد و با تقوی و خالص در امر بهائی بوده و هستند و وجوه نورانیه از این بلده مبعوث گشتند. خانواده حاجی شاه خلیل الله بیک قدیم ترین عائله امری و تاریخ دوره اول فاران و قسمت مهمی از دوره های بعد تقریباً عبارت از تاریخ حیات این عائله می باشد"

است که محل تجلی ربّ بوده و در تورات مصرّح است" (از کتاب کنز اسرار)

ایضاً میفرمایند: "عهدی که در کلمات مکنونه مذکور آن عهد و میثاق است که در بقعه مبارکه فاران محبت الله قبه الزمان باثر قلم اعلی واقع گردید و اهل مدین بقا و ملأ اعلی نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند..." (کتاب کنز اسرار) و نیز میفرمایند: "فاران جبلی است که نور حقیقت از آن طلوع نمود و از محبت الله فوران یافت مهبط انوار شد و مطلع آثار مشرق اسرار گشت و مطاف ابرار حال از لسان قدم این نام مبارک به آن بلد عنایت شده تا این فاران جلوه گاه آن فاران گردد و این اقلیم مطلع مواهب رب رحیم شود" (از لوحی خطاب به شاه خلیل الله)

در روزگاران گذشته در حاشیه کویر نمک در جنوب خراسان مکانی بود که از شدت گرما نام "تون" بر آن نهادند. تون در لغت به معنای گلخن و آتش دان حمامهای قدیم است. اما بر خلاف این نام باغستانهای آباد و روستاهای حاصل خیز و دشت های سرسبز آن مردمی را در خود

در رابطه با عهد و میثاق این سؤال پیش میآید که چرا نام مبارک فاران که تجلی گاه پیمان یزدان با پیامبران است از قلم اعلی به شهر "تون" که بعداً فردوس تسمیه شده عنایت گردیده است.

حکمت اعطای این نام مبارک به شهر دورافتاده ای در خراسان را باید ابتدا با زیارت قسمتی از آثار مبارکه در این زمینه و آنگاه با مطالعه تاریخ درک کرد.

پیش از این پژوهش و بررسی مسلم میداند خوانندگان محترم آگاهند که فاران یا به عنوان "کوه و جبل" و یا به نام "سرزمین" در آثار امری ذکر شده است. "فاران سرزمینی است در شرق سینا که بنی اسرائیل از آنجا عبور کردند. حدود این بیابان و ذکر عبور حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و داود از این صحرا در قاموس کتاب اقدس مسطور است و ایضاً نام کوه مقدسی است که خداوند در این کوه بر حضرت موسی تجلی فرمود" (از کتاب فرهنگ لغات منتخبه دکتر ریاض قدیمی)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "اما فاران و سینا و ساعیر اینها جایی

والد جناب شاه خلیل الله آقا میر محمد بیک از عارفان زمان خود بوده و در طریق طلب و مجاهده از شهری به شهر دیگر سفر کرده و با نفوس بسیار از جمله حاج ملا هادی سبزواری و شیخ مرتضی انصاری ملاقات نموده اما عطش طلب ساکت نگشته و به فاران مراجعت مینماید پنج سال پس از واقعه قلعه شیخ طبرسی جناب ملا صادق مقدس خراسانی با فرزند ۱۰ ساله خود (جناب ابن صادق) به فردوس وارد میشوند و جناب میر محمد بیک به شرف ایمان فائز میشود شعله ایمان چنان جان و دلش را برمیفروزد که آن روز و روزهای بعد با هر که ملاقات مینماید ایمان میآورد و به سرعت بر تعداد مؤمنین افزوده میشود و جمع کثیری آئین الهی را اقبال میکنند.

جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات مرقوم داشته اند:

"قبل از انتقال حضرت بهاءالله به قصر بهجی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری آقا میر محمد بیک بزیارت جمال مبارک مشرف میشود در این سفر آقا میر علی آقا بیک و نجل جلیل او حاجی شاه و والده او همراه بودند در همان ایام شمایل مبارک حضرت رب اعلی جل ذکرة از

آذربایجان توسط حاجی محمد علی دهجی به حضور جمال مبارک تقدیم میشود و هیکل مبارک به این زائرین میفرمایند که اگر خزائن عالم را نزد مظلوم حاضر می کردند به هیچ وجه دارای این ارزش و مقام نبود که شمایل مبارک حضرت نقطه اولی آن را داراست"

سرانجام زیارت تاریخی و پر افتخار مظهر امر الهی پس از ۸۳ روز به پایان میرسد و لسان عظمت خطاب به آنان میفرماید: "قد تم زمان الوصال و جاء زمان الفراق" و حین مرخصی ید ملاطفت به سر و روی هر یک کشیده باکیاً متضرعاً مرخص میشوند. در تاریخ خراسان چنین ذکر شده است "پس از ۸۳ روز مرخص شدند و از طریق بغداد و اصفهان به فاران مراجعت نمودند. در اصفهان آقا میر محمد بیک با حاج میرزا هادی دولت آبادی از صبح تا شام مذاکره کرد و تمام القائنات و شبهات او را رد نمود. حضرت بهاءالله خطاب به او میفرماید: "انا کنا معک اذ تکلمت مع الهادی فی امرالله رب العالمین..." و در لوحی که ضمن الواح طرازات و اشراقات به طبع رسیده است این عبارات رشیه در این باب نازل: "یکی از اولیاء الله صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نمود و مع آنچه

اعتراض کرده جوابهای محکم شنیده " جناب فاضل مازندرانی مرقوم فرموده اند: "میر محمد بیک به سال ۱۳۱۷ وفات نمود و خلف ارجمندش حاج شاه خلیل الله بیک باثر اقدام پدر مشی نمود و با روح حکمت و متانت پیوسته جلوگیری از تعرضات معرضین و مفسدین کرد و خانه اش مانند ایام والد مجمع بهائیان و محل نزول مبلغان شد"

در باب مبلغین عظیم الشانی که به فاران وارد شده و مورد تجلیل و تکریم قرار گرفته اند جمال اقدس ابهی خطاب به آقا میر محمد میفرماید: "طوبی لک بما ارتفع منه ذکرا لله و وردوا فیهِ العباد الذین تمسکوا بالعروة الوثقی و تشبثوا بذیل ربک المنیر"

و پس از صعود آقا میر محمد بیک حضرت عبدالبهاء عنایات بشمار به شاه خلیل الله فرموده و از جمله میفرماید: "ای شاه خلیل وارث آن میر جلیل باش و سبب شفای هر قلب علیل مزرعه آن دهقان الهی را آبیاری کن و حقیقه آن یار روحانی را باغبانی نما"

حضرت حاج میرزا حیدر علی در کتاب بهجت الصدور فرموده اند "به فاران وارد و از فوران نار محبت و ثبات احبایش روشن و منجذب گشتیم.

حضرت متصاعد الی الرفیق الاعلی میر محمد بیک و میر هادی فاران که اعیان و ملاک و اول شخص آن جهات اند و انجال نقبای نجبایشان شاه خلیل الله و میر نصرالله بیک و میر مرتضی قلی بیک روحی فداهم هر یک مصباح روشن هدایت اند و جبل راسخ متین محبت و استقامت ... و به خدمت و نصرت و فداکاری موفق و قائمند.

در کتاب ظهور الحق مذکور است "حاجی شاه در سال ۱۳۲۴ با سلیلش آقا جلال الله متخلص به مفتون و با حاج آقا میر نصرالله بیک و حاج آقا مرتضی قلی بیک و با جلال و عزت از طریق عشق آباد رهسپار بارض عکا شده به محضر حضرت عبدالبهاء مثول یافتند" همین زائرین از تعداد معدودی از یاران اند که در حین وداع مرکز عهد و پیمان الهی به آنها تلویحاً تفهیم میفرمایند که حضرت شوقی ربانی پس از حضرتش زمام امرالله را بدست خواهند گرفت.

شاه خلیل الله پس از مراجعت به فاران بر طبق روش خود برای زیارت مجدد عرایض تقدیم مینماید و حضرت من طاف حوله الاسماء زیارتشان را مکرراً به آینده موکول میفرمایند و سرانجام اجازه تشریف حاصل میشود اما در بین راه این زائرین خبر میشوند که حضرت سرالله العظیم صعود فرموده اند اما آنها به مسافرت خود ادامه میدهند و معلوم شد سرّ تعویق زیارت آنها برای آن بوده است که اولین زائرینی باشند که پس از جلوس هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بر اریکه ولایت مشرف گردند. حضرت ولی امرالله اشعاری که جناب مفتون سروده و موافق آن ایام بوده است به فارانیان امر فرموده اند هر شب با صوت بخوانند و در زمانی که هیکل مبارک به مناسبت صعود حضرت عبدالبهاء غریق بحر احزان بوده اند تسلی خاطر انور اقدستان بوده است. روزی حضرت ولی امرالله میفرمایند: "فارانیان در باغ رضوان سرود خوبی خواندند میرزا جلال آنرا سروده است. این شعر گر چه برای دوره حضرت عبدالبهاء سروده شده اما گوئی برای امروز ساخته است که چهل روز از صعود مبارک گذشته و آتش به جان ما زده است بخوانید.

"در حینی که این سرود خوانده میشده است هیکل اطهر چشمها را به سقف دوخته و دموع از عیون مبارک جاری و هنگامی که خوانده میشد (عبدالبهاء ای صبا رسان پیامی) آه و انین اهل بیت نازنین به آسمان متواصل میگشت. شاه خلیل الله عرض میکند، نباید در این ایام مشرف میشدیم فرمودند "خیر شما آمدید ما را به خودتان مشغول نمودید" جناب بشیر رحمانی که از طرف حضرت عبدالبهاء به لقب شاه جلال مفتخر شده بود به فکر میفتد شعر دیگری بسراید که اسباب خزن خاطر مبارک نشود. شب بعد که هیکل اقدس میفرمایند بخوانید آنها شروع به خواندن می کنند:

در جوار غصن ممتازم چه غم دارم خوشم غرق در نعمت و نازم چه غم دارم خوشم به محض شروع ممانعت نموده میفرمایند: "ابداً ابداً همان شعر قبلی را بخوانید"

در مراجعت شاه خلیل الله فارانیان در ظل ولایت امرالله ثابتاً راسخاً به خدمات خود ادامه میدهند. جناب فاضل مازندرانی می نویسد: "شاه خلیل الله به مقام حجر الزاویه این امر و علمدار نصرت در وطن میدرخشید" و به لقب ایها الرجل الرشید از طرف هیکل مبارک مفتخر شده بود. مجدداً شاه خلیل تقاضای تشرّف مینماید و در این سفر فرزند کهنتر (ابراهیم رحمانی) نیز در جمع فارانیان به این زیارت مفتخر میشود. حضرت ولی



جوانان بهائی فاران (فردوس)

نفر اول نشسته از چپ شهید مجید جناب ابراهیم رحمانی

امراالله خطاب به شاه خلیل الله میفرمایند: "خیلی مشتاق ملاقات شما بودم ... این نتیجه خدمات چندین ساله شما از زمان جمال مبارک تا حال بوده است من شهادت میدهم بر خدمات شما" در يوم وداع فرزند کهتر شاه خلیل الله (ابراهیم رحمانی) را که ۱۶ ساله بوده مورد عنایت قرار میدهند و میفرمایند "شما در آینده موفق به انجام خدمات بین المللی خواهید شد" و مقدر آن بود که سالها بعد این جوان در سن کمال در زمره اعضا اولین محفل روحانی ملی ایران ر بوده شود و به افتخار شهادت نائل آید شهادتی که تشهیر امر الهی را در سطح بین المللی سبب شد و نام گرامیش به عنوان اولین شهید فاران در تاریخ امرالله ثبت شد و بدین صورت عهد و میثاق الهی بر این سرزمین از نسلی به نسل دیگر تجلی فرمود و با افتخار دریافت بیش از یکصد لوح از حضرت بهاءالله و

حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله فارانیان فائز شدند بآنچه سزاوار نام مبارک فاران است و بیان جمال مبارک تحقق پذیرفت قوله الاحلی:

"طوبی لک بما سمیت بفاران لدی الرحمن و مدّت علیک نسّمات عنایت ربک الادیان" ■ (کتاب تاریخ امری فاران توسط نویسنده محترم مقاله در دست تهیه است)

امه الله می بولز May bolles

عباس ثابت

و بعد از تصدیق من، بدیانت بهائی مادرم (خانم ماری لوئیز مک کی) بشرف ایمان مفتخر گردید و سپس "هیپولیت دریفوس" و "کلیفورد بارنی" و همچنین ادیت سندرسن (Edith samderson) و بسیاری دیگر که راهنمودشان او بود بما ملحق شدند. در سال بعد (۱۹۰۱) من و مادرم بشوق زیارت حضرت عبدالبهاء در سفری، بعد از توقّفی در قاهره با سایر زائرین به عکا رفتیم. پانزده روز در حضور حضرت عبدالبهاء که هر روز برای ما اعجاب انگیز بود گذراندیم و افسوس که بعد از مدّت مذکور، آن بهشت مینو سرشت را ترک کرده به پاریس مراجعت نمودیم

ادیت مک کی، در سالهای بعد که مقیم سوئیس بوده با جوانی دندان پزشک بنام ژودوبن Dr.Jos de Bons ازدواج کرده در دوران خدمات روحانیش بنام "ادیت دوبن" شهرت یافت و شوهرش نیز پس از مدتی قلیل بایمان و ایقان بدیانت بهائی سرافراز گردید (مأخذ: لاپانسه بهائی شماره ۵۶ مورخ ژوئن ۱۹۷۶) ■

حال آنچه "ادیت" در ورود به مهمانی به چشم میبیند از زبان خود وی چنین است: "... در حالیکه وارد سالن مهمانی شدم چشمم بیک موجود فرشته مانند برخورد کرد. من، ناخودآگاه بوسیله یک نیروی غیر قابل توصیف بسوی او کشیده شدم. (ایشان دوشیزه می بولز بود که پس از ازدواج با مهندس ماکسول بنام می ماکسول شهرت یافت) نزد او رفتم و گفتم: من احساس میکنم شما رازی پنهان در قلب دارید. پاسخ داد: آری من یک پیامی برای شما دارم. و آنگاه این راز پنهان را که همانا آئین راستین حضرت بهاءالله بود برای من آشکار کرد. آنشب از این پیام دل من برانگیخته شد. تا اینکه در ملاقاتهایی که بعد از آن بین ما حصول یافت، او تمام سرگذشت های شگفت آور و جانگداز حضرت باب و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را بمن تعلیم داد و شالوده ای از مهر و محبت آنها را در قلب من بنا نهاد. اینست که درواقع برای من (می ماکسول) مانند مادر روحانی من است که پایه دین مرا پایدار نمود.

اخیراً بر حسب اتفاق به یک مجله قدیمی بنام لاپانسه بهائی La pansee Bahá'í برخورد نمودم که شاید سالهاست در کشور سوئیس نماینده و ارائه دهنده آثار خوب بهائیت. در این مجله عکس و مشروحه ای از یکی از یاران در شرح ایمان و تصدیق خود به نگارش در آمده است. اینک شرح کوتاهی از سابقه زندگی این خانم در اینجا به نظر خواننده گرامی میرسد:

دوشیزه ادیت مک کی (Edith Mc Key) فرزند یکی از سرهنگهای ارتش امریکا بوده که در سال ۱۸۷۵ در پاریس اقامت دائم مینماید. سرهنگ مذکور در اینجا با مادر این دختر ازدواج کرده "ادیت" در سال ۱۸۷۸ در پاریس متولد گردید. وی زمان کودکی و نوجوانی را در این شهر به تحصیل و فراگیری موسیقی اشتغال داشته تا اینکه در یکی از شبهای کریسمس ۱۹۰۰ که در حدود ۲۱ ساله بوده است، بیک مهمانی بمناسبت عید مذکور دعوت میشود. در این مهمانی نیز امه الله می بولز جزو مهمانان حضور داشته است.

دکتر سیروس علانی

حضور حضرت عبدالبهاء

قسمت اول این گفتار در عندلیب شماره ۸۰ درج گردید و عده ای از خوانندگان خواستار درج قسمت دوم آن گردیدند اینک با تشکر از جناب دکتر سیروس علانی بقیه مقاله به نظریاران عزیز می رسد.

تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء در خاطرات نه ساله دکتر یونس خان افروخته می خوانیم:

"یکی از کیفیات تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء آنکه اگر صد نفر باهم مشرف باشند، و هیکل مبارک فرمایشاتی به صرافت طبع و اراده شخصی بفرمایند نه اینکه مطلب مخصوصی را در جواب مسائلی یا در نطق عمومی ایراد فرموده باشند، هر یک از این صد نفر جواب مسائل خود را جداگانه می یابد و تصوّر می کند روی سخن تماماً با او بوده، بلکه توجّه عنایت و مرحمت مخصوص او بوده لاغیر.

چنان لطف خاصیش با هر تن است که هر بنده گوید خدای من است و اگر وقتی این جمعیت صد نفر مطالب را در نزد یکدیگر بشکافند و راز درون خود را ابراز نمایند، معلوم و مبرهن می گردد که بیانات مانند قطرات باران و پرتو اشراق آفتاب هر دانه را بر حسب قوه باطنیه و استعداد مکنونه ذاتی خود رویانیده، سبزه و لطافت و طراوت و ثمر بخشیده است. مثلاً یک نفر

از اهل تصوف و عرفان با یک نفر فقیه با یک نفر شاعر ادیب یا مورخ یا صنعتگر یا پهلوان یا رنجبر که افکار و ذوق ها و سلیقه ها و نوایای مختلف دارند، هر بذری که در مخیله و افکار خود کشته اند، این باران رحمت و آفتاب عنایت همان دانه را می رویاند. تخم عرفان ثمر عرفانی، تخم رشادت و پهلوانی ثمر پهلوانی می بخشد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و درشوره زار خس دکتر ادامه میدهد: "این مطلب را من در آن ساعت دریافتم، و در طهران به تجربه رسانیدم. یک روز که در مسافرخانه بودیم چند نفر از احبای ایرانی از مصر مشرف شدند، و در مسافرخانه چنانکه معمول بود، هریک نام و نشانی و کنیه و حرفه خود را در نظر سایر مسافرین معرفی نمودند. شخص اخیر در هنگام معرفی خود گفت اسم من حسن است، و من از شما نیستم. آمده ام تحقیق کنم، ببینم اگر امر حق است قبول کنم. و الا شما به خیر و من به سلامت. در وقتی که

میرزا حسن خود را معرفی می نمود هم سفرانش با کنج لب، گوشه چشم، اشاره ابرو و حرکت سر و چین جبین و تبسم های خشمگین، کنایه ها می زدند. یعنی باور نکنید. ماهم باور نکردیم. وقتی که میرزا حسن از اطاق بیرون رفت، مسافرین مصری آه و ناله بلند کردند که این شخص فتنه جو و مذبذب و هنگامه طلب از اشار مصر است. از او پرهیزید با طلاب جامع ازهر همدست شده، به اذیت احباب قیام نموده است. و اینک مخارج سفر از آنها گرفته، بیاید سؤال و جواب جعل کند، و در مصر به دستیاری آنها منتشر نماید ... حضرت عبدالبهاء ابدأ اعتنائی به او نفرمودند ... وقتی که خبر مرخصی همه مسافرین مصری رسید دیدم آقامیرزا حسن اشتیاق مبلغ شدن دارد. همان روز عصر که مقرر بود فردا صبح حرکت کنند، در بیرونی مبارک همه جمع بودیم هیکل مبارک تشریف آوردند. آقا سید علی اکبر مطالبی آهسته به عرض مبارک رسانید و تقریباً این فرمایشات در جواب او با لحن شدید

نازل: چه سؤالی؟ چه جوابی؟ ما که قطب نیستیم. ما که داعیه نداریم. ما که دعوی نبوت و رسالت و امامت نکرده ایم. چه سؤالی؟ چه جوابی؟ من بنده‌ای از بندگان جمال مبارک، و در راه محبت او در بین بشر خدمت میکنم. آقامیرزا حسن اگر سؤالی دارد، علما، فقها، عرفا، حکما در عالم بسیارند. مسائل غامضه و مطالب معضله حل می‌کنند ما که دعوی علم و دانش نکرده ایم. با ما چه کار دارد؟ در وقتی که این فرمایشات را غیورانه می‌فرمودند دیدم آقامیرزا حسن آن طرف باغچه با حالت خضوع سر به زیر افکنده ایستاده آن به آن تعظیم میکند. این عبد متحیر بودم با خود گفتم این شخص چقدر بیچاره و بدبخت است که از این باب فضل و عنایت محروم می‌رود و مسئولش مستجاب نمی‌گردد ... باری فردا صبح ... حضرت غزرائیل با قیافه بشاش جبرائیل و میکائیل نفس گسیخته دوان دوان آمد (توضیح آنکه دکتر یونس خان فرستاده مبارک را اگر پیام فرح بخش احضار و تشرف به زبان داشت جبرائیل و میکائیل می‌نامید و اگر دستور غم‌انگیز مرخصی و هجران را حامل بود غزرائیل می‌گفت) که آقامیرزا حسن را به تنهایی احضار فرمودند. آقامیرزا حسن شادی کنان دوید. بعد از نیم ساعت مراجعت کرد. با حالت سرور و نشاط و شور می‌گوید امر فرمودند من در مصر

تبلیغ کنم. سبحان الله ما عجایب و غرایب بسیار دیده‌ایم و هر دم یا مقلب القلوب گفته‌ایم. حالا منتظر نتیجه این مطلبیم. خلاصه مسافرتین رفتند بعد از یک هفته خبر رسید که جناب آقامیرزا حسن علیه بهاء الله الابهی با محرکین و مشوقین خود طرف شده در اثبات امر اقامه دلیل و برهان میکند و منکرین را مجاب می‌نماید" این است نمونه ای از اثر کلام حضرت عبداله‌اء.

وقتی دکتر یونس خان به طهران مراجعت میکند، واقعه دیگری به دنبال داستان آقامیرزا حسن رخ می‌دهد به این شرح: (خاطرات ۹ ساله صفحه ۱۲۵ تا ۱۲۸)

که یک نفر معلّم موسیقی به نام میرزا عبدالله توسط دکتر ارسطوخان حکیم خبر داده که با شخصی از بزرگان علمای اسلامی مذاکرات تبلیغی کرده و حالا ملاقات دکتر یونس خان را لازم دانسته است. او ادامه می‌دهد که "در هر صورت این دعوت را بایستی به منت اجابت نمود و قبلاً میرزا عبدالله را باید زیارت کرد. معجلاً به خدمت ایشان رسیدیم. پیرمردی است نورانی که از زمان شباب (جوانی) تصدیق نموده، ایمان خود را حکمتاً تا امروز کتمان کرده است (اظهار نداشته است). ملاقات ایشان ذاتا شورانگیز و فرحناک بود خصوصاً وقتی که جای شما خالی، یک پنجه آواز شور و ماهور می‌نواخت، و بعد قرار

ملاقات در منزل آن شخص جلیل به دو روز بعد موکول گردید. در آن ایام که خرافات و اوهام بیش از امروز علمای اسلام را فرا گرفته بود (روح دکتر یونس خان شاد که بیاید و بنیادگرایی و خرافات علماء اسلام را امروز به بیند) یک نفر مثل بنده مستفرنگ، هر قدر چابک و زرنگ بود در مقابل یکنفر ملائی صاحب فتوی گفتارش تأثیری نداشت. با خود گفتم علی الله می‌روم گفتنی را می‌گویم.

حافظ وظیفه تو دعا کردن است و بس در بند آن مباحث که نشنید یا شنید روز موعود در خدمت مرحوم میرزا خدمت آقا رسیدیم. آقا مردی است مؤدب، موقر، خوش قیافه و خوش منظر، عمّامه بزرگی بر سر، و بر مسند مختصری جالس، ماهم در مقابل مسند نشستیم. بعد از تعارفات رسمی و صرف چای، صحبت امری به میان آمد. سؤال ایشان راجع به اختلاف نظر در اظهار عبودیت و بعد دعوی الوهیت و ربوبیت و شئون دیگر مسطور در کتاب مستطاب بیان و سایر الواح حضرت نقطه اولی بود. البته جواب این مسائل آسان است، زیرا نظیر آن در اسلام و مخصوصاً در بیانات حضرت علی موجود. از این مطلب به سرعت گذشتند. بعد عنوان بعضی احادیث به میان آمد. فوراً فرمودند، شما بهائیان چهار حدیث در اثبات امر خود آماده دارید و همه جا به آن متمسک و اقامه برهان میکنید.

اما من متجاوز از چهارهزار احادیث از بر میدانم که همه دلیل بر بطلان ادعای شماست. من که تاج اسلام بر سر دارم و بر مسند این شریعت جالس، چگونه میتوانم چهارهزار حدیث خود را که با مشقت تمام فراگرفته ام قربان چهارحدیث شما نمایم... و بعد از مباحثات چندی گفت: میخواهم بدانم شما که خدمت آن آقا (حضرت عبدالبهاء) رسیده اید با چشم خود چه دیده و با گوش خود چه شنیده اید. عرض کردم توقع دارید که من در معجزات چیزی عرض کنم، استغفرالله. فرمودند خیر می خواهم قدری از مشاهدات شما بشنوم و مستفیض شوم. بنده همینکه شروع به صحت نمودم حکایت آقامیرزا حسن در خاطرم جلوه کرد، و مطلب را مفصل تر و مشروح تر از آنچه که در این مقاله نوشته ام، بیان کردم. کم کم مشاهده نمودم قیافه آقا تغییر کرد، حالت خضوع دست داد و دقت کامل در استماع مطلب شد. رفته رفته حالت رقت عارض شد. هنوز کلمه آخر را کاملاً ادا نکرده بودم که ناگاه آقا سربه سجده فرود آورد. چند کلمه به عربی که عنوان شهادت و سجده شکر بود ادا نموده های های گریه کردند. چنان گریه ای که ما دو نفر را منقلب نموده، ماهم با ایشان هم آواز شدیم. همینکه سر از سجده برداشتند و عمامه از سر افتاده را به سر گذاشتند، با چهره برافروخته و اشگ جاری فرمودند: من میدانم که

آقامیرزا حسن چه نیتی در دل داشته و چه حقیقتی را کشف کرده است و بعد مراتب ایمان و اقبال خود را با لطف بیان اظهار فرمودند"

میدانیم این شخص حاج صدرالعلماء بود که بعداً عنوان صدرالصدور یافت و از مبلّغین و معلّمین شهیر امر شد. این است نمونه ای دیگر از اثر کلام حضرت عبدالبهاء در خاطرات ۹ ساله حکایاتی آمده که اثر کلام و اراده مبارک را حتی در دشمن نشان میدهد. "آن مشرق حکمت صمدانی بسیاری از امور را از مجرائی که ظاهراً مخالف منظور و مبانی با عقل و شعور انسان عالم ترابی است انجام می دادند ... زیرا قوه اراده مبارک به قدری غلبه داشت که اگر راهی را به هر راهن قطاع الطریقی می سپردند، به جان و دل نگرهبانی و پاسبانی می نمود، و این یکی از آثار نفوذ کلمه مبارک بود که من (دکتر یونس خان) نظائر آنرا مکرر دیده ام" (خاطرات ۹ ساله. صفحات ۳۳۲-۳۳۳)

دکتر ادامه میدهد که "از جمله یکی از بهائی زادگان آن ساحت جوانی بود لاابالی و با ناقضین مربوط، ولی رسماً مطرود نبود. اگر مسافری از غرب بغتاً می رسید محافظت او از دست این شخص مشکل بود، زیرا در حوزه ثابتین راه داشت. ورود مسافرین را به مخالفین ابلاغ می نمود، آنوقت خدا میداند که چه فتنه ای بر فتنه های دیگر افزوده می شد. اتفاقاً آنچه را که همه

طائفین از آن خائف بودند دفعتاً به ظهور رسید یعنی یک نفر مسافر غربی، تازه تصدیق و از همه جا بی خبر، با فینه عثمانی وارد شد، در هنگامی که خفیه نویسان هیئت تفتیشیه مشغول تجسس و عملیات مفسدات انگیز بودند. این شخص مؤمن، با اجازه یا بی اجازه، در بیرونی مشرف شد ... و رجا و تمنای او این بود که در ظرف یک روز هم از صهبای لقا مزروق (یعنی به حضور مبارک برسد) و هم تمام امکنه مبارکه را زیارت نموده تا اوایل شب مراجعت نماید. لهذا بعد از یکساعت پذیرائی فوراً یک نفر را فرستاده آنشخص مفسد با غرض را احضار فرمودند. به مجرد ورود فرمودند فلانی، این شخص از دوستان ما و از اهل امریکا است. اسمش فلان و رسمش فلان و امشب با فلان واپور (کشتی) باید حرکت کند. تو باید الساعه ان را با کروسه (درشکه) به تمام مراکز مقدسه همراهی کنی. اول روضه مبارکه، بعد بقعه الحمراء بعد باغ فردوس و سپس باغ رضوان، و هر نقطه را به اسم و رسم باید معرفی کنی، تا مراسم زیارت به عمل آورد. اما میدانی که مفتشین در کمین اند، خیلی احتیاط کن کسی مسبوق نشود، حتی به هیچیک از احبا هم اظهارنما که چنین مسافری وارد شده است. مبدا مبدا کسی ملتفت شود. قبل از غروب آفتاب به این جا برسان تا ملاقات دیگر به عمل آید،

فی‌امان‌الله. بالجمله این خدمت کاملاً انجام گرفت و به فاصله دو سه ساعت آقای مفسد بی‌غرض آمد، تعظیم نموده میهمان عزیز را تسلیم کرد، و به کلمه فی‌امان‌الله مرخص شد، و آن شب آن مسافر روانه حیف و از آنجا به سمت اروپا حامداً شاکراً عزیمت نمود، و بعداً هم از هیچ گوشه و کناری صدائی برنخاست. این بود تأثیر کلمه مبارک در وجود حاضرین. (خاطرات ۹ ساله صفه ۳۳۴-۳۳۵)

دکتر یونس خان ادامه میدهد: اما این تأثیر تنها در بیانات شفاهی نبود، بلکه این قدرت در اثر قلم، حتی در پیغامهای مبارک، به اعلی درجه موجود بود. چنانکه مکرر دیده شد که احباً هرگاه شکایتی از مخالفین و اعدا می‌نمودند، گاهی دستور مبارک صادر می‌شد که از خود مخالفین طلب مساعدت نمایند. از جمله آقامیرزاموسی ملقب به حرف بقا در اواخر عمر ملاحظه کرد که مبالغ معتنا بهی مقروض است ولی املاکش را قاضی بغداد توقیف کرده و مراجعات ایشان برای احقاق حق سالهاست که به جایی نرسیده و بی‌نتیجه مانده است. بنابراین ممکن است که فوت کند و قروضش ناپرداخته بماند. لذا از حضرت عبدالبهاء چاره جوئی کرد و دو کلمه به عنوان استغاثه عرض نمود. جواب آمد که "اصلاح امور خود را از همان قاضی بغداد که اخلاص و فساد مینمود. بخواهید. ایشان هم

به مجرد وصول لوح. با کمال رشادت معجلاً نزد قاضی رفته آمرانه مطالبه حقوق خود نمودند. قاضی که چنین انتظاری نداشت بسیار متحیر شد. پرسید این چه تقاضائی است که از من دارید. فرمودند امر مولای من است. قاضی از استماع این کلمه متزلزل شد. امر نامه را طلبید، و به مجرد زیارت لوح نادم شد، و خاضعانه قلم برداشت و حکم استرداد جمیع املاک را بنگاشت، و والی بغداد را به اجرای فتوای خود بگماشت و در مدت قلیل تمام املاک به تصرف درآمد و به مصرف فروش رسید و به لیره عثمانی تبدیل شد و بر حسب تقاضای خود حرف بقا، تمام وجوه در محکمه دارالحکومه ذخیره شد و با اعلان عمومی مدعیان طلب احضار شدند هر کس هر قدر اصلاً و فرعاً مطالبه نمود بدون مطالبه از ایشان امضاء گرفت و لیره طلا نقداً دریافت داشت. چند روز بعد از تصفیه حساب و ادای قروض جناب حرف بقا به ملکوت ابهی صعود نمود. (خاطرات ۹ ساله صفه ۳۳۵ تا ۳۳۷)

روش مبارک در معاملات مطلب دیگر روش مبارک در معاملات است که می‌تواند سرمشق و راهنمایی برای ما باشد. حضرت عبدالبهاء قبل از سنه ۱۹۰۹ بنیاد بنای داخلی مقام اعلی را که عبارت از نه اطاق باشد گذاردند. باز از خاطرات ۹ ساله نقل میکنم، چه

مطالب آن به صحنه حضرت ولی امرالله رسیده است. در آن کتاب آمده که "علاقه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به این بنا به قدری شدید بود که در تمام اوقات ذکر توصیف آن از لسان مبارک جاری بود. وقتی که به حیف تشریف فرما می‌شدند، بیشتر اوقات مبارک صرف دستور بنائی می‌شد ... یکی از فتنه‌های ناقضین برای ممانعت از پیشرفت این بنا این بود که صاحب یک قطعه زمین را که راه عبور فوقانی این محل است تحریک نموده بودند که به هر قیمتی که از آن بالاتر تصور نشود اگر حضرت عبدالبهاء خواستند بخرند، نفروشد، همان قیمت را از ناقضین دریافت دارد، و زمین را هم از دست ندهد. ضمناً صاحبان تمام اراضی اطراف را تحریک نموده بودند که راه عبور را مسدود نمایند. آلمانی‌ها که در اطراف صاحبان اراضی بودند به تحریک ناقضین شرارت میکردند، و یهود و نصاری هر کس به نوبه خود که در اطراف، اراضی غیر ذی‌زرع و بی‌قیمت داشتند، همه را تحریک نموده بودند که در این بیابان بی صاحب و بلامانع، دعوی مالکیت نمایند، و راه عبور برای مصالح بنائی را مسدود سازند. این تحریکات سبب شد که اراضی کم‌کم قیمت پیدا کرد. همین که بنای مبارک قدری مرتع شد، شهرت دادند که قورخانه و اسلحه خانه در زیر زمین پنهان کرده‌اند. خلاصه

آنکه کار این قطعه زمین ... به قدری بالاگرفت که متجاوز از پنجاه شست برابر قیمت عادلانه را سرکار آقا دادند، و صاحبش نفروخت آخر الامر کار به جایی رسید که تقریباً این بیانات را فرمودند. "به قدری عرصه را بر من تنگ کرده اند که ناچار یک شب آمدم، دعا و ذکر از حضرت اعلیٰ داشتم شب را نشستم، آن ذکر را خواندم و راحت شدم. فردا صبح صاحب زمین آمد و معذرت خواست. خواهش کرد من زمین را بخرم. گفتم احتیاج ندارم. اصرار و ابرام کرد گفت والله من تقصیر ندارم، برادران شما مرا اغوا کردند. گفتند همان پولی که افندی میدهد ما دوبرابر میدهیم و شما زمین را از دست ندهید هرچه التماس کرد قبول نکردم، تا آنکه به پای من افتاده مجانا تقدیم کرد. آن وقت او را فرستادم پیش آقارضا که مبلغی به او بدهد و زمین را قبالة کند" (خاطرات ۹ ساله صفحه ۱۵۴ تا ۱۵۶)

منظور این است با وجود نیازی که به این زمین بود و نرمشی که حضرت عبدالبهاء در مورد قیمت نشان دادند، چون باحسن نیت فروشنده مواجه نشدند، از معامله گذشتند. به کوره راهها و کج راههایی که در معاملات زمین معمول است کمترین توجهی نفرمودند. واسطه نفرستادند، و به حدس قوی همین رفتار محکم مبارک و شاید بدقولی برادران نسبت به وعده های توخالی

که به صاحب زمین داده بودند، باعث شد که فروشنده به خود آید و پشیمان و شرمسار گردد، تا آنجا که حاضر شود زمین را مجانا تقدیم کند.

وقتی دیگر "یکی از مأمورین عثمانی در عکا در سر هوای اخذ وجه هنگفتی را داشت و همه نوع تزییقات فراهم می نموده است، تا وقتی هیکل مبارک را به سرایه حکومتی میطلبند و بنای تهدید را میگذارد، به حدی که عرصه را بر وجود مبارک تنگ می نماید در این حالت به نماز قیام میفرمایند، و پس از ادای نماز یارو را به نزدیک می طلبند و غفلتاً یک سیلی بسیار محکم جانانه بر بناگوشش می نوازند، و میفرمایند حواله تلگرافی فرستادم، و از در سرایه بیرون تشریف می آورند. از این رفتار مبارک آن بیچاره به کلی مرعوب، مانند یک مجسمه بی روح، حیران می ایستد. از قضا همان شب تلگراف عزل و احضارش از باب عالی میرسد. شبانه به درخانه مبارک می آید. به پای مبارک می افتد رجای عفو و طلب تأیید می نماید. (خاطرات ۹ ساله صفحه ۵۲۹)

آنچه از این رفتار محکم مبارک عاید می شود این است که نباید در مقابل زور و تهدید و ظلم تسلیم شد. باید مقاومت کرد. ظالم و زورگو در مقابل مقاومت و استقامت بالاخره عقب می نشینند. اشاعه زورگوئی تا حدی به علت زورشنوی

است. حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه نیز این نکته را تأکید کرده اند. محبت و مسالمت و ملائمت به غیر از زورشنوی و قبول ظلم و جور بدون هیچگونه اعتراض و مقاومتی است.

در بدایع الاثار آمده که وقتی هیکل مبارک به قصد حرکت از واشنگتن به شیکاگو، به ایستگاه راه آهن وارد شدند راننده اتوموبیل خواست زیادی کرایه بگیرد به او اعتنا ننمودند و فرمودند "انسان هزار دلار می بخشد، نقلی نیست. اما یک دلار تعدی کسی را قبول نمیکند، زیرا این گونه تعدی منافی عدل و نظم عالم است.

(بدایع الاثار جلد اول صفحه ۲۴۰)
حضرت عبدالبهاء در جای دیگر فرموده اند "خیمه وجود بر ستون عدل قائم نه عفو، و بقای بشر بر ستون عدل قائم نه عفو". (ظهور عدل الهی حضرت شوقی ربّانی - ترجمه نصرالله مودّت - تجدید چاپ ۱۹۸۹ صفحه ۵۹ و ۶۰)

در مورد طرز کار و به اصطلاح امروزی طرز مدیریت، حضرت عبدالبهاء، دکتر یونس خان می نویسد: (خاطرات ۹ ساله صفحه ۲۴۲ و ۲۴۳)

در مدت توقف چندین ساله خود در آن ساحت همواره متحیر و متفکر بودم که آن وجود مبارک در هنگام هجوم این بلایا و محن و مشکلات کمرشکن کوه افکن، با چه اسبابی - نمی گویم با چه قوه ای - این مشکلات را برطرف نموده، و در هر امری از امور، چه جزئی و چه کلی

که اقدام میفرمودند، با کمال متانت و خونسردی و حواس جمعی، مثل کسی که هیچ کار دیگر نداشته باشد، با یک مهارتی که گوئی متخصص در آن فن باشند، به خوبی انجام میدادند. روزی فرمودند "میدانی من این امر را چه قسم اداره میکنم؟ - باطناً عرض کردم من هم همین را می‌خواهم. فرمودند - من شراع کشتی را محکم میکشم و طنابها را خوب می‌بندم و نقطه مقصود را در نظر می‌گیرم. آن وقت سگان کشتی را با اراده‌ای قوی محکم نگاه میدارم و به راه میافتم. دیگر طوفان هر قدر شدید باشد و سنگلاخ و کوهستان، مخاطره هر قدر در مقابل باشد، من خط مشی خود را تغییر نمی‌دهم و مضطرب نمی‌شوم. تا به مقصد برسم. اگر بنا بود در مقابل هر مخاطره خط مشی خود را تغییر دهم سفینه امرالله غرق می‌شد و به منزل نمی‌رسید."

ترتیب ضیافات مبارک

در مورد ضیافات و میهمانی‌های مبارک در خاطرات نه ساله آمده است که: (خاطرات نه ساله صفحه ۳۹ تا ۴۱)

دوقسم ضیافت در عکا معمول بود. یکی ضیافت عمومی برای مؤمنین در باغ رضوان یا در بهجی صورت می‌گرفت. یکی ضیافت خصوصی مسافری در بیت مبارک. در ضیافت عمومی غذای واحد داده می‌شد، مثل کباب چینی یا دیگ کباب، و تدارک آن کاملاً به دستور مبارک

بود. در سر سفره فقط برای سرکشی دو دقیقه تشریف فرما می‌شدند. سادگی و پاکیزگی سفره محبت و روحانیت غریبی ایجاد می‌نمود. این ضیافت در اعیاد به عمل می‌آمد. اما ضیافت خصوصی مسافری - در این جا علاوه بر محبت و روحانیت جلوه و شکوه مخصوصی مشاهده می‌شد. ترتیب سفره در سر میز و لطافت گل‌های رنگارنگ بسیار دلربا و محرک اشتها. این ضیافت را جزاً و کلاً هیکل مبارک رسیدگی میفرمودند. در سرنهار احبا را احضار فرموده، می‌نشانیدند. و خودشان در اطراف میز حرکت میفرمودند برای یک یک با دست مبارک غذا می‌ریختند. بعد برای اینکه احبا در خوردن خجالت نداشته باشند، گاهی بیرون تشریف می‌بردند. باز مراجعت فرموده، بیانات مسرت‌انگیزی میفرمودند. بشقاب هرکس تمام شده بود مجدداً عنایت میفرمودند. در اینجا اغذیه معتد بود و تماماً طبخ ایرانی، اما به ترتیب اروپائی سفره رنگین چیده می‌شد. چون عده مؤمنین غالباً بیش از استعداد میز و تعداد صندلی بود، لهذا در دو وهله می‌نشانیدند. لطافت و نظافت سفره در مرتبه ثانی کمتر از مرتبه اول نبود، زیرا به دستور مبارک معجلاً همه دستگاه سفره عوض می‌شد. اما خود هیکل مبارک در مرتبه ثالث جلوس فرموده و جمیع خدمه را احضار و با آنها غذا میل

میفرمودند. دفعه اول که این عبد در چنین ضیافتی مشرف بودم، دیدم جمیع احبا به قدری واله و حیران مشی و رفتار مبارک هستند که ابداً کسی توجه به سفره ندارد. وقتی که همگی متوجه قامت موزون، و شیدای آن طلعت بی‌چون بودیم یک مرتبه دیدم به تاکید شدید امر به شروع صرف غذا فرمودند. آن وقت من به هوش آمدم و دیدم وقت را نباید از دست داد. لهذا از طرف خود بالاصاله و ازطرف جمیع مؤمنین و مخلصین بالتیابه وظیفه وجدانی را کاملاً انجام دادم. تا توانستم خوردم و ضمناً به این نکته برخوردی که سعدی گفته:

در آن میانه که محبوب میزبان باشد شکم پرست کند التفات بر ماکول چون این غذای جسمانی باغذای روحانی ممزوج و توأم بود، لذتش در کام با اشتیاق تا ابد باقی و برقرار خواهد بود"

ملاحظه کنید که حضرت عبدالبهاء خود شخصاً از میهمانان پذیرائی میفرمودند، و به این ترتیب محبت خود را به آنان نشان می‌دادند. در نظر مبارکشان، به اصطلاح امروزی، عامل انسانی اهمیت خاص داشت. حتی به آشپزخانه خود رسیدگی میفرمودند. در بدایع الاثار آمده که "خود وجود اقدس رسیدگی به امور طبخ میفرمودند، و در این سفر (سفر غرب) اغلب اوقات چنین بود، علی‌الخصوص اوقاتی که مهمان مخصوصی داشتند. خود به طبخ

که اقدام می‌فرمودند، با کمال متانت و خونسردی و حواس جمعی، مثل کسی که هیچ کار دیگر نداشته باشد، با یک مهارتی که گوئی متخصص در آن فن باشند، به خوبی انجام میدادند. روزی فرمودند "میدانی من این امر را چه قسم اداره میکنم؟ - باطناً عرض کردم من هم همین را می‌خواهم. فرمودند - من شرع کشتی را محکم میکشم و طنابها را خوب می‌بندم و نقطه مقصود را در نظر می‌گیرم. آن وقت سگان کشتی را با اراده‌ای قوی محکم نگاه میدارم و به راه می‌افتم. دیگر طوفان هر قدر شدید باشد و سنگلاخ و کوهستان، مخاطره هر قدر در مقابل باشد، من خط مشی خود را تغییر نمی‌دهم و مضطرب نمی‌شوم. تا به مقصد برسم. اگر بنا بود در مقابل هر مخاطره خط مشی خود را تغییر دهم سفینه امرالله غرق می‌شد و به منزل نمی‌رسید."

ترتیب ضیافات مبارک

در مورد ضیافات و میهمانی‌های مبارک در خاطرات نه ساله آمده است که: (خاطرات نه ساله صفحه ۳۹ تا ۴۱)

دوقسم ضیافت در عکاً معمول بود. یکی ضیافت عمومی برای مؤمنین در باغ رضوان یا در بهجی صورت می‌گرفت. یکی ضیافت خصوصی مسافری در بیت مبارک. در ضیافت عمومی غذای واحد داده می‌شد، مثل کباب چینی یا دیگ کباب، و تدارک آن کاملاً به دستور مبارک

بود. در سر سفره فقط برای سرکشی دو دقیقه تشریف فرما می‌شدند. سادگی و پاکیزگی سفره محبت و روحانیت غریبی ایجاد می‌نمود. این ضیافت در اعیاد به عمل می‌آمد. اما ضیافت خصوصی مسافری - در این جا علاوه بر محبت و روحانیت جلوه و شکوه مخصوصی مشاهده می‌شد. ترتیب سفره در سر میز و لطافت گل‌های رنگارنگ بسیار دلربا و محرک اشتها. این ضیافت را جزا و کلاً هیکل مبارک رسیدگی می‌فرمودند. در سرنهار احباً را احضار فرموده، می‌نشاندند. و خودشان در اطراف میز حرکت می‌فرمودند برای یک یک با دست مبارک غذا می‌ریختند. بعد برای اینکه احباً در خوردن خجالت نداشته باشند، گاهی بیرون تشریف می‌بردند. باز مراجعت فرموده، بیانات مسرت‌انگیزی می‌فرمودند. بشقاب هر کس تمام شده بود مجدداً عنایت می‌فرمودند. در اینجا اغذیه معتد بود و تماماً طبخ ایرانی، اما به ترتیب اروپائی سفره رنگین چیده می‌شد. چون عده مؤمنین غالباً بیش از استعداد میز و تعداد صندلی بود، لهذا در دو وهله می‌نشاندند. لطافت و نظافت سفره در مرتبه ثانی کمتر از مرتبه اول نبود، زیرا به دستور مبارک معجلاً همه دستگاه سفره عوض می‌شد. اما خود هیکل مبارک در مرتبه ثالث جلوس فرموده و جمیع خدمه را احضار و با آنها غذا میل

می‌فرمودند. دفعه اول که این عبد در چنین ضیافتی مشرف بودم، دیدم جمیع احباً به قدری واله و حیران مشی و رفتار مبارک هستند که ایدا کسی توجه به سفره ندارد. وقتی که همگی متوجه قامت موزون، و شیدای آن طلعت بی‌چون بودیم یک مرتبه دیدم به تأکید شدید امر به شروع صرف غذا فرمودند. آن وقت من به هوش آمدم و دیدم وقت را نباید از دست داد. لهذا از طرف خود بالاصاله و ازطرف جمیع مؤمنین و مخلصین بالنیابه وظیفه وجدانی را کاملاً انجام دادم. تا توانستم خوردم و ضمناً به این نکته برخوردی که سعدی گفته:

در آن میانه که محبوب میزبان باشد شکم پرست کند التفات بر ماکول چون این غذای جسمانی باغذای روحانی ممزوج و توأم بود، لذتش در کام با اشتیاق تا ابد باقی و برقرار خواهد بود"

ملاحظه کنید که حضرت عبدالبهاء خود شخصاً از میهمانان پذیرائی می‌فرمودند، و به این ترتیب محبت خود را به آنان نشان می‌دادند. در نظر مبارکشان، به اصطلاح امروزی، عامل انسانی اهمیت خاص داشت. حتی به آشپزخانه خود رسیدگی می‌فرمودند. در بدایع الاثار آمده که "خود وجود اقدس رسیدگی به امور طبخ می‌فرمودند، و در این سفر (سفر غرب) اغلب اوقات چنین بود، علی‌الخصوص اوقاتی که مهمان مخصوصی داشتند. خود به طبخ

می‌پرداختند..." (بدایع الاثار جلد اول صفحه ۱۳۲)

صفای باطن مهم است
مطلب دیگر اینکه صفای باطن مورد توجه و عنایت مبارک بود در خاطرات نه ساله آمده که: (خاطرات ۹ ساله صفحه ۲۹۱ و ۲۹۲)

"مستر فرانک آمریکائی به حضور مبارک مشرف شد. یک عدد قالیچه ابریشمی مصری برای تقدیم خرید. عرض کرد این قالیچه را تقدیم میکنم، به شرط آن که به هرکس عنایت میفرمائید، بهائی باشد. من راضی نیستم غیر بهائی پا روی آن بگذارد. بسیار تبسم فرمودند و شرایط را پذیرفتند حتی فرمودند - مطمئن باش، محل خوبی برای آن معین میکنم که پای اغیار به آن نرسد. بنده (دکتر یونس خان) تصور کردم، تقدیم روضه مبارکه خواهد شد. بعد دیدم محل این قالیچه از هر چه تصور شود بالاتر بود. یعنی مقام این سجاده به جایی رسید که سجده گاه هزاران مؤمن مخلص واقع شد. به این معنی که این سجاده را روی نیمکتی که دو یا سه شمایل مبارک جمال اقدس ابهی و حضرت نقطه اولی قرار دارد انداختند. از آن پس سالیان دراز که دسته دسته احباب به زیارت شمایل نائل می‌شدند، در هنگام سجود این سجاده را می‌بوسیدند ... خلاصه آنکه سادگی و صفای باطنی، این مرد مؤمن باعث سرور خاطر مبارک بود ..."

در مورد سنگ بنیادی یا حجر زاویه مشرق الاذکار امریکا نیز داستان شنیدنی دیگری وجود دارد. "هنگامی که زمین مشرق الاذکار خریده شد، یکی از احبای قدیم ایران، آقای حسین مظلوم در شیکاگو به کمال سختی و قناعت زیست میکرد. احساس کرد که بایستی اوهم در این عمل مبرور یعنی ساختمان آن هیکل عظیم (مشرق الاذکار) مشارکت و معاونت نماید. این مردمحترم هیچ نداشت مگر قلبی مملو از پاکی و محبت و نیتی خالص و بی‌آلایش. در حالیکه در اقطار جهان مبالغ گزاف برای ساختمان امریکا میرفت، او هم به امید اینکه هدیه‌ای به جهت بنای آن معبد جلیل برده باشد، با مساعدت خانم محترمه نتی بتین Netty Baton یک قطعه سنگ محکم سفید تهیه نمودند و تا اراضی مشرق الاذکار بردند. وقتی این عمل را خالصاً لوجه الله انجام میدادند، هرگز مقدرات عظیمه آن هدیه کوچک را به خواب هم نمی‌دیدند. هرگز نمی‌توانستند تصور کنند که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از میان جمیع احجار موجوده آن قطعه سنگ کوچک را به دست مبارک برداشته و به اصابع لطف و مکرمت تا ابد متبرکش فرموده، در مقابل نمایندگان ملل و ادیان مختلفه آنرا حجر زاویه Corner Stone آن معبد

جلیل مقرر فرماید. این است ثمره قلب پاک و نیت خالص" (حیات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۹۵)

منظور این است که حضرتش به نیت خیر و صفای باطن توجه داشتند. از قبل گفته‌اند "الاعمال بالنیات" بسیاری از فلاسفه غرب نیز اراده خیر را شرط اخلاقی بودن اعمال میدانند. اگر کسی کاری برای هوسی انجام دهد، اگر چه آن عمل ظاهراً خوب و موجه باشد، عملش خیر نیست و مورد رضای الهی نخواهد بود. آیا دلسوزی هائی که سیاستمداران غرب، در هفته های انتخابات عمومی نسبت به اطفال و نفوس مریض و علیل و فقیر و بیکار نشان می‌دهند، عملی اخلاقی است؟ و یا تنها برای آن است که با استفاده، و یا صحیح‌تر بگویم سوء استفاده، از این گروههای محروم، توجه و عنایت مردم را موقتاً به دست آورند. تا آنان را انتخاب کنند، و اکثراً وقتی از این پل گذشتند و برمسند قدرت تکیه زدند، دیگر به این محرومین هیچ محبتی ندارند. نیت خیر یعنی کاری را تنها انجام دادن و توقع هیچگونه پاداشی نداشتن. آیا مفهوم آیه کتاب مستطاب اقدس. "ان اعملوا حدودی حباً لجمالی" جز

این است که احکام و اوامر مرا به شوق بهشت و از ترس جهنم عمل مکن، برای جلب سود و رفع ضرر اطاعت مکن، تنها به خاطر جمال من که عین حقیقت من است، اطاعت کن؛ در این صورت نیت تو خیر و عمل تو اخلاقی است و گرنه تجارت است.

حضرت عبدالبهاء فرموده اند که "ابراز محبت و اظهار خدمت وقتی مفید و مقبول و لایق شئون ایمانی است که مقدس و مبرا از شائبه ریا باشد، والا اگر مقصود منظوری هم در ضمن ملحوظ شود، ولو آن مقصود و منظور هر قدر فی حد ذاته مقبول و مقدس باشد، باز هم این نیکوکاری آلوده به ریاکاری است، و فی سبیل الله محسوب نه، و چندان تأثیر در عالم وجود ندارد. مثل اینکه سطوع نور و حرارت شمس و ریزش باران رحمت الهی مشروط به هیچ شرطی نیست، و منظوری در بین نه. انسان بهائی باید مظهر این گونه رحمت های الهی باشد. مانند شمس بر کل بتابد. بر هر سر زمینی فیض خود را نثار نماید. می بینید که رحمت واسعه الهی شامل حال جمیع ممکنات است، و ابداً تبعیض نمی شناسد. اهل بها باید مظهر اینگونه رحمت باشند، نه اینکه به شرط و به

منظور نظری خوبی کنند. بلی این رحمت است که عالم وجود را تربیت میکند. این رحمت است که طبیعت را سبز و خرم می نماید. من می خواهم که شما اهل بها به چنین موهبت عظیمی نائل شوید، تا از برکت وجود شما این عالم ادنی جنت ابهی گردد اگر نظر را به ملکوت ابهی معطوف کنید و فیضان باران رحمت الهی را مشاهده نمائید که چگونه بر عاصی و مطیع یکسان نازل، آنوقت میدانید که چگونه باید آیت این رحمت الهی باشید، و در هنگام ریزش و عطا به هیچ قیدی و به هیچ شرطی قائل نشوید ولو اینکه آن قید هم لله باشد. مثلاً ملاحظه کنید هیچ نیتی و هیچ اقدامی بالاتر از نیت تبلیغ و مقدس تر از هدایت نفوس نیست. معذک اگر به کسی خوبی کنید و منظور این باشد که به این وسیله او را برابری و تبلیغ نمائید، این هم ریاست. اگر به کسی خدمتی می نمائید، این ریا را هم در دل راه ندهید، تا خدمت و ملاطفت شما حقیقتاً لله باشد. البته تأثیر آن بیشتر خواهد بود. شما هر قدر می توانید بی ریا خوبی کنید، و منتظر نتیجه هم نباشید. آن وقت است که عالم وجود از برکت همت شما آینه ملکوت ابهی گردد.

باز در بدایع الاثار است که حضرت عبدالبهاء فرموده اند "درکالیفرنیا دیدم کاردینال با تبختر و جلال جمعیتی از عقب با خود می برد. گفتم چه خبر است. گفتند کلیسایی را تازه ساخته اند، و امروز کاردینال این نمایش را به جهت فتح باب کلیسا نموده. گفتم این نمایش و روش کاردینال مثل و مانند نمایش و روش حضرت مسیح است. فرق جزئی دارد، که حضرت مسیح فتح باب سما فرمود، کاردینال فتح باب کلیسا. او جمعیت داشت، ولی براهانتش قیام داشتند. این هم جمعیت دارد، اما برعانتش قائم اند. او تاج داشت، اما از خار. این هم تاج دارد، ولی مزین به جواهر آب دار. او لباس داشت، اما از پارچه کهنه زبر و سخت. این هم لباس دارد، ولی از قماش های زربفت. زمان او ایام پر کدورت و جفا، زمان این اوقات امنیت و صفا. ماوای او صحرا و بیابان، محل این عمارتی عالی چون قصر شهبان. عرش او فراز دار بود، و آرامگاه این سریر راحت و قرار. زینت بزم او خون پیکر نازنین بود، و زیور محفل این جام و باده رنگین. لهذا این نمایش کاردینال بر طق نمایش حضرت مسیح است. نهایت جزئی تفاوت دارد. (بدایع الاثار. جلد اول ص ۳۳۸)

ادامه عندلیب شماره ۷۹

اثریکی از خوانندگان

پیام گیر شعرای ایران

در منزل بابا طاهر

بروی آتش عشقت کبابم خبر داری تو از وضع خرابم
واسه ام از راه دور پیغام مگذار جوابت میبره بالا حسابم

و بعد از شعر پیام گیر در خواب سراینده گفت:

یه عمری ژنده با حال پلشتی بدم آواره از دشتی به دشتی
تیلیفونم بدادی بعد نه قرن به قریون تو کردم یار رشتی

در منزل ناصر خسرو

گویمت با ارادت و تعظیم (۱) هست ناصر در این سرای مقیم
رفته بیرون به دیدن حجّاج "پای کرده برون ز حد گلیم"
واضحاً گوی نام و پیغامت تا به پاسخ نباشدم شک و بیم
هر زمانی که نمره میگیری "این چنین کن که دادمت تعلیم"

بعد از نصب پیام:

چو همسر من ضابط پیغام ز من خواست (۲) گفتم به خدا داشتنش بیخود و بیجاست
اصرار فزون کرد و منش نصب نمودم پیغام پیامد ز ره دور چپ و راست
دادم چو جواب تلفن های ره دور دیدم که حساب تلفن ها به هوا خاست
چون ضابط پیغام خودم نصب نمودم "گفتم ز که نالیم که از ماست که بر ماست"

در منزل پروین

ای که از مهر ز من یاد کنی (۳) به پیامی دل من شاد کنی (۴)
رفته ام تا بخرم سیرو پیاز عدس و ماش و نخ و سوزن باز
گفتگوهاشان گر شیرین است باز گفتن هنر پروین است
دلم از مهر نمودی بی تاب آمدم، میدهمت زود جواب

در منزل حافظ

سپاکنان حرم سرو عفاف (۵) هی بیستند و را باده به ناف
 با چنین حال که دارد حافظ از جواب تلفن هست معاف
 میدهد بعد به پیغام جواب تا که بیرون شود از زیر لحاف

نمره دیر خراب آباد است آدم این خانه به حافظ دادست (۶)
 گر چه فردوس برین منزل داشت لیک او بی تلفن مشکل داشت
 حال رفته به خرابات مغان تا که فارغ شود از کار جهان
 چون بیاید و پیامت شنود مطمئن باش جوابت بدهد

توضیحات:

۱- استقبال از قصیده معروف ناصر خسرو بمطلع:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای کریم

۲- استقبال از شعر معروف عقاب ناصر خسرو بمطلع:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست بهر طلب طعمه پروبال بیاراست

۳- استقبال از وزن شعری که پروین برای سنگ مزارش سرود بمطلع:

آنکه خاک سیهش بالین است اختر چرخ ادب پروین است

۴- اشاره به مناظرات پروین:

گفتگوی سیرو پیاز

سیریک روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چقدر بد بوئی
 عدس و ماش

عدسی وقت پختن از ماشی روی پیچید و گفت این چه کسی است

نخ و سوزن

در دست بانوئی به نخ گفت سوزنی هر جا که میرویم تو با ما چه میکنی

۵- اشاره به غزل معروف حافظ با شروع "دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند" و یا بیت

ساکنان حرم سرو عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند

۶- اشاره به بیت حافظ

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این بیت خراب آبادم

موفقیت در تبلیغ

نویسنده: ناتان رונشتاین

ترجمه صادق مهربان

جوان باریک اندامی که شلوار قیر آلودی از پوست گاو میش به تن داشت در زیر آفتاب سوزان تابستان نیو مکزیکو (۱) در کنار یک جاده اصلی ایستاده بود تا از رانندگان وسائط نقلیه ای که به سوی مغرب در حرکت بودند با علامت دست جایی برای سوار شدن تقاضا کند. گر چه در ظاهر مانند گاو چرانان (۲) به نظر میامد ولی هرگز گله گاوی را جمع آوری نکرده و یا یک اسب وحشی را رام نکرده بود و یکدفعه که سعی کرده بود به چنین کاری دست بزند به سختی شکست خورده بود.

مقصودی در این سفر معلوم نبود و واقعاً نمیدانست به کجا میرود. قدر مسلم آن بود که میخواست حتی الامکان از ماساچوست (۳) منزل خانوادگی خود که در شرق واقع شده بود هر چه بیشتر دور شود و گذشته را بدست فراموشی بسپارد.

پدرش دست به خودکشی زده بود و این موضوع وی را وچار ترس و وحشت کرده بود. ناچار بود در جستجوی واقعیتی تازه، پاک و بی آلایش از این محل بگریزد و راه جدیدی در مکانی دیگر برای ادامه زندگانی پیدا کند.

مکانی که در آن محبت، مهربانی و شفقت جزء امور عادی و معمولی شناخته شود و مردم واقعاً به یکدیگر با نظر احترام نگریسته خدمت به دیگران برای آنها سرور انگیز و لذت بخش باشد. در عمق ضمیر خود احساس میکرد که چنین وجود دارد زیرا کم و بیش آثار و نشانه هایی از زیباییهای غیر قابل تصور که ساخته و پرداخته قدرت الهی بود مشاهده کرده بود و آرزو داشت که بتواند در چنین مکانی زیست نماید. او فقط نوزده دلار در جیب داشت و مدتها بود که نتوانسته بود خود را شستشو دهد و یا لباس خود را عوض کند. وضع فعلی او به هیچ وجه با ناز و نعمتی که در منزل آبرومند خانوادگی در نیو انگلند (۴) با آن پرورش یافته بود قابل مقایسه نبود. تصمیم داشت چیزی را که در جستجویش بود به هر ترتیب شده به دست آورد. این تصمیم از زمانی که جوانتر بود در اعمال و اطوارش نمایان گردید. در چهارده سالگی گرد کشیش ها و روحانیون شهرمیرفت

که شاید آنان وی را بسوی هدف و محلی که دلخواشش بود راهنمایی کنند. محلی که در آنجا انسان بتواند آرامش روانی بدست آورد و مردم با یکدیگر مانند اعضاء یک خانواده پر محبت سلوک و رفتار نمایند ولی آنان نتوانسته بودند بوی ارائه طریق نمایند.

اتومبیل ها یکی پس از دیگری غرّش کنان از مقابل وی به طرف مغرب که ممکن بود "ارض موعود" یا مکان مورد نظر او در آنجا باشد در حرکت بودند. در این وقت اتومبیلی که به نظرش آشنا مینمود در مقابل وی توقف کرد و ملاحظه نمود که راننده ماشین جز برادرش کس دیگری نیست. با خود اندیشید که به چه منظور برادرش به سوی مغرب میرود مگر او در نظر نداشت که نیو مکزیکو را ترک کرده به محلی در شرق نقل مکان نماید؟ با وجودی که میل نداشت با هیچکدام از آشنایان قبلی خود علی الخصوص برادرش که در رقابت با او شکست خورده بود تماس بگیرد ولی سوار ماشین شد. برادرش از او بزرگتر بود و به

نظر میرسید جواب کلیه سؤالات او را در اختیار دارد. علاوه بر آن احساس میکرد که برادرش فرزند محبوب و سوگلی والدین آنها بوده و از این مسئله بسیار رنج میبرد. به علاوه اتومبیلی را که برادرش از آن استفاده میکرد در اصل ما یملک او محسوب میشد و از پدرش به وی ارث رسیده بود ولی به او گفته بودند که نمیتواند در حال حاضر آنرا تصاحب کند زیرا به قدر کافی احساس مسئولیت نمیکند. این موضوع هم بر سایر ناراحتی های وی افزوده شده بود. تا مقصد برادرش سانتافه (۵) که برای انجام بعضی کارهای اداری در کالجی که تحصیل میکرد به آنجا میرفت چندان مسافتی نبود و پس از آن به شهر و منزل مراجعت مینمود همان جایی که جوان مسافر ما از آن گریزان بود ولی مانعی نمیدید که برادرش را همراهی کند و در هر جا که به نظرش جالب میآمد میتوانست از اتومبیل پیاده شود و برادرش را ترک نماید.

اتومبیل براه خود که به نظر مستقیم و مسطح و تمام نشدنی میرسید ادامه میداد و مسافر جوان بی توجه به مزارع گندم اطراف جاده بر صفحه خیال نقشه ارض موعود را ترسیم میکرد و

احساسات خود را بر صفحه ای کاغذ یادداشت مینمود. وقتی برادرش از او سؤال کرد چه مینویسد طرح مختصری از دنیائی را که دوست داشت در آن زندگانی کند برای وی توضیح داد و پس از چند لحظه اضافه کرد در نظر دارد اقدام به تأسیس نهضتی نماید و به تشکیل جامعه ای که در آن مقام و شأن انسان در دنیای متغیر محفوظ بماند دست بزند و از برادرش خواست که نامی برای این چنین نهضتی پیشنهاد کند و به نظر برادرش نامی مناسب تر از "امر بهائی" برای چنین تأسیسی وجود نداشت.

یکسال قبل نیز برادرش در منزل یک زوج بهائی ذکری از امر بهائی به میان آورده بود ولی او آن شب توجهی به گفته های وی نکرده بود زیرا اصولاً از قبول آنچه که مورد علاقه برادرش بود امتناع داشت. میخواست فردی مستقل باشد و شخصاً از تحرّی روحانی خود منتفع و بهره مند گردد. اکنون یکسال از آن موقع گذشته بود و او و برادرش در اتومبیل تنها بودند. به نظر میرسید به علل نامعلومی اینک که متجاوز از سه هزار کیلومتر از موطن اصلی خود دور شده برای وی راحت تر است که به سخنان

برادرش گوش فرا دهد و به پیام حضرت بهاءالله توجه لازم مبذول دارد. این پیام نه تنها با آنچه که در روی صفحه کاغذ یادداشت کرده بود مطابقت داشت بلکه از حدود خیال و تصوّر وی بسی فرا تر میرفت. این مفاهیم عالی و گرانبه از عقل سلیم حکایت میکرد و برای دنیای حال و آینده راه و رسم صمیمی ارائه مینمود. هر چه بیشتر به این سخنان توجه میکرد رضایت درونی بیشتری حاصل مینمود تا حقیقت امر بر وی روشن گردید. مانند تشنه ای که در بیابانی به چشمه آب گوارائی برخورد کند نمیدانست چگونه عطش خویش را فرو نشاند. وقت در نظرش بی ارزش شده بود و جهت حرکت اتومبیل چه به طرف شرق و چه غرب برای او تفاوتی نمیکرد زیرا سفر روحانی خود را آغاز کرده بود. مرغ روح قحطی زده و رنجیده اش در فضای روحانی "ارض موعود" سرزمینی که مدتها در جستجویش بود به پرواز در آمده بود.

به محض ورود به شهر میسوری (۶) ایمان خود را به حضرت بهاءالله علناً ابراز نمود و در ظلّ امر مبارک وارد شد و به جامعه بهائی ملحق گردید.

برادرش از نزدیکترین اطاقدک تلفن با دفتر محفل روحانی ملی در ویلمت (۷) تماس گرفت و جوان مسافر کشف روحانی خویش را باطلاع بانویی که در طرف دیگر مشتاقانه به سخنان وی گوش میداد رسانید و با برادر خود به حرکت به سوی مشرق که از آن گریزان بود ادامه داد گر چه ظاهراً بسوی خانه پدری خود میرفت ولی حقیقت منزل و مأوی حقیقی خود را در کشف ظهور حضرت بهاءالله پیدا کرده بود. از اینکه به محل نشو و نمای خود مراجعت میکرد ناراحت بود ولی دیگر با نظر نفرت و انزجار بآن محل نمی نگریست و به عبارت دیگر مانند یک کاشف مظفر و پیروز به موطن خود بر میگشت. وی موفق به کشف حقیقی شده بود که تا آنجا که به خاطر میآورد سالهایی متمادی از توجه به آن غفلت کرده بود و اکنون که "ارض موعود" خویش را باز یافته بود می بایست زندگانی خود را با آنچه را که وضع جدید ایجاب مینمود وفق دهد. در آغاز امر این کار چندان مشکل به نظر نمیرسید. شرکت در مدرسه بهائی گرین ایکر (۸) و گذراندن شش هفته در آن محیط سرشار از روحانیت مشکل وی را حل کرد.

در آنجا بود که هر چه بیشتر باهمیت اکتشاف روحانی خویش یعنی وصول به سرزمینی موعود واقف گردید و متوجه شد چه عواملی ما را مدد و یاری میدهد تا خود را بهتر شناخته هدف از زندگی را بهتر درکت نمائیم و الهام میبخشید چگونه بآن هدف نائل گردیم.

این جوان خود را در بحر کلمات خلاقه الهی غوطه ور ساخت و به مطالعه مکرر آثار امری از قبیل کتاب مستطاب ایقان، رساله ابن ذئب، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله و جزوه دعا و مناجات پرداخت و با چند دلاری که در جیب داشت این کتب را خریداری نمود و آنها را در طول سفر روحانی خود به سرزمین موعود راهبر و راهنمای خود گردانید. نام نویسی در کالج کاری منطقی به نظر میرسید و ماروی با کمال میل و رضا شهریه کالج فرزندش را پرداخت نمود. مشارالیه با وجودی که هنوز در ظل امر مبارک در نیامده بود ولی اتخاذ این تصمیم از طرف پسرش دال بر این بود که حقیقتی را که فرزندانش بآن گرویده اند قادر است رسم و راه زندگی بهتری به مردم بیاموزد.

جوان تازه تصدیق با همان شلوار پوست گاو میش و پیراهنی که گاو چرانان به تن میکنند و جوراب و پوتین مخصوص که در انتظار عجیب و غریب میآمد وارد محوطه کالج که در دهکده آرام و بی سر و صدایی در ورمونت (۹) واقع شده بود گردید. نامبرده هنوز خود را کاملاً عوض نکرده بود و فکر نمیکرد که پوشیدن لباسی که در آن احساس راحتی بیشتری میکرد در طرز فکر مردم نسبت به وی تأثیر داشته باشد. شاید اگر متوجه شده بود مردم وقتی او را با این لباس در محل کالج مشاهده کنند درباره وی چگونه قضاوت مینمایند نوع دیگری لباس میپوشید زیرا در نظر داشت خود را در جریان زندگی معمولی سایر مردم قرار دهد. اصولاً از اوان کودکی تا کنون هر گاه اراده کرده بود در زمره گروه یا جرگه ای وارد شود دست رد به سینه اش خورده بود. شاید روح آزادی طلب وی بود که او را در خارج مرز زندگی سایرین قرار میداد. گر چه این استدلال نیز برای کسی که میل داشت مانند دیگران با او رفتار شود چندان تسلی بخش نبود ولی در حال حاضر به حقیقتی پی برده بود که رنج ناشی از این محرومیت را کاهش میداد و آن

غور و تعمق در معانی کلمات خلاقه الاهیه بود و با آنکه هنوز کاملاً پی به مفهوم واقعی آن کلمات نبرده بود ولی برای شخصی مریض چیزی که اهمیت دارد تأثیر دارو در معالجه مرض اوست نه نام و عنوان دارو. در اثر مطالعه روزانه و تفکر در آثار و کتب بهائی که در اختیار داشت درعی روحانی سراسر وجودش را پوشانده بود و او را از سهام اهانت و مسخره اطرافیان محافظت مینمود. به تدریج وجودش مانند مغناطیس جاذب نفوس گردید و شرکت کنندگان در کالج از هر طبقه و مسلکی به سوی او جلب گردیدند. فی الواقع در عرض چند هفته بدون اینکه به خود زحمت بدهد شهرت و محبوبیت فوق العاده ای در کالج بدست آورد. بسیاری از دانشجویان که برسوم و آداب متداول پایبند بودند و آرزو داشتند پزشکی یا حقوقدان شوند و گروهی دیگر که در حاشیه مرزی تمدن امروزی قرار گرفته و با بلند کردن موهای سر خود نظم قراردادی رایج زمان را به بازی میگرفتند با وی مأنوس و مألوف گشتند و جوان مانند پل رابطی بین این دو گروه قرار گرفته بود و اعضاء یک گروه بدون حضور او از تماس با گروه دیگر باو امتناع داشتند. به خوابگاه وی با وجودی که هیچ نشانه ای از البسه ایرانی یا زبان فارسی در آن دیده نمیشد و شلوار پوست گاو میش نیز رابطه ای بین او و کشور ایران ایجاد نمیکرد نام (کاخ ایرانی) داده بودند. تنها چیزی که در خوابگاه وی شباهت ایرانی داشت اسم و عنوان بعضی کتب بود که برای دانشجویان معاشر با او اثر سحر آمیز و جادویی داشت. این موضوع نیز مبرهن و واضح بود که عنوانی که به خوابگاه وی داده شده بود از احترام و قدر شناسی آنان حکایت میکرد و بر خلاف سایر ساختمانهای محوطه کالج در این خوابگاه می توانستند به خود شناسی بپردازند و آرامش درونی، رضایت خاطر- شادی و سرور قلبی بدست آورند. بسیاری از دانشجویان در تمام مدت به اطاق وی رفت و آمد داشتند و جوان بهائی با صدای بلند عباراتی از کتاب مستطاب ایقان برای آنان تلاوت میکرد و روح آنها را نوازش داده صیقل میزد. گر چه درک معانی عبارات مشکل بود ولی اثر جادویی داشت و بسیار زیبا و جالب به نظر میرسید و این کیفیت آنها را به

سوی عالمی ماوراء ناراحتی ها، تردیدها، و آرام باطنی میکشایند. استماع آیات الهی برای عده ای از دانشجویان یک نوع فراقت خاطر و سرگرمی شده بود و جوان بهائی کمتر فرصت می یافت به کار تحصیلی خود بپردازد ولی این ناراحتی با اقبال جوانانی که تقاضای تسجیل میکردند کاملاً جبران پذیر میگردد زیرا به طور مرتب بعضی از دانشجویان اقبال خود را اعلان میکردند و در ظلّ خیمه یکرنگ الهی وارد میشدند حتی یکی از آنها که سوداگر مواد مخدره در کالج بود موجودی حشیش خود را در دستشویی کالج خالی کرد و کارت تسجیل را امضاء نمود. بدین منوال روز بروز بر محبوبیت جوان بهائی افزوده میگردد علی الخصوص دختران دانشجو به معاشرت با وی علاقه فراوان نشان میدادند علت آن نیز خیلی واضح بود زیرا هیچ یک از دانشجویان که با دوست دختر خود در جنگل گردش میکردند برای آنها با صدای بلند لوح احمد تلاوت نمیکردند و این کار اختصاص به جوان بهائی داشت. شاید در ابتدا برای آنها خیلی غیر عادی و تعجب آور تلقی میگردد ولی این مسئله موجب ترک

به یاد شهدای شهر عشق

دلیله ثابت (طیبی)

(در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور کرد و ترا در فراش غفلت
خفته یافت بر حال تو گریست و بازگشت)

پروردگارا آیا خواهد آمد روزی که نسیم عنایت تو خفتگان فراش غفلت را
بیدار و در تکاپوی دیار یار ببیند؟ در این برهه زمان در سحرگاهان نسیم عنایت
سبحان چون بر جانبازان راه جانان گذر کرده امید که خندان بازگشته که دیار
جانان از دم عاشقان زینت یافته بود.

نسیم عنایت

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| چون در سحر نسیم عنایت مرور کرد | بر خفتگان غرقه به خون چون عبور کرد |
| شد نفعه ای دمید بصور و صلا نمود | خیزید عاشقان که قیامت ظهور کرد |
| زینت گرفت از دم عشاق این دیار | جام بلا بدور فتاده است بی شمار |
| ای موج خون به ساحل هستی گهر یبار | وی خضر عشق آب حیات از خطر یبار |
| کین عاشقان که در پی معشوق رفته اند | وین طالبان که در پی مطلوب گشته اند |
| اغیار را نهاده و در جستجوی یار | رفتند عاشقانه و کردند جان نثار |
| این فارسان سمند وفا را چو تاختند | از بهر تیر ظلم سپر سینه ساختند |
| روی از جهان و جیفه دنیا چو تافتند | جان عاشقانه در ره جانانه باختند |
| سیمرغ سان بقاف وفا همسفر شدند | زین فلک روان به سوی جهان دگر شدند |
| چون پشت پا بشهر و دیار عدم زدند | برداشته قدم به جهان قدم زدند |
| همچون همای قدس شکستند این قفس | تا در هوای قرب برآزند یک نفس |
| در نغمه های بلبل قدسی است این شعار | در روضه دلت تو بجز عشق گل مکار |

گو بازمانده را که چرا در دلش غم است
ذکرش طیب جملة غمهای عالم است

دوستی آنها با جوان نگرید بدیهی
است بجای ابراز احساسات
غریزی نغمات روح پرور
روحانی در گوش جانسان زمزمه
میشد.

یک خانواده بهائی در شهر که
بیت تبلیغی و کلاسهای ازدیاد
معلومات امری مرتباً در منزلشان
تشکیل میشد به زودی دریافتند که
دانشجوی کالج برادر روحانی
جدید آنها میتواند به خدمات تبلیغی
غیر منتظره ای دست بزند و در
این راه به کمک و معاونت وی
شتافتند. در یکی از جلسات تبلیغی
نامبرده به اتفاق پنج نفر تازه
تصدیق ولی با یک عدد کارت
تسجیلی که تعداد پنج امضاء روی
آن دیده میشد وارد منزل این
خانواده گردید.

در عرض سال تحصیلی تعداد
بیست و سه دانشجو به شرف
ایمان فائز گردیدند که اغلب آنها
در ظل امر مبارک ثابت و
استوارند و در نقاط مختلف دنیا به
سر میبرند و بعضی از آنان در
اهداف مهاجرتی ساکن گریده ■
زیر نویس:

- | | |
|----------------|---------------|
| ۱- New Mexico | ۶- Missourre |
| ۲- Coubays | ۷- Wilmette |
| ۳- Massachuset | ۸- Green acre |
| ۴- New England | ۹- vermont |
| ۵- Santa fe | |

گرسنگی و اشتها

قل یا قوم لا تأكلوا الا بعد الجوع حضرت بهاء الله (لوح طب)

بگو ای قوم نخورید مگر بعد از گرسنگی

لغت جوع (۱) به معنی گرسنگی است بنابراین معنی آیه مبارکه کاملاً واضح و روشن میباشد که تا موقعی که گرسنه نشده اید و احساس گرسنگی به شما دست نداده است غذا نخورید.

گرسنگی عبارت از احتیاج بدن به غذا است و این احساس به انسان خبر میدهد که غذای قبلی هضم و از معده خارج شده است و بدن احتیاج به انرژی دارد و آماده پذیرش غذا میباشد. باید گفت که اشتها کاملاً با گرسنگی متفاوت بوده و آن تمایل به مواد غذایی است زیرا انسان هنگامی که گرسنه است حتی غذائی را که دوست ندارد نیز تناول میکند ولی بعد از سیری کامل هنوز برای غذائی دیگر اشتها خواهد داشت و این یکی از ضعف های بشر است. مثلاً بسیار دیده شده که شخص غذای خود را به طور کامل تناول کرده و بعد اشتهاى شدید برای شیرینی و یا بستنی دارد. این قانون مهم سلامتی در طب یونانی و اسلامی نیز وجود دارد که حضرت بهاء الله آنرا در لوح طب تأیید فرموده اند. از حضرت محمد حدیثی در دست است که میفرمایند:

(۲) غذا بخورید هنگامی که گرسنه هستید و دست از غذا بکشید وقتی که هنوز اشتها به غذا دارید و حضرت امیر میفرمایند که آیه ۳۱ سوره اعراف شامل کلیه قوانین طب میباشد: "وكلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین" (بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید زیرا خداوند دوست نمیدارد اسراف کنندگان را) برای درک بهتر این مطلب فیزیولوژی دستگاه گوارش را مورد مطالعه قرار میدهیم:

معده کیسه ایست که در طرف چپ شکم قرار گرفته و غذا را پس از جویدن از لوله مری تحویل میگیرد، غذا در معده با اسید و آنزیم های مختلف آغشته شده و پس از یک سری عملیات مکانیکی و شیمیائی به ذرات ریز شکسته شده و به روده کوچک منتقل میشود و در آنجا مواد مغذی از راه خمل های روده جذب شده و فضولات آن وارد روده بزرگ میشود. احساس گرسنگی هنگامی دست میدهد که معده خالی شده و غذای هضم شده روده کوچک را تحریک

میکند که باعث ترشح هورمونی میگردد که احساس گرسنگی به شخص دست میدهد. گرسنگی یک پدیده طبیعی و امری غریزی است اگر در غذا خوردن حیوانات دقت کنید هنگامی که گرسنه میشوند به دنبال شکار میروند و چون طعمه خود را بیابند و سیر شوند بقیه طعمه را برای حیوانات دیگر گذاشته و خود در گوشه ای به خواب میروند. ولی متأسفانه انسان که غریزه طبیعی خود را از دست داده است تنها حیوانی است در طبیعت که حتی بعد از سیر شدن نیز دست از غذا نمیکشد و میتوان گفت که انسان این قرن با چشم غذا میخورد و هر چه را میبیند و میلش میکشد میخورد. تحقیقات علمی ثابت کرده است که منشأ اکثر بیماریها پر خوری و مخلوط کردن غذاهای متضاد با هم میباشد زیرا معده را پر از غذا کردن باعث هضم ناقص، تأخیر در هضم، ورم معده و روده و از بین بردن انرژی بدن و بسیاری از بیماریهای دیگر میشود. برای هضم درست باید اقلأ یک سوم

معه خالی باشد تا این عضو مهم بتواند غذا را مخلوط کرده و هضم کند. میدانید که معده درست زیر قلب قرار گرفته است و در هنگام پر خوری مانند یک بادکنک به طرف بالا رفته و روی قلب فشار میآورد و جایی برای تطیدن قلب نمیگذارد. حتماً تجربه کرده اید هنگامیکه غذا زیاد میخورید حتی نفس کشیدن نیز مشکل میشود. چه مقدار از ناراحتی های قلبی و سکتته های قلبی که فقط به علت پر خوری است و شاهد آن هم شبهای کریسمس و سال نو مسیحی است که بیمارستان ها پر از افرادی میباشد که به علت زیاد غذا خوردن به سکتته قلبی و یا به حالتی نظیر آن دچار شده اند. غذا برای هضم مدتی بین یک تا پنج ساعت در معده میماند البته اگر غذا چرب و سنگین باشد این مدت زمان بیشتر میشود. هنگامی که معده از غذای قبلی خالی نشده احساس گرسنگی وجود ندارد و اگر غذای جدیدی وارد معده شود با غذای نیمه هضم شده قبلی مخلوط شده و باعث میشود که غذای قبلی را تا زمانی که این غذای جدید هضم نشده در معده نگهدارد و غذا گندیده و تخمیر میشود و تولید گاز و درد معده و ترشی معده میکند که معمولاً آنرا با داروهای ضد اسید خنثی میکنیم و به زور وارد روده

کوچک مینمائیم که البته غذای گندیده قابل جذب در روده نیست زیرا تبدیل به مواد سمی شده و برای بدن خطرناک است. البته این مواد سمی کم کم جذب خون شده و انسان را مسموم میسازد و باعث امراض گوناگونی نظیر سر درد، میگرن، یبوست، بیماریهای پوستی، پیری زودرس و بالاخره سرطان میشود. سیستم هضم را میتوان به لوله ای تشبیه کرد که از یک سر آن مواد غذایی وارد شده و فضولات از طرف دیگر خارج میشود و پر کردن این لوله باعث فرسوده شدن و از بین رفتن دستگاه هضم میشود. حضرت محمد میفرماید (۳): "معده خانه امراض است و کم غذا خوردن و امساک در غذا بهترین دارو است" بالاترین حد انرژی که در بدن مصرف میشود صرف هضم غذا میشود. پس از غذا، خون زیادی به طرف معده و دستگاه هضم میرود و خون کمتری به اعضا دیگر بدن میرسد. حتماً تجربه کرده اید هنگامیکه معده پر میشود انسان میخواهد بخوابد و حتی قدرت تفکر و تصمیم گیری نیز ضعیف میشود زیرا مغز نیز خون کمتری دریافت میکند. بنابراین کم غذا خوردن و امساک در آن باعث درمان بسیاری از بیماریها میباشد زیرا انرژی زیادی که برای هضم

غذا مصرف میشود برای درمان بکار خواهد رفت و بدن انسان به طور غریزی میخواهد این کار را انجام دهد و در هنگام بیماری انسان اشتها ندارد و بدن نمیخواهد چیزی قبول کند زیرا میخواهد به کار مهمتری که تعمیر و درمان است پردازد.

این آیه لوح طب نسخه سلامتی و دفع امراض میباشد و اگر انسان به اندازه احتیاج بدن غذا بخورد اعضا فرسوده نشده و سالم خواهند ماند.

دکتر یونس خان افروخته در کتاب خاطرات نه ساله عکا ترتیب غذا خوردن حضرت عبدالبهاء را چنین شرح میدهند: (۴۱۶) "... زیرا هیکل مبارک در شبانه روز یک وعده بیشتر غذا میل نمیفرمودند و در ایام صیام نهار روز به افطار شام مبدل میگشت" امساک در غذا بدن را سالم نگاه داشته و بسیاری از امراض را از بین میبرد. زندگی حضرت عبدالبهاء باید سرمشقی برای همه احباء باشد. دکتر یونس خان افروخته در کتاب خاطرات نه ساله باین نکته اشاره میکنند (ص ۳۶۲)

"... تقلیل غذا و تغییر مائده در مواقع لازمه معمول بود مثلاً اکتفا به نان و پنیر یا نان و زیتون یا نان خالی در بعضی مواقع متداول بود گاهی فقط مقدار خیلی حکیمانه کباب برای خود

خبر جالب

از مرکز اخبار جهانی بهائی (Bahai World News Service)

کمپانی سرشناسی در ایتالیا باشد، بلکه نویسنده چندین کتاب معروف در همین زمینه نیز هست. این برنامه از آنجا آغاز شد که در سال ۱۹۹۰

بنا به خواش رئیس بخش اقتصاد و بازرگانی دانشگاه، آقای رویاتی تدریس یک روزه ای راجع به این مبحث تشکیل دادند. مدیر دپارتمنت که خود در این جلسه شرکت داشته به زودی به اهمیت این مباحث پی برده و تشکیل این کلاسها را به صورت دائمی ادامه داده است. تدریس این رشته همچنان ادامه داشت تا امسال که به طور رسمی در کادر درسی دانشگاه در آمد. ناگفته نماند که دانشگاه باری با داشتن پنجاه هزار دانشجو و دو هزار و دویست نفر استاد دومین دانشگاه بزرگ ایتالیا می باشد.

باری- ایتالیا- ۴ دسامبر ۲۰۰۲- برقراری دائمی تدریس رشته "اقتصاد اخلاقی" در دانشگاه باری:

رؤسا و استادان دانشگاه باری برای اولین بار تحصیل دروس اقتصادی مبنی بر موازین اخلاقی بهائی را در دانشگاه تصویب کردند. این دروس با نام "اخلاقیات و اقتصاد: پیش به سوی نظم نو جهانی" در طی ده سمینار عرضه میشود. تمرکز خاص این رشته مباحث اساسی در دیانت بهائی چون لزوم شور و مشورت، عدالت اجتماعی و اخلاقیات، برابری، تحصیل همگانی، و هماهنگی علم و دین است. هیئت مدیره دانشگاه آقای رویاتی را که از بهائیان سرشناس در رشته بازرگانی است برای تدریس این رشته برگزیده اند. آقای رویاتی نه تنها مدیر عامل

تجویز میفرمودند و دلیل آنرا در سر سفره بیان میفرمودند.

متأسفانه مردم آمریکا و اروپا به پر خوری عادت کرده اند و اگر به حد اعتدال غذا بخورند و اسراف نکنند از غذای اضافی آنها مردم کشورهای فقیر میتوانند سیر شوند و گرسنگی از دنیا رخت برخواهد بست و این دستور غیر از آنکه سلامتی انسان را تضمین میکند اثرات اقتصادی و روحانی نیز در بردارد.

آمار نشان میدهد که ۱۵ درصد جمعیت عالم در کشورهای پر درآمد زندگی میکنند و ۵۶ درصد کل مصارف دنیا را به خود اختصاص داده اند در حالیکه ۴۰ درصد جمعیت که در ممالک در حال رشد زیست میکنند فقط ۱۱ درصد مصارف جهانی را در دسترس دارند.

با یک حساب ساده متوجه میشویم که هر شخص در کشورهای پیشرفته دنیا معادل ۱۶ برابر شخصی که در کشورهای در حال رشد زندگی میکنند غذا و پوشاک و بقیه مواد را مصرف میکند.

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع میفرمایند: (۵)

"الیوم احبای الهی باید به هیچ وجه بر خود سخت نگیرند در صورت امکان باغذیه لطیفه متنعّم شوند و در

منابع مورد استفاده:

- ۱_ فرهنگ المنجد
- ۲_ کتاب الشفاء یاطب النبوی، ابن قیم الجوزیه Pearl Publishing House(1994)
- ۳_ همان کتاب
- ۴_ امر و خلق جلد ۳ و ۴ ص ۹

کل احوال به حد اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد احب است عندالله ولكن جهد نموده که آن واحد از اغذیه لطیفه باشد علی قدر وسع و باید الوالغناء فقرا را فراموش ننمایند چه فقرا امانت الله اند بین عباد" ■

لحظه هایی حسّاس برای تبلیغ

دکتر مهندس سیمین شیبانی (شکوهی)

جهان و جهانیان در سالروز مرگ دلخراش قربانیان "ورلد ترید سنتر" (World Trade Center) در نیویورک (امریکا) به تلخی گریستند. فاجعه برنامه ریزی شده تصادم دو هواپیمای ربوده شده به دو ساختمان بسیار بلندی که سمبول شهر نیویورک بود و مرکز بسیاری از فعالیتهای تجاری، اقتصادی و حقوقی امریکا، دنیا را به لرزه در آورد. این مصیبت اسف انگیز که به مرگ چند هزار نفر منجر شد، خانواده های بسیاری را برای همیشه به ماتم نشاند. جمع کثیری از این قربانیان نگون بخت جوانان تازه فارغ التحصیل شده از دانشگاه های معتبر امریکا بودند. این واقعه جانگداز، حادثه ای دردناک بود که نه اولین و نه آخرین فاجعه دهشتناک در این سیاره خاکی بوده و هست و نه خواهد بود. هر روز بی سر و صدا در گوشه و کنار جهان مردم بسیاری به خاک و خون کشیده میشوند که در سکوت و گمنامی حتی آوازه رنج و درد بازماندگان آنان در آئینه وسایل ارتباط جمعی منعکس نمی شود تا مثل قربانیان نیویورک همه در سوگ آنان به عزا نشینند. سالروز مرگ قربانیان حادثه "ورلد ترید سنتر" بود. از دانشگاه با دوستی

دانشمند به جلسه یادبود دو تن از آنان می رفتیم. در کنار دروازه اصلی دانشگاه گروهی گرد آمده بودند. وقتی اندکی جلوتر رفتیم نگاهمان به تابلوی سیاه رنگی افتاد که عکس های جوانان فارغ التحصیل از آن دانشگاه که قربانی آن فاجعه شده بودند را در سینه می فشرد. از لبخندی که چهره آن جوانان را چون نو گلی در بهاران شکفته کرده بود آذرخش حسرت و حیرت برمی خاست که چون خنجری زهر آلود بر قلب ها می نشست. با اندوهی عمیق در سکوت به چهره های خندان و پر از امید آنان که سال ها در کسب علم و دانش رنج برده بودند و با استعداد و هوش فراوان، اقبال یافتن شغل مهمی را در نیویورک بدست آورده بودند می نگرستیم. روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ میلادی بود و سالروز آن مصیبت دردناک. صدای رادیو از بلندگوهای اطراف دانشگاه در همه جا پخش میشد و شیون مادران داغدار و ناله پدران رنجور از آن به گوش می رسید. این گریه ها، فغان ها و فریادها خاطره صحنه های حادثه شوم سال گذشته را در یادها زنده میکرد که چگونه در آن توفان ویرانگر، در لهیب آتش و موج

مرگ، اهریمن ظلمت بار دگر بر نور انسانیت چیرگی یافته بود. دوست عزیز و همراه من استاد گرانقدری بود که برخی از این قربانیان جوان را که شاگردان او بودند به خوبی به یاد می آورد. او از میان اوراق دفتر خاطراتی که از هوش سرشار و سخت کوشی آنان برای من نقل می کرد و با دریغ و درد می گفت: "آنها می توانستند مغزهای متفکری برای پیشرفت دنیا به سوی آینده ای بهتر باشند و خدمات برجسته ای به عالم انسانیت نمایند."

آن استاد دردمند در دریای افکار حزینش دست و پا می زد و چون غریق به دنبال تخته پاره ای بود که او را برای رسیدن به ساحل امن یاری دهد. بدین سبب مرتب از من می پرسید: "چرا ... چرا ... چرا ...؟"

در این حال و هوا به محلّ جلسه یادبودی رسیدیم که یکی از همکارانمان در فقدان دو پسر نوجوانش بر پا کرده بود. هر دو پسر، فارغ التحصیل دانشکده M.I.T که از معتبرترین و معروفترین دانشکده های امریکا بلکه جهان است، بودند. یکی از آنها تازه با دختری از

هم دوره های خود پیوند زناشویی بسته بود که حاصل آن طفل خردسالی بود که بی خبر از همه جا و همه چیز با بهت و حیرت به اطراف می نگریست. براستی قلم از شرح چنین وقایعی ناتوان و واژه ها در بیان آن گنگ و نارسا هستند. تجسم سیمای در هم فشرده آن نوعروس بی نوا، شرح حالت و چگونگی وضع پدر و مادری که حاصل رنجها و مرارت های سالیان دراز عمرشان در پرورش نورچشمانشان ناگهان و بی دلیل بر باد رفته بود، آنان که بی فغان اما سوگوار و سیه جامه بی صدا می گریستند، شرکت کنندگان در آن مراسم که همه سرها را در گریبان فرو برده و نفس ها را در سینه های دردمند حبس کرده بودند و انعکاس تصویر استاد گرانقدری که در سوگ شاگردانش تنها می پرسید: چرا ... و چرا؟ هرگز در آینه واژه ها امکان پذیر نیست. من خاموش و اندوهناک به فکر فرو رفته بودم و به دنبال یافتن جوابی برای پرسش دائم دوست خود می گشتم که چرا و چرا و چرایش چون چکشی دردناک مرتب بر ذهن و مغز و اندیشه ام فرود می آمد.

می دیدم که در درازنای تاریخ قهر و ظلم و ستم جباران بیداد کرده و آتش به خرمن هستی انسان ها زده است. دردمندان دوران ها گاه در برابر طوفان ظلم و ستم بی فغان و خروش مانده و گاه از تازیانه های خشم و عدوان به جان آمده و با کوردلی دست به تلافی زده و طوفان های ویرانگری از مرگ و آتش و خون به راه انداخته اند. ولی در میان آن هنگامه خون و آتش از سویی و یا یخبندان دل و جان و اندیشه از سوی دیگر همیشه انسان های درمانده در آرزوی فریادرسی بوده اند تا دنیا را از آن همه بیداد نجات دهد و بشر درمانده را به چمنزاران خرم صلح و دوستی و آشتی رساند. در یافتن این پاسخ اندکی آتش التهاب درونم فرو نشست اما سکوت و حرمت جلسه به من مجالی نمی داد تا بتوانم پاسخی به سؤال مکرر دوستم دهم. با مهربانی و فروتنی دستی به شانه اش گذاشتم و نجوا کنان در گوشش گفتم اگر به راستی در پی جوابی برای این معمای لاینحل خود می گردی و پاسخی برای این چراها می جویی ترا دعوت می کنم تا پس از پایان مراسم در رستوران کوچک مجاور با هم قهوه ای بنوشیم و به سخنان من گوش فرا دهی. او در آن دریای پر آشوب و غوغای روحی که امواج واقعیت های تلخ و سیاه زمانه هر لحظه او را به سوی ساحلی ناپیدا می کشاند با ناباوری به من لبخند زد و سر را به علامت قبول پیشنهاد من چند بار به آهستگی تکان داد.

به هر تقدیر، جلسه یادبود آن دو جوان برومند در میان اشک و ناله و موسیقی حزن آوری به پایان رسید. دوست دانشمندم به وعده خود وفا کرد و با هم در رستوران کوچکی به نوشیدن قهوه ای تلخ پرداختیم. مدتی هر دو ساکت بودیم و سپس من با توسل به درگاه مولای توانا حضرت بهاءالله و امید رسیدن ملائکه تأیید لب به سخن گشودم:

هنوز نمی دانم چه گفتم و چه شنیدم اما هر چه به میان آمد سخنی از طلوعی خجسته بود و پیامی از صلح و دوستی. درباره اظهار امر حضرت ربّ اعلی در آن جامعه پر از جهل و تعصب گفتم تا طلوع خورشیدی فروزان در قلب ظلمت سیاه چال طهران. از زندان و تبعید و قتل و غارت و تاراج و شهادت گفتم تا پراکندگی پیام آوران صلح و دوستی در نقاط مختلف جهان. از مقاومت ها گفتم، از بوسه زدن ها به دست جلادها تا شمع آجین شدن بدن ها در خیابان ها و میدان ها و جلوی توپ

گذاشتن ها و با قمه و ساطور قطعه قطعه کردن ها. از فداکاری ها و از خودگذشتگی ها گفتم که چگونه پیروان این آئین نوین هر ظلم و ستمی را به جان خریدار شدند. با عدم توانایی مالی اما کوله باری آکنده از عشق و محبت، ترک دوستان و خویشان و شهر و دیار خود نمودند تا آن ندای آسمانی که از ایران پژواکی دلاویز در اعماق قلوب انداخته بود را در جهان طنین انداز کنند و آوازه جانبخش آن را به گوش جهانیان رسانند. از مقام والای انسان و انسان سالاری در آثار بهائی سخن به میان آوردم و اینکه بهائیت اساسی را پی ریزی می کند که انسان ها بتوانند با صلح و آشتی در جوامعی آزاد و حاکم بر سرنوشت خود زندگی کنند. از اعتبار و حرمت علم و دانش در تعالیم و آثار بهائی نمونه هایی در برابر دیدگانش گذاشتم و افزودم که این آیین نازنین به علمی ارج می نهد که در خدمت عالم انسانی باشد نه آنکه به عنوان وسیله ای برای تولید جنگ افزارها، کشتار مردمان و نابودی ارزش های انسانی به کار رود.

برای او شرح دادم که چگونه دیانت بهائی هر نوع جهل و تعصبی را که به خونریزی و دشمنی بیانجامد، چه

مذهبی، چه وطنی، چه زبانی و چه سیاسی همه را نهی می کند و نژادپرستی را که به شهادت تاریخ پیوسته بر پا کننده آتش فتنه و فساد و جنگ بوده مردود می شمارد.

به او گفتم: "دیانت بهائی دین را سبب صلح و آشتی و دوستی و مهرورزی می داند نه دشمنی و عداوت و کینه جویی" برایش مفهوم و ترجمه این کلام مبارک را بیان کردم، که می فرمایند: "تا توانید خاطر موری نیازارید چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری نکوبید تا چه رسد به مردمان."

سپس اضافه کردم، تا هنگامی که هم آهنگی و سازش راست و درست میان اعتقادات و ارزشها و گرایشهای جوامع مختلف به وجود نیاید جهان صلح و آشتی، آرامش و صفا و امنیت و سعادت را نخواهد دید.

رفته رفته در میان گرداب نومیدی، لغزش امواج امید را بر ساحل اندیشه اش نمایان می دیدم. از من پرسید: "نظر تو درباره این ویرانگری چیست؟" در پاسخ او گفتم: "به نظر من هیچ فردی مجاز نیست در مقابل ناکامی ها و محرومیت ها با تعرض به دیگران رفتاری غیر منطقی در پیش گیرد. روش خصمانه برای اظهار و ابراز نارضایی، فقر،

فاقه، تعدی و تعرض از طرف فردی یا گروهی و یا حکومت کشورهایی راه حلی برای مسئله ای نیست و پاسخ مناسبی به نظر نمی آید. گلوله آتش زاء، شلیک مسلسل، گذاشتن مین و بمب، پرتاب خمپاره و نارنجک و غیره یا همین ربودن هواپیما برای ویران کردن این دو ساختمان و نابودی عده ای بیگناه دردی را دوا نمی کند. ستیزه جویی، جنگ و پرخاشگری گره گشای مشکلی نخواهد بود. قساوت و خشونت کلیدی در خور گشودن هیچ در بسته ای نیست و جهان را از بی عدالتی، حاکمیت ملی بر خویش یا بر ملت دیگر و استثمار و استثمار نجات نمی دهد. فاصله میان اغنیا و فقرا را کوتاه تر نمی کند و ناهماهنگی ها و ناسازگاری ها را هموار نمی سازد. در آن دقایق با حیرت زدگی بسیار مشاهده می کردم، آنچه بر زبان من جاری است از منبعی غیبی نشأت می گیرد و برآستی معنای تأیید و توفیق الهی را هنگام تبلیغ درک می کردم و می فهمیدم که چرا در همه الواح و آثار مقدسه در وقت تبلیغ به "مغناطیس تأیید" اشاره شده است. دوستم سرایا گوش بود و با تحسین و شگفتی چشم به دهان من دوخته بود.

در ادامه سخن قبلی افزودم، تا زمانی که قانون تنازع بقا حاکم بر اجتماعات بشری باشد و خودکامگی و تعصب کارگران حیات آدمی، بی گمان جامعه انسانی دوام نخواهد آورد و به کمال نخواهد رسید. اگر قدرت حمله و خشونت و جنگجویی و قساوت می توانست باعث حل مشکلات و رفع و یا اصلاح بی عدالتی و توفیق در امیال و خواهش ها و خواسته های مردمی باشد بسیاری از حیوانات که به مراتب از انسان قوی تر و جنگی ترند موفق تر و پیشرفته تر بودند و در امنیت بسر می بردند.

به هر تقدیر، دیر یا زود هنگامی فرا می رسد که مردم خسته، افسرده و عصیان زده جهان درک کنند که تنها در پناه صلح واقعی بین المللی می توان امید آرامش و سکون و تأمین عدالت اجتماعی و ثبات سیاسی داشت و این صلح واقعی بین المللی در جهان بدون استقرار نظمی تازه امکان پذیر نیست.

دیانت بهائی این نظم نوین را برای جهان و جهانیان به ارمغان آورده است. اساسی برای تنظیم امور اقتصادی بر مبنای روحانی بنا نهاده که فقر و ثروت مفرط را از بین می برد. تشکیلات اداری را پایه ریزی کرده که تمام افراد جامعه را

در سرنوشت خود با مشورت آزادانه و قبول رأی اکثریت شریک می سازد و بدین ترتیب دموکراسی بنیادی که آرزوی دیرینه ممالک مترقی جهان است را به واقعیت می پیوندد.

دیانت مقدس بهائی به علت فرهنگ مسالمت آمیزش تعاون برای زندگانی بشر را بر تنازع بقا ترجیح می دهد. سر تفوق و برتری انسان را در نوع دوستی و میل به مددکاری و یاری با همگان می داند. صلح عمومی را لازمه رشد و ترقی اجتماعات بشمار می آورد. بیش از همه ادیان الهی، آشتی، سازش و روابط محبت آمیز را که فضیلت عالی و گوهر والای شرف انسانی است توصیه می نماید.

وجدان بشردوستی و تعلق به کل جهان را در میان مردم ترویج می کند. در هر امری از امور اعتدال را محبوب و تجاوز را سبب ضرر و زیان می داند. اندیشه بلند چشم پوشی و عدم تعرض را به جای استفاده از زور و خشونت برای بدست آوردن مقاصد انسانی به پیروان خود می آموزد. ارزشهایی مانند عدالت، احترام به حقوق بشر، حفظ و نگهداری و حراست محیط زیست و مشارکت عمومی در سرنوشت اجتماعی و اصل همبستگی نوع انسانی را در میان همه ابناء بشر

مستقر می سازد و مردم را به ملکوت الهی، صلح عمومی و وحدت عالم انسانی دعوت می کند.

در پایان هر بخشی از گفتارم به سیمای آن دوست ارجمند و استاد عالیقدر می نگریستم و می دیدم که چگونه پرتو خورشید آیین فرخنده حضرت بهاءالله بر قلبش می تابد و برکه غم آلود و پرتشویش جانش را آرامش می بخشد. اشکی سوزان به پهنای تمامی صورتش از چشمه دیدگانش جاری بود. پنجه های استخوانی و فرسوده اش را در سپیدی موهای آشفته اش فرو برده و خیره خیره به من نگاه می کرد و باز می پرسید: چرا ... چرا ... و چرا ...؟

دیگر کلافه و منقلب شده بودم که پس از آنهمه سخنان هنوز پاسخی برای پرسش خود نیافته است با همه افسردگی و طغیان روحی لبخندی زدم و گفتم: شرمنده ام که نتوانستم پاسخی قانع کننده برای پرسش شما داشته باشم. ناگهان از جا برخاست و مرا در آغوش گرفت و گفت: این چرای من با چراهای گذشته ام از زمین تا آسمان تفاوت دارد. این مرتبه از خودم می پرسیدم که چرا ... و چرا؟ چرا من که عمری را در کتابخانه و میان کتابها بسر برده ام،

هر عمل نیکی نصف مبلغ امر است

حضرت با استاذ عجب ابرو داشت
نقشه‌ای از یکی خبری
فرمان میفرموده ۱۳۰۵ هجری

تبلیغ می نمودم بی اثر می نمود. با نازنین را در کشتزار آماده جان های خود حساب کردم که در زندگی برای پاک پراکنده ساخت و سپس آن بذر هر بهائی بدون تردید لحظه هایی نهاده در زرفای قلوب را به دست حساس و استثنائی برای تبلیغ پیش می فراموشی نسپرد و با مراقبت دائم، به آید. در تماس ها، همکاری ها و رشد و نمو آن چشم دوخت و با الواح و ماعشرت ها، برای هر کس زمانی فرا آثار مبارکه آن را آبیاری کرد تا ریشه می رسد که دوستان، اطرافیان و های آن در اعماق جان محکم و همکارانش به علتی قلب هایی پر استوار گردد و ساقه و شاخ و برگش لطافت و گوش هایی شنوا و آماده برای گسترده و پایدار. از رستوران بیرون شنیدن این پیام آسمانی پیدا می کنند. آمدیم. باد به شدت می وزید. پیاده به در این لحظات حساس است که باید طرف محل کار خود می رفتیم و او فرصت را غنیمت شمرد و بذرا این آیین مشتاق بود هر چه بیشتر و بیشتر درباره دیانت بهائی بداند. به او قول دادم برایش کتاب خواهم آورد و از او دعوت کردم، در صورت تمایل می تواند در گردهم آیی دلدپذیری که اولین شنبه هر ماه با دوستان بهائی و غیر بهائی خود دارم شرکت کند ■



من که سالیان دراز در کنار دوستی بهائی زندگی کرده ام، هنوز از چنین پیام پر از مهر و دوستی و صفا و یگانگی بی خبرم؟ آیینی که میتواند شفا بخش برای دردهای بی درمان بشر دردمند باشد. در حیرتم که چرا زودتر با من از این امر نوین و پیام آور بی همتایش بهاءالله سخن نگفته بودی؟

با شرمساری سر را به زیر افکنده بودم، در حالی که در دهلیزهای اندیشه ام به دنبال این جواب بودم. میدیدم چه بسیار فرصت هائی که کوشش نموده بودم سر صحبت را باز کنم و سخن را به قلمرو دیانت بهائی بکشانم. می دانستم که آن استاد عزیز فکری باز و روشن دارد ولی هیچ گاه گوشه برای شنیدن نداشت و هر تلاشی که برای

جلوگیری از فقر

هدایت الله جاوید

۱- محدودیت ثروت

حضرت عبدالبهاء میفرمایند "پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سد احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود ولی مساوات تام نیز ممکن نه چه مساوات تام در ثروت و عزت و تجارت و فلاح و صناعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت و ناکامی عمومی شود و بکلی انتظام امور جمهور بر هم خورد زیرا در مساوات غیر مشروع نیز محذور واقع. پس بهتر است که اعتدال به میان آید و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت بی لزوم نفوس شود و دافع احتیاج ضروریه جمهور گردد" (مفاوضات موضوع مسأله اعتصاب) این به عهده اقتصاد دانان و دانشمندان هر زمان است که تشخیص دهند که چه نوع و چه حد ثروت مشمول عبارت "ثروت مفرط بی لزوم" میگردد. ولی از جمله راههایی که در دیانت بهائی بآنها اشاره گردیده که "مانع ثروت بی لزوم نفوس" میشود مالیاتهای تصاعدی و تقسیم منافع بین

هم در گوشها زمزمه میشود. با اینهمه مکتب های مختلف روحانی و مادی و اجتماعی، اینهمه خردمندان، اینهمه ترقی و توسعه، چرا هنوز فقر هست؟ نه تنها فقر هست بلکه از همه وقت بیشتر است.

تاریخ طولانی و چراها زیاد است یکی از هزاران جواب اینست:

"گوئیا باور نمیدارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند"

اگر چه فقر یک امر نسبی است. فقیر انگلستان خانه ندارد، کار ندارد ولی از گرسنگی نمی میرد اما فقیر بسیاری از سرزمینهای دیگر جان بها جان آفرین تسلیم مینمایند.

از لابلای این سطور باین نتیجه میرسیم که در سیستم سرمایه داری فعلی تنها شعارهای نوع دوستی و اخلاقی و کمک و یاری کافی برای ریشه کن کردن فقر نیست. سیستمی لازم است که درآمد بنحو عادلانه تقسیم و توزیع شود. نظامیکه مردم ملزم بر رعایت آن باشند. قانونی که ضمانت اجرایی داشته باشد. در دیانت بهائی چنین نظامی بصور زیر توصیه شده است.

بحث ما در مورد جوامعی است که مخارج ضروری زندگانی را ندارند و میخواهند زندگی بهتر داشته باشند ولی به علل مختلف از آن محرومند.

کمک کردن به فقراء و احسان و بخشش و معاضدت و یاری قرنها است از طرف کله ادیان. تشویق گردیده، خیرات و مبرات و خمس و زکوة برقرار بوده است. ساختن بیمارستان، گرمخانه، حمام، از طرف خیر خواهان انجام شده است. عرفا و شعرا و علما و فقها و دانشمندان و پادشاهان و وزراء در حد توانائی برای دستگیری و معاونت و یاری کوشش کرده و داد سخن داده اند.

بنگاههای خیریه برای انواع و اقسام خدماتها و آموزش و پرورش و تربیت تشکیل شده است. یتیمان و بیوه زنان و سالخورده گان مورد حمایت و صیانت قرار گرفته اند ولی همه اینها و هزاران انواع کمک دیگر فقر را ریشه کن نکرده است.

افرادیکه بخاطر نوع دوستی بفکر افتاده اند چاره ای بیندیشند بلکه فقر نباشد در طول تاریخ کم نبوده اند. شعار کمونیستی هر کس باندازه احتیاجش و یا مساوات بین همه هنوز

کار و سرمایه است

۲ - مالیات های تصاعدی

مالیات تصاعدی اینست که افرادی که دارای درآمد کم هستند بسته بوضع اقتصادی و اجتماعی کشور از پرداخت مالیات معافند. افراد دیگری که دارای درآمد بیشتری هستند به چند گروه تقسیم میگردند و درآمد هر گروه هر چه بیشتر باشد در صد مالیات دریافتی دولت بیشتر است.

باین ترتیب از طرفی از انباشته شدن ثروت نزد افرادی معدود جلوگیری شده و از طرف دیگر چون مالیات دریافتی صرف امور کشور میشود موجب رفاه عمومی میگردد.

حضرت عبدالبهاء در لوح مسس پارسر میفرمایند "مثلاً ملاحظه میشود که یکنفر واردات عمومی اش پانصد دلار است و مصارف ضروریه اش پانصد دلار از او چیزی عشر گرفته نمیشود. شخص دیگر مصارفاتش پانصد دلار است ولی وارداتش هزار دلار از او عشر گرفته میشود زیرا زیادت از احتیاجات ضروریه دارد اگر عشر بدهد در معیشتش خللی وارد نگردد. دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنج هزار از او یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد. شخصی دیگر مصارف لازمه اش

هزار دلار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه زیادت دارد. شخص دیگر مصارف ضروریه اش چهار یا پنج هزار دلار است ولی وارداتش صد هزار از او ربع گرفته میشود" (خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا صفحه ۲۲۰)

۳ - سهم شدن کارگران در منافع

یکی از مباحث مهم علم اقتصاد اینست که سود و منفعت به چه صورت حاصل میشود. در طول تاریخ و در حال حاضر در اکثر قریب به اتفاق موارد صاحبان سرمایه منافع را به خود اختصاص داده اند. در قرن نوزدهم بعضی از دانشمندان از جمله ماکس مدعی شد که تنها کار موجب ارزش اقتصادی و افزایش ارزش کالاها است و چون بها کارگران باندازه ارزشی که ایجاد میکنند بهمان اندازه پرداخت نمیشود صاحبان وسائل تولید تفاوت بین مزد پرداختی به کارگران و ارزش ایجاد شده بوسیله آنان ا بنام منفعت به خود اختصاص میدهند.

اینکه تنها کار موجب ارزش اقتصادی نیست و به فرض قبول آن، یافتن واحد اندازه گیری برای مقایسه انواع کارها یک بحث اقتصادی

مفصل است. ساده کلام آنکه چون بطور طبیعی هوش و استعداد و قابلیت افراد متفاوت است، اجرت و مزد و درآمد نیز متفاوت خواهد بود

و عدالت و انصاف و نظام اجتماعی و ترقی اقتصادی مستلزم آنست که مقابل قابلیت بهتر درآمد بیشتر باشد و در نظام اجتماع مراتب و درجات حکمفرما باشد.

بجز موارد استثنائی هر انسانی قابلیت کار و تولید دارد. این صحیح است که بازده کار افراد متفاوت است و کار تنها بوجود آورنده ارزش نیست ولی کار یکی از عوامل ازدیاد ارزش و ایجاد منفعت میباشد پس در تقسیم منافع باید شرکت داده شود. در سرمایه داری فعلی همه منافع متعلق به سرمایه دار است. در رژیم کمونیستی همه مؤسسات تولیدی متعلق بدولت و از لحاظ تئوری در دست کارگران است. دیانت بهائی پیشنهاداتی برای تعدیل یا اصلاح رژیم سرمایه داری فعلی دارد که از جمله اصل تقسیم منافع بین کار و سرمایه است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند "پس باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی که ربع یا خمس منافع باقتضای وسع

فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمله با صاحب فبریک بنوع معتدلی مشترک گردند" ... "مختصر اینست در حقوق مشترکه ما

بین صاحبان فبریک و عموم عمله و فعله باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدله صاحبان فبریک گردد و اسباب معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود" (مفاوضات مسأله اعتصاب) عبارت "تأمین استقبال" را در ذیل تیتیر تأمین اجتماعی شرح بیشتری میدهیم.

بدیهی است هزاران نوع کار و تولید وجود دارد و امروزه هر قطعه از یک محصول در کشوری تولید میگردد. تولید و توزیع و فروش در بازارهای جهانی با عرضه و تقاضا و رقابت و حمایت دست در گریباند و امر تعیین سهم کار و سهم سرمایه کار ساده و آسانی نیست ولی کارشناسان و متخصصان بهر صورت قادر به تصمیم خواهند بود و سیاستمداران با حسن نیت و وضع جهانی بر این مشکل فائق خواهند آمد. آنچه در اینجا قابل ذکر است آنکه موضوع تغییر سیستم از سرمایه داری فعلی که کل منافع متعلق به صاحبان سرمایه است به تقسیم منافع بین کار و سرمایه بنظر میرسد یک

امر تدریجی و بصورت منطقه ای نمی تواند باشد. زیرا یکی از قوانین اقتصادی اینست که سرمایه به محلی نقل مکان میکند و یا در تولیدی جذب میشود که دارای سود و منفعت بیشتر باشد و اگر فرض کنیم که یک کشور بخواهد سود مؤسسات تولیدی را با الزام قانونی بین سرمایه و کار تقسیم نماید فرار سرمایه از آن کشور شروع میشود و به جایی میرود که این عمل انجام نشده و منافع بیشتری میتواند بدست آورد. بنابراین لازم است تصمیم جهانی و فراگیر باشد. از طرف دیگر هنوز مقامیکه بتواند راجع باین امور جهانی تصمیم بگیرد و در سطح جهانی الزام اجرائی داشته باشد وجود ندارد. هنوز حقوق بشر از طرف بسیاری از کشورها اجرا نمیشود تا چه رسد بالزام تقسیم منافع بین کار و سرمایه. لازمه بوجود آوردن چنین نظامی اول دارا بودن یک حکومت فدرال جهانی است که تصمیمات آن مورد قبول و پذیرش کله ملل و دول عالم باشد که این خود بحث جداگانه ای است.

۴- تأمین اجتماعی

تأمین اجتماعی در کشورهای عربی عبارت از انیست که باشخاص بیکار) با اثبات سعی لازم برای پیدا کردن کار) و یا افرادی که در آمد آنان کفایت

حداقل مخارج ضروریه زندگی را ننماید دولت موقتاً تا پیدا کردن کار و یا کسب درآمد بیشتر بآنان کمک میکند. همچنین افراد علیل و مریض و سالخورده و بازنشسته هر گروه از صندوق مربوط کمک دریافت میدارند. اگر چه تأمین اجتماعی در غرب یک پدیده تازه است برای مثال انگلستان از نیمه قرن بیستم آنرا شروع کرد، در دیانت بهائی از بدو پیدایشش مورد تأکید قرار گرفته است.

در بند ۳ اشاره شد که حضرت عبدالبهاء در اوائل قرن بیستم میفرمایند "باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدله صاحب فبریک گردد و اسباب معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عمله عاجز و سقط و یا خود پیر و ناتوان گردید و یا فوت نمود و اطفال صغیر گذاشتند از شدت فقر مضمحل نگردند بلکه اندک حق معیشت از واردات نفس فبریک داشته باشند" (مفاوضات مسأله اعتصاب) همچنین در لوح مسس پاستر میفرمایند "دیگری حاصلاتش دویست دلار ولی احتیاجات ضروریه اش که قوت لایموت باشد پانصد دلار و در سعی و جهد قصوری ننموده ولی کشتش برکتی نیافته این شخص را باید از

مخزن معاونت نمود تا محتاج نماند و براحت زندگی نماید و در ده هر قدر ایتام باشد بجهت اعاشه آنان از انی مخزن باید مقداری تأسیس نمود از برای عجزه ده باید تخصیص داد از برای کار افتاده محتاج باید از این مخزن مقداری تخصیص داد" (خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا صفحه ۲۲۰)

بموارد چهارگانه بالا فقط از نظر موارد دارای ضمانت اجرای قانونی برای جلوگیری از فقر در اجتماع توجه گردید والا ترقی سطح زندگی و شکوفائی اقتصادی و اجتماعی مستلزم راستی و درستی، صداقت و امانت، امنیت و عدالت، آموزش و تربیت، بسط علم و صنعت، آزادی و حریت، جهد و اشتغال به کار برای کسب معیشت، انصاف در نرخ بهره پول و کسب سود و منفعت، دانش و درایت و احاطه بروابط در مملکت داری و سیاست، روابط بازرگانی بین المللی بر اساس منافع کل جامعه انسانی، تمسک باوامر الهی و اخلاق در کلیه شئون از جانب همه مردم چه رئیس و مرئوس چه فقیر چه ثروتمند موضوعی جداگانه است که همه اینها موجب رفاه بیشتر و آسایش زیادتیر و نعمت فراوان تر میگردد.

مسأله تأمین حداقل ضروریات زندگی و معیشت و جلوگیری از فقر یک مسئولیت عمومی است و دولتها باید در جلوگیری از فقر متعهد گردند. فقر بیشتر یا ناشی از تجاوز فرد یا گروهی به حق فرد یا گروه دیگر است و یا ناشی از آفات و بلیات طبیعی است و بهر صورت وجود رنج و سختی فرد یا گروهی در اجتماع نه تنها عادلانه و منصفانه نیست بلکه نشانی منفی برای درجه تمدن عصر است.

حضرت عبدالبهاء میفرماید "امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست" (خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا صفحه ۲۲۹)

عالم بشر با روابط سریع بین المللی اینک بصورت ازمنه قدیم قسمتهای منفک و جدا از یکدیگر نیست و شع اجتماعی در یک قسمت از جهان تأثیر در قسمتهای دیگر میگذارد. عالم انسانی نمیتواند در یک قسمت مرفه و در گوشه دیگر دچار فقر و بدبختی باشد. هم اکنون اقتصاد جهانی بیشتر در دست کمپانیهای بین المللی است بنابراین قوانین دارای ضمانت اجرای بین المللی نیز باید حاکم بر منافع عالم بشر باشد و این مستلزم

داشتن یک حکومت فدرال جهانی است که با وجود بودن دولتها و کشورهای جداگانه دارای یک پارلمان جهانی که نمایندگان آن بوسیله مردم دنیا انتخاب گردند با داشتن قوای اجرائی بین المللی حافظ منافع عمومی همه مردم دنیا باشد از جمله جلوگیری از فقر از جمله تعیین درصد سهم سرمایه و سهم هر طبقه از گروه کارگران از نافع.

مختصر آنکه اخلاق و بخشش و کمک و معاضدت و معاونتا اگر چه قابل تحسین و تشویق هستند و از جمله صفات پسندیده و رفتار شایسته میباشند ولی قادر به ریشه کن کردن فقر در جهان نبوده و نیستند چه اولاً ضمانت اجرائی ندارند ثانیاً مستمر و باندازه کافی گسترده نیستند. ولی اگر در توزیع درآمد اعتدالی حاصل گردد و منافع مؤسسات در سراسر جهان بین کارگر و سرمایه دار تقسیم شود چون توده وسیع مردم دنیا کار میکنند و چنین نظامی برای همیشه ادامه دارد بنحو مؤثری موجب جلوگیری از فقر و عسرت میگردد. ■



شعر افغان

زلیفه عطائی

متولد ۱۹۵۴ در قشلاق (قلعه عظیم) به دنیا آمد. فارغ التحصیل انستیتوی
گورگی در مسکو است از او چند کتاب تا کنون نشر شده است.

زن برخاسته

| | |
|-------------------------------|---|
| زنی برخاست | زکل دین و مذهبها |
| زنی برخاست عصیانگر | یگانه مذهبی می ماند در دنیا |
| پریشان و پریشان خو | محبت- مذهب آدم |
| پری پیکر | محبت- مذهب عالم |
| نگاهش شعله سوزان | گشاده جمله رازش را |
| وجودش قطره لرزان | بشد زن لحظه ای خاموش |
| ز خود بیخود | کشید از سینه اش آهی |
| جنون در سینه و در سر | تو گوئی بار سنگینی فکند از دوش |
| به حکم دادخواهی، | ولی از آسمان، از درگاه ایزد |
| رو به درگاه خدا آورد | صدایی، پاسخی نشنید |
| برای حق خود رو بر سما آورد: | |
| خدایا! | |
| از گناه بنده ات بگذر | در این هنگام |
| خطایش را براو بخشای | به ناگه از دل او یک صدا برخاست |
| اگر گوید یکی هذیان | تو گوئی از زمین و آسمانها این ندا برخاست: |
| سربحث است اوررا با تو همچون | |
| طفلك خودرای | |
| | تو ای زن |
| | تو بگو توبه! |
| خداوندا! | چه میخواهی تو از این چرخ سرگردان |
| بگو بر من | چه میخواهی تو از یزدان |
| اگر یکسان بود بهر تو مرد و زن | همه پیغمبران طفلان تو بودند |
| چرا پیغمبران تو | همه پیغمبران پرورده دامن تو بودند |
| بُدنند از ذات مرد، اما | به خاک پای زن: مادر |
| اگر از جنس زن پیغمبری بود[ی] | کند تعظیم پیغمبر |
| جهان شاید دگر میشد | |

نقدی بر کتاب رگ تاک

نوشته کاویان میلانی

ترجمه: مینو فراغه

کتاب رگ تاک در دو جلد بررسی جامعی است از تاریخ اجتماعی ایران و ارائه فهم و درک جدیدی است از تاریخ معاصر آن. موفقیت این کتاب که در خارج از ایران به چاپ رسیده تا حدی است که چاپ آن تا حال چهار بار تجدید شده و چاپ آخر آن به پنج هزار نسخه افزایش یافته است. همچنین اظهار نظر مثبت متفکرین ایرانی از این کتاب گواه دیگری است به محبوبیت آن.

نویسنده که با نام مستعار دلارام مشهوری معروف است در این کتاب سعی بر آن دارد که فلسفه و ترکیب جدیدی از تاریخ ایران را ارائه دهد و نمایانگر نقش مذهب در پیش برد اجتماع به سوی تجدد (Modernism) باشد. مطالعه و بررسی این کتاب به دو دلیل مهم و با ارزش است. یکی آنکه ترنویسنده ارائه ای است جدید که با معیارهای تحقیقی (Academic) و غیر تحقیقی معمول تفاوتی بارز دارد. چه

که محققانی که تا به حال از دیدگاه تحقیقی به انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۵-۱۹۱۳) نگاه کرده اند نیروهای دیگر تاریخی (به جز مذهب) را عامل این انقلاب دانسته اند. مثلاً براون (Browne) معتقد است که انقلاب مشروطه ایران تحت تأثیر عقائد دموکراتیک غربی بوده است، در حالی که نویسندگانی چون حمید الگار (Hamid Algar) و ونسا مارتین (Venessa Martin) به نقش علما و تجار توجه کرده اند در جایی که مانگول بیات (Mangol Bayat) آن را از تأثیرات نیروهای مخالف شیعه (یعنی ازلی ها) می بیند جنت افاری (Janet Afary) به نقش سوسیال دموکراتها اهمیت میدهد. اما مشهوری معتقد است که انقلاب مشروطه ایران تنها زمانی میسر شد که جنبشهای اصلاح طلب مذهبی چون بابی و بهائی موجب سستی عقائد مستبدانه مذهبی شیعه در ایران گردیدند. در این کار

نویسنده مخصوصاً سعی بر دفع و نفی دو عقیده رایج دارد: یکی عقیده ای که بر مبنای اصول مارکسیست استالینیست استوار است و دیگری عقائد انتלקتوال ایران، که هر دو سعی در ناچیز شمردن نقش مذهب در تحولات اجتماعی ایران دارند.

همچنین نویسنده به خواننده ای که میل دارد از دیدی عادی و غیر تحقیقی به مسائل تاریخی ایران نگاه کند با ارائه آماری دقیق از تحولات اجتماعی ایران اطلاعات با ارزشی میدهد. قابل توجه اینکه حتی خوانندگان بهائی که تا به حال عادت به خواندن رساله های مغرضانه کرده اند عکس العمل مثبتی نسبت به کتاب رگ تاک نشان داده اند. شاید به همین دلیل است که استقبال بهائیان از این کتاب به مراتب بیشتر بوده است.

سؤال و مبحث اصلی کتاب رگ تاک در مطالعه چگونگی و پیدا کردن

دلائل خاص تحلیل تدریجی و عقب افتادگی فرهنگی و اجتماعی ایران است. نویسنده از ابتدا اسلام و عقائد اسلامی را عاملی مستقیم در سیر سقوط و تنزل جامعه ایرانی میداند. و ابتدای این روال را به زمان تسخیر ایران به دست اعراب در هنگام خلافت عمر نسبت میدهد. و همچنین معتقد است که پیدایش شاخه های اسلام و استقرار آن هم زمان با تحلیل و کاهش یافتن دیگر اقلیتهای مذهبی در ایران بوده است. مثلاً با آمار نشان میدهد که تعداد زرتشتیان که در زمان سلسله صفویه در ایران یک میلیون بوده است به هشت هزار در زمان ناصرالدین شاه تقلیل یافته است. و همین روال را در مورد اقلیتهای دیگر مثل مسیحیان و یهودیان ثابت میکند. برای مشهوری این جریانی است بس مهم چه که معتقد است یکی از دلایل پیشرفت و توسعه اروپا در قرن هفدهم وجود متفکرین و دانشمندان یهودی بوده است که وجودشان از صحنه اجتماع ایران به کلی غایب شد. و هر چند این ادعا را (که یهودیان در بوجود آوردن اروپای مدرن و متمدن نقش خاصی داشته اند) نمیتواند کاملاً ثابت کند، با مدارک تاریخی به اذیت و آزار اقلیتهای مذهبی در ایران صحه میگذارد.

مشهوری پیدایش ادیان بابی و بهایی را دونهضت و رویداد مذهبی و اجتماعی می بیند و معتقد است که تنها اینها توانایی سست کردن عقاید شیعه و بوجود آوردن تجدّد در ایران را داشته اند. البته مهم دیدن نقش مذهب در به وجود آوردن تحولات اجتماعی استدلالی جدید نیست چه که در رابطه با اروپا نیز برخی از نویسندگان کلاسیک بر همین عقیده اند که مدرن شدن اروپا در قرون وسطی در نتیجه بوجود آمدن جنبشهای مارتین لوتر و پروتستانها در اروپا بوده است.

جلد اول رگ تاک بررسی جامع و وسیعی از رویدادهای مهم تاریخی در دویست سال گذشته ایران است. بخشهای متعددی از این کتاب به تاریخ دیانت بابی و بهائی اختصاص یافته است. و در حالی که نویسنده در ابتدا مکتب شیخی را مورد انتقاد قرار میدهد آن را منبع و آغاز عقائد اصلاح طلبانه (Reform) در ایران میداند. مشهوری معتقد است که تعداد زیادی از اصلاح طلبان اولیه از شاگردان شیخ کاظم بودند و در حالی که با دیدی بدبینانه به مکتب شیخی نگاه میکند پیدایش مذهب بابی را یک جنبش مثبت و حقیقی ایرانی جلوه میدهد. او بر این عقیده است که دین بابی در نهاد یک جنبش ضد شیعه است و با ارائه مثالهایی سعی در اثبات این دارد. از جمله مواردی که نویسنده را متقاعد به جدا بودن جنبش بابی از شیعه کرده در این است که حضرت باب نه تنها به عربی بلکه به فارسی نیز چیز نوشته اند و باز دستوراتی چون نهی از آزار و تنبیه کودکان و یا نهی از صرف وقت در تحصیلات بیهوده را دلایلی دیگر در اثبات این نظریه میداند.

مشهوری در جلد دوم رگ تاک تاریخ ایران را از سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۸۵۰ بررسی میکند و به مباحثی چون افزایش آگاهی سیاسی بین عموم- انحصار تنباکو توسط رژیم - و همچنین به نقش و اهمیت نخست وزیران ترقی

خواهی چون امیر کبیر، نوری و سپه سالار- و به جنبش مشروطیت و عواقب آن و در آخر به برآمد و سقوط سلسله پهلوی می پردازد. این قسمت از تاریخ ایران البته مصادف با دور بهائی است که با رسالت حضرت بهاءالله، دوره حضرت عبدالبهاء، ولایت حضرت ولی امرالله و بالاخره با تشکیل و برقراری بیت العدل اعظم آغاز و ادامه پیدا کرده است. یکی از تازه ترین و جالبترین جنبه های کتاب رگ تاک در این است که برای اولین بار نویسنده ای نقش اساسی و مثبت دیانت بهائی را به جود آوردن تحولات اجتماعی در ایران شرح داده است. مشهوری [حضرت] بهاءالله را رهبر متفکر یک جنبش اجتماعی میبیند که با ارائه افکاری نوین سعی در اصلاح و تازه کردن جامعه ایران دارد. و از اینکه دیگر متفکرین ایرانی تا به حال از این جنبش استقبال شایانی نکرده اند احساس تأسف می کند. او معتقد است که بقا و توسعه دیانت بهائی از آن جهت است که برعکس ازلیها که بعد از دور بابی تدریجاً اما کاملاً به رسم و

راه شیعه بازگشتند، بهائیان با سرپرستی [حضرت] بهاءالله راه خود را همچنان به سوی توسعه و ترقی اجتماعی ادامه دادند.

از دیدگاه مشهوری یکی دیگر از تازگی های رسالت [حضرت] بهاءالله سست کردن احساسات خود کم بینانه ایرانیان (شرقیان) در برابر فرهنگ غرب است. اوریشه این حالات را در ضعف تلقین شده توسط افکار و تأثیرات شیعه می بیند و مدعی است که دستورات بهائی شدت اینگونه حالات را کمتر کرده و برای اولین بار به شرقیها قدرت اعتماد به نفس و خود برابر بینی با غربیان را داده است. نویسنده [حضرت] بهاءالله را به عنوان یک ناشر قواعد نو اجتماعی تحسین میکند. و از جمله دستوراتی چون برابری حقوق زن و مرد، تشویق به تحصیل و یادگیری فنون علمی و هنری، انتخاب روش های مصلحت آمیز در راه مبارزه با مخالفان، و آزادی معاشرت و هم نشینی با ادیان، را مثال میزند. مشهوری حضرت بهاءالله را مؤلف اصیل ترین و شیوا ترین نثر فارسی

میبیند و حتی ایشان را پدر شعر نو خطاب میکند. البته در این که حضرت بهاءالله با نثری بس زیبا و لطیف فارسی نوشته اند شکگی نیست اما منسوب کردن ایشان به پدر شعر نو احتیاج به اندیشه و تعمق بیشتر دارد.

بررسی روش تحقیقی و متودولوژی کتاب رگ تاک وجود چند مشکل و ضعف اساسی را در کتاب نمودار میکند. اول آنکه نویسنده در همه جا با دیدی بد بینانه و مخالف به اسلام و فرقه شیعه نگاه میکند، و همواره اسلام و آنچه که مربوط به آن است را عقب افتاده، غیر دمکراتیک، نامتمدن و مخالف با اصول انسانی تلقی میکند. البته این دیدی صحیح نیست چه که مناطقی که زیر سلطه اسلام بوده اند از بسیاری از لحاظ از جمله علمی، هنری معماری از اروپا جلوتر بوده اند. تحقیق جامع و کامل ژانت ابولگود این مطلب را که در قرن سیزده عربها و ایرانیها در فنون تجارت، صنعت، و کشتیرانی به مراتب از رقبای اروپائیشان پیشرفته تر بوده اند به وضوح ثابت میکند.

مشکل دیگر کتاب که با مطلب اول بی ربط نیست آنست که نویسنده اسلام، و به خصوص گسترش شعبه شیعه بعد از صفویها را در تنزل و افت جامعه ایران مسئول میدانند. البته در اینکه ایران دستخوش تنزل و انهدام تدریجی اقتصادی در زمان صفویه (شیعه- صفوی) و قاجار گردید شکی نیست، اما مشهوری در اثبات این ترو رابطه این دو پدیده دلیلی ارائه نمیدهد. ناگفته نماند که در همین محدوده زمانی است که امپراتوری هایی چون مغولها و چینیه در هند و چین به ضعف و سقوط دچار شدند، آیا مشهوری هنوز میتواند اسلام و شیعه را مسئول این رویدادها بداند، و یا با بررسی دقیق تر نظریه ای اساسی تر ارائه دهد؟ مهم یادآوری این نکته است که مشکل تنزل و عقب ماندگی مختص به ایران، اسلام و یا شیعه نبوده. همه جوامع شرقی در حال زوال و سست شدن بود. تئوریهای جامع ترو اساسی تر تاریخی علت این سستی و زوال شرق را بهتر از ترو مشهوری بیان میکنند.

ضعف سوم کتاب رگ تاک در این است که با وجود فراوانی اسناد و مدارک تاریخی باقی مانده مربوط به دوره های بعد از صفوی، و به خصوص دوره مشروطیت، نویسنده از ارزش یابی اینگونه نوشتجات و اظهار نظر راجع به آنها خودداری میکند. او کاملاً وجود این اسناد و تحقیقات علمی را ندیده میگیرد و با این اجتناب از بررسی اینگونه مدارک تاریخی مشکل وضعف جدیدی در کتاب خود بوجود میآورد، و آن این است که تئوری نویسنده با آنهایی که از پیش توسط نویسندگان دیگر ارائه شده است اختلاف پیدا میکند. مثلاً مانگول بیات در دو نمونه از تحقیقات علمی خود اهمیت نقش جنبش بابی- ازلی را در تاریخ مشروطه نشان میدهد در حالی که نویسنده رگ تاک به اهمیت جنبش بابی- بهائی می پردازد. جالب تر و سازنده تر آن است که اگر مشهوری در کتاب خود کریستیک از نظریه بیات ارائه میدهد و باز در جایی که نویسندگانی مثل افاری و بیات افکار اقتباس شده از سوسیال دموکراتهای

روسی را سر منشأ و مسبب افکار مشروطه خواهی می بینند، مشهوری کاملاً این ادعا را ندیده میگیرد و حتی از بیان این تئوری خودداری میکند. بی شک اگر غیر این بود اهمیت و ارزش علمی کتاب به مراتب بیشتر میشد. در پایان باید یادآور شد که حتی با داشتن محدودیتهای ناشی از روش تحقیق، رگ تاک کتابی است با ارزش از تاریخ مدرن ایران. اثر و ثمر اصلی کتاب موشکافی و نشان دادن نقش مذاهب بابی و بهائی به عنوان دو قوای متحد مذهبی در پیشرفت و ترقی اجتماع ایران است. هر چند که دیانت بهائی اهداف و افکار خود را محدود و مختص به جامعه ایران نمیداند، جای شادی است که برای اولین بار نویسنده ای نقش مثبت آن را در جامعه ایران برای قشر روشنفکر شرح داده است. و امید آنست که این آغازی برای تحقیقات بیشتر در تاریخ و احکام بهائی باشد. ■

* متن انگلیسی برگرفته از مجله "BAHA'I STUDIES JURNAL"

زندگی

یکی از خوانندگان

زندگانی چیست؟ در میزان عارف یک دمی
 بهریک دم شکوه نتوان کرد از بیش و کمی
 ای که رنجور بلا گشتی خدا را غم مخور
 تا در این ملک فنا زنده باسم اعظمی
 غیرایمان و توکل اندرین وحشت سرا
 نیست بر درد دل اولاد آدم مرهمضی
 داستان عمر ما و گردش ایام هست
 قصه خورشید تابستان و حال شبنمی
 دانه اشکم شفیع می شود روز حساب
 آن که لطفش قطعه ناچیز را گرداندیمی
 دیدم از آنان که دعوی شرافت داشتند
 ای بسا مردم گدازی وی بسا نامردمی
 چون نظر بر وحدت جمع احبّایش کنم
 بیت شاعر را دگرگون کرده گویم هر دمی
 "آدمی در عالم خاکی نمی آمد بدست" (۱)
 با پیامش عالمی نو ساخت از نو آدمی
 حافظا در ساحت ملکوت قدم نتوان نهاد
 پیش بحر ذوق و عرفان تو آوردم نمی

(۱) اصل بیت حافظ

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست
 عالمی دیگر بیايد ساخت از نو آدمی

نمونه ای از کتابهای موجود در مؤسسه معارف بهائی

واقعۀ قلعه طبرسی نوشته سیامک ذبیحی مقدم- چاپ عصر جدید، آلمان، ۱۳۵ صفحه، جلد مقوایی، بها: ۳۵ دلار کانادایی- ۲۰ دلار آمریکایی. این کتاب رساله تحقیقی است درباره حوادث، شرائط و اوضاع نبرد شیخ طبرسی. در این رساله آن رشته تحولات اصلی که در صحنه سیاست و در جامعه بابی صورت گرفته و به بروز جنگ و درگیری در سال ۱۸۴۸ منجر گردیده است بررسی شده است.

لمعات الانوار جلد اول و دوم نوشته محمد شفیع روحانی- چاپ سنچوری پرس استرالیا، ۵۲۰ صفحه، جلد مقوایی، بها: ۴۵ دلار کانادایی- ۳۰ دلار آمریکایی. نی ریز که صحنه وقایع شورانگیز از ابتدای امر بوده خوشبختانه حوادثش مشروحاً ثبت و منتشر گردیده و کسی که بیش از همه با صرف وقت و منابع به گردآوری اطلاعات پرداخته نویسنده کتاب لمعات الانوار است. جناب روحانی نتیجه تحقیقات طولانی خود را ابتدا در دو جلد منتشر نمود. نسخه های این دو جلد کتاب که برای سالهای متمادی نایاب بود اکنون با تجدید چاپ در دسترس علاقه مندان قرار میگیرد.

طراز الهی جلد اول نوشته پریش سمندری خوشبین- چاپ مؤسسه معارف بهائی، کانادا، جلد مقوایی بها: ۵۰ دلار، جلد شمیزی ۴۰ دلار. زندگی نامه ایادی ممتاز امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری، شخصیتی که در دوران طلعات مقدسه امر بهائی، به خدمات شایسته ای موفق بوده و در دوران قیادت حضرات ایادی امرالله و زمامداری معهد مقدس اعلی به اعلاء کلمه الله در شرق و غرب عالم مفتخر گشته است.

عهد اعلی زندگانی حضرت باب نوشته ابوالقاسم افغان- چاپ وان ورلد- انگلستان، ۶۵۵ صفحه، جلد مقوایی بها: ۹۰ دلار کانادایی- ۶۰ دلار آمریکایی. شرح مفصلی از وقایع تاریخی دوره بابیه با استفاده از نصوص و توابع حضرت باب و مکاتیب و مراسلات باقیمانده از اقوام و بستگان آن حضرت و نیز اسناد به دست آمده از بعضی از معارف رجال و ابطال آن دوره.

مجموعه مناجات یا الهی موجود در دو اندازه جیبی و معمولی، چاپخانه کرمل، هندوستان، بها: جلد کوچک مقوایی ۹ دلار کانادایی و ۶ دلار آمریکایی، نوع بزرگ ۱۳ دلار کانادایی و ۹ دلار آمریکایی.

گلگشتی در قرآن مجید تحقیق و تنظیم شهین احسان و پرویز روحانی- چاپ مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۲۲۵ صفحه، جلد شمیزی، بها: ۱۶ دلار. کتابی مفید برای شناساندن اعتقاد بهائیان درباره دیانت اسلام.

ذکرالله خادم ایادی امرالله نوشته جاویددخت خادم- چاپ مؤسسه معارف بهائی، ۴۸۵ صفحه، جلد مقوایی، بها: ۲۰ دلار زندگینامه و شرح خدمات عاشقانه ایادی امرالله جناب ذکرالله خادم در چهار گوشه عالم و عنایات بی حد و حصر حضرت ولی عزیز امرالله به ایشان.

چنانچه مایل به دریافت صورت کلی کتابهای موجود در مؤسسه باشید لطفاً با آدرس زیر تماس حاصل بفرمائید:

Association for Bahá'í studies in Persian

596 Upper Sherman Ave, Hamilton, ON, L8V 3M2 Canada

Tel: 905-388-0458

Fax: 905-388-1870

E-mail: pibs@bellnet.ca

Website: absp.org

In This Issue of 'Andalib 82

1. A commentary on the Persian Tablet of Ahmad by Adíb Táhirzádeh
2. A message from the Secretariat of the Universal House of Justice
3. The Book of Certitude, An interview with Mr. Hooper Dunbar
4. The love of one's culture and elevation of knowledge in the Sháhnámeh of Ferdowsi
5. Iranians' Love for Their Culture From the Beginning Until Now, by Dr. S. Rassekh
6. Love for Humankind, a poem by Dr. Ali Abádi
7. Letters From the Past Believers, by Dr. V. R'afati
8. An Announcement by Irfan Colloquium
9. Fárán, by Dr. M. Moufidi
10. May Ellis Bolles Maxwell, Hand of the Cause of God, by A. Sábet
11. In the Presence of 'Abdu'l-Bahá, by Dr. S. 'Alái
12. The Answering Machines of Persian Poets, by an 'Andalib readers
13. Success In Teaching, a translation by S. Mehrabán
14. The Breezes of Bounty, a poem by D. Tabibi
15. Hunger or Appetite, by Dr. S. Khoshbin
16. Establishment of the permanent seat for "Moral Economy" at the Politecnico di Bari in Italy.
17. Opportune Times For Teaching the Cause
18. Prevention of Poverty, by H. Javid
19. The Liberated Woman, a poem by an Afghán Poetess
20. A review of the book of "Rag-i-Talk", by Dr. K. Milani
21. Life, a poem



عکس تاریخی
 جشن نوروز بهائیان واشنگتن (دی. سی.) مارچ ۱۹۰۵
 ردیف جلو از چپ: دکتر سوزان مودی، سسیلیا هاریسون، بناتریس دیویس، امین فرید، ایزابلا بریتینگهام

‘ANDALÍB